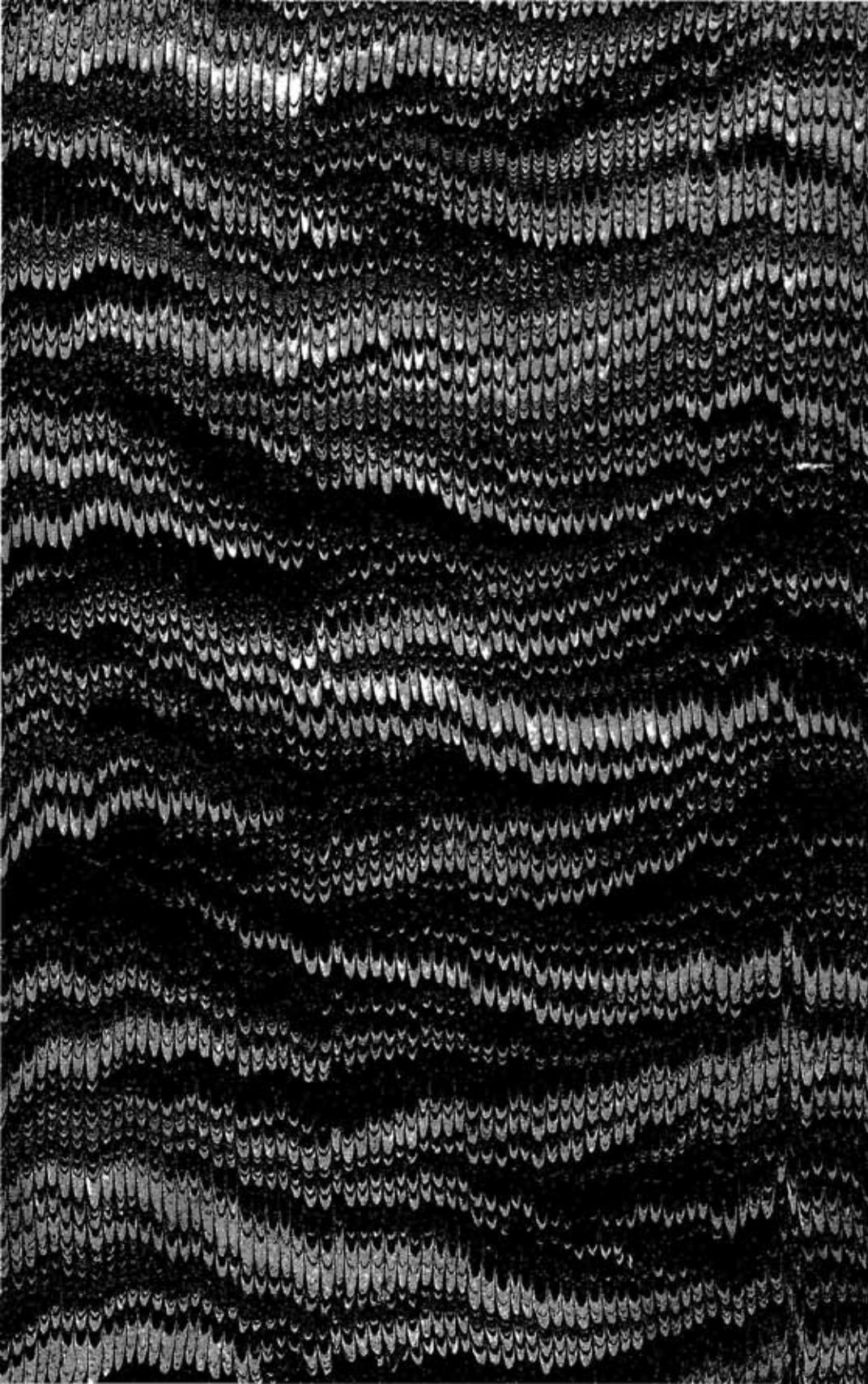


GOVERNMENT OF INDIA
DEPARTMENT OF ARCHAEOLOGY
CENTRAL ARCHAEOLOGICAL
LIBRARY

CALL No. 954.0237 / Sha
Acc. No. 37239

D.G.A. 79.
GIPN—S4—2D. G Arch. N D./57.—25-9 58—1,00,000.



~~A384~~
Vol 41

A 3844
1970 V. 41

1st

CATALOGUED.

AL



ERRATA.

- Page 98 (१४) line 9, margin. *For puts down* *read* subdues.
- , 99 (१५) .. 1 .. „ route „ rout.
 - , 103 (१८) .. 7 .. „ Shahid „ Shahid.
 - , 113 (१९) .. 6 .. „ were admitted „ were granted into audience audience.
 - , 113 (१८) .. 25 .. „ ditto ditto.
 - , 115 (१६) .. 17 .. „ presents him „ presents him with nazars.
 - , 118 (१८) .. 11 .. „ is received into „ is granted audience audience.
 - , 112 (१८) .. 7 .. „ fell „ falls.
 - , 123 (१९) .. 4 .. „ take „ takes.
 - , 123 (१९) .. 7 .. „ receive „ receives.
 - , 132 (१९) .. 17 .. „ force „ forces
 - , 136 (१९) .. 7 .. „ honours to „ honours on.
 - , 146 (१९) .. 1 .. „ were received „ were granted in audience audience.
 - , 151 (१९) .. 20 .. „ at „ on.
 - , 153 (१९) .. 9, footnote .. „ they „ there.
 - , 168 (१९) .. 20, body of .. „ andal „ اندل
 - the text.



V. 41

SHAH ALAM NAMA H (Text)
شہزادہ شاہ عالم نامہ (خطاباتی)
(Vol. 41)

37239

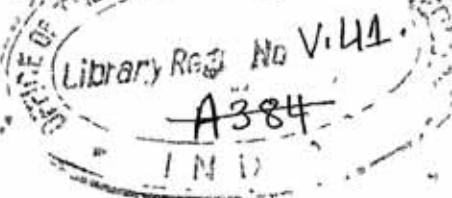
بسم الله الرحمن الرحيم

رب يسر و تهم بالخير

حمد بیحکم احادیرا رسد که میزان ادراک فردی حقیقت ذاتش
Praise of God.

نمی سفنجد - و ستایش و نیایش بیقیاس صمدیرا سزد که در مقیاس قیاس
فهم دقیقه شناس اشخاص ماهیت صفاتش نمی گنجد - ام یاد و لم یولد -
خداوندی که خداوندان بخداوندیش میخوانند - و لم یکن له کفوآ احد -
بی مثل و مانندی که همت بلندان بیمثُل و مانند میدانند * + نظم *

خدائیکه دنیا و دین آفرید * زمین و زمان کرد صنعش پدید
جهاندار دادار مالک رقاب * خداوند کلک و خدای کتاب
طراز فلک بست نقشی چنان * که ناید بفهم کسی در گمان
جهاندار بی یار و یاری او * جهان زنده از زنده داری او
زبانرا کند از سخن کامیاب * شود دل ازو مشعل آفتاب
روح درون را مایه نازگی ازو - و خرد خرد دانرا پیرایه بلند آوارگی ازو -
پیچارگانرا کمریندی از عطاکده کبریايش - و بر جامه وار هفت آسمان
القوی قلمی از باران رحمت موج دریايش - گلگون قبای آفتاب را رنگی
از شعشه نیرنگش - چشمک زنی انجم شبوا از عشوه گریايش - و خنده
دندان نمای کواکب برق نشان راهش - سبزه بیگانه - از گلشن اشنای
رازش فسانه - و آبشار از چین زلف قدرتئش چوهر آئینه خانه - بلبل یکی
از مسقاوش - و گل در گلزار میکوهه هستی سرشار باده پرستانش - نهالانرا دام
روشه بدلش کفش بر دوش - و میزاع سبز سلیمانی میکوبیش زمرد بوش -



4.0237
A384
I.M.I.
S.K.A.

(۲)

سرو آزاد بندۀ یکپای استاده درگاهش - پُرمهری طوق بندگی در گردن افتاده
بلند بالائی بارگاهش - کجکلاهی غنچه چار ترکی ازو - و شوریدگی عندهایب
حسن چارید در ترانه سرائی او - شعله آوی ناله نی شر پردازی آن
ذیکوست - و گرمجوشی می محبت آتش گلو سوز عشوه طرازی نظر بازی
اوست - شورش دل دیوانه - و جوشش ناله مستانه - و زمزمه عشقانه -
زمی از پود قانون جان نوازیهایش - و کرشمه ناز مشقونه غمزا از لعنت
بازیهایش * نظم *

ای دوجهان واله و شیدای تو * کون د مکان داغ تمّای تو
فاتحه مصحف ایمان توئی * جوهر آئیفه ایقان توئی
حسن تو چون آئندہ پرداز شد * کشور حیرت نظر انداز شد
نافه چرخ از توجرس دارشد * قافله ناله سبکبار شد
بحر دبر د کشور و هامون ز تو * هفت سرا پرده گردون ز تو
تا شدی خیاط دل چاک چاک * کسوت جان دوختی از تار خاک
نیش زهر پیش بود ذات تو * نفی شده نفی در اثبات تو
هیم وجود از تو نبودست پیش * چشم عدم از سر توریش ریش
گرد ز آئینه چو افسانه است * از تو بقا نقش بقا خوانده است
شمع ازل بنم ظهور از تویافت * چشم ابد سرمه نور از تویافت
پا صفت آئندۀ ذات شد * عکس تو معمار خرابات شد
سبده چو از غیر تو مایوس شد * ناصیه گلچین زمین بوس شد
عقد گهر خوش تاک از تو بست * هفت کره خوش خاک از تو بست
آتش و آبی بهم آمیختی * رنگ چمن بر درقی ریختی
دشنۀ الماس زیلان از تو تیز * لعل لب از حرف تویاقوت ریز
سرد کنسی گرمی سیماب را * آب دهن آئندۀ آب را

LII. I.

Acc N. 37239

Date ١٤٢٧-٦٣ / Sha.

Call No 954.0237 /

خامهٔ قدرت تو عالم کرده * بر ورق خاک رقم کرده
 لطف تورنگ سحر و شام ریخت * خون چمن در جگر جام ریخت
 وحدت تو خواستا ز هستی گواه * سر زد ازان اشهد آن لا الہ
 در چمن ذکر تو ابر بهار * گشته سمن پوش چو زلف نگار
 دیده آئینه جام است * هست ز صهیانی تو حیرت پرسست
 شش جهت از نور تو روشن شده * گلخان گردون ز تو گاشن شده
 گلبن سودایتو چون گل کند * غنچه هم آهنتی بلبل کند
 نفی وجود عدم اثبات تست * آنکه نظیرش نبود ذات تست
 حسن تو از چهره چو برقع کشود * گرد عدم ریخت بسوی وجود
 چاره هوشیاری و مستی توئی * مستی هر هست که هستی توئی
 صر صر قهرت چو عیان میشود * ابر کرم شعله فشان میشود
 تاکه ز مهر تو نفس زد سهر * میشود از صدق و صفا کامور
 آئند تست دل و جان ما * هست عیان نزد تو پنهان ما
 کلک تو صورت گر ایجاد شد * خانه معنی ز تو آباد شد
 مصور معنی نگار جادو آفرین صنایعش بمو قلم باریک بینی عقل خرد بین
 نمیتواند یافت صنایع اعجاز طراز سحر پویاز خالق زمان و زمین بدایعش
 به قیشه آنیشه فرهاد پیشه شیرین آئین کسی سر مو نمیتواند کاست -
 زهی بخشایش چودش که زورق شکسته وجود نوح را بجودی نجات
 رسانیده - و خهی گنجایش لطف مسجدش که نقش خلافت آدم بر
 ناصیه خاتم چن و انس نشانیده - یکتاویش در چشم هر احوال روشن -
 و یگانگیش بر خویش و بیگانه مبرهن بهار گل در گریدان از مهرش -
 و خزان پاره پاره دامن از قهوش - مهریانیش مهر و مه را تابندگی داده
 پستان شیر آلد صبح بر ایم خشک زنگی بچه مادرزاد شب نهاده - از

تفصیالش شب دیبور سیاه بخت زلف امید و دل شکستگی نزند
اختری درست تر از مردمیانی روز سفید تبارک الله اسمه خالقی که عقول
عشره و افلاک تسعه و مزاج ثمانیه و طبقات سمعه ارض آفرید - و شش جهت
د حواس خمسه و چار عنصر دموالید ثلاثة بمعرض وجود از کنم عدم به مرسانید -
سبحانه جل شانه - رازی که شیلان فعمتش بساکنان ربع مسکون و متینستان
بحیر و جیحون ارزانی - و جبال حجر از چشم سار نعماء و الون بیشمearش
آینه دار حیرانی - امواج بخار کرمش آنچنان ذخار و موجه دارند - که ذرات
موجودات ساحل وجود بکمال الجواهر بینانی هر (طه العین) رطب اللسان -
و تنگظرفان خباب سیر در گرداب بی صیرت پوچ فهمی سرگشته و دست
و پا زنان *

غدر ندارد بحریم تو راه * عاجزی جان و تن است اشک و آه
رنگین کلامی که بر بیاض عرفان تعریفش چمن چمن از گل نسرین و نسترن
بوی بشام انس می رساند - و بهترین مقایل خوشگوار تراز چشم کوثر که
ذایقه فهمان معنی را حالت مژه توحید می چشاند - جان بخشش بیانی که در
جنب عذوبتش آبیحیوان در مد نظر دیده وران سواب نماید - و روح فرا
تفیری که در پهلوی تحریرش آسمان سرفرو آید - حامد اوست که محمد
مطلق و مقید را اصل و معز است و دیگر همه پوست - ذوقش کیفیات را
بی کم و کاست بر روی کار آورد - قلوب محباخرا از جذب محبت محبویش
جانی تازه - و چشم مردم آگاه دل بر اظهار ریوینش حلقة دروازه - بر پر زیان
پرده گوش حق نیوش صور اصوات کاینات فاک تر از برگ گل کشیده -
و بر طبقه چشم عدیب پوش گل رنگ اضواء و الون در گلستان ابداع ید
قدرت او چیده - طوفه میناگری های کارش - و بوعجب (الثراها) اسرارش -
تحسین بر نقش طرازی آن معجزه ناف که لایم و مشهور از قاف تا قاف *

* نظم *

بی تو نظر حجه حیرانی است * آنکه در دست پشیمانی است
 هشت چمن برگ گسل باعث تو * الله خــونــدن جــگــران دــاخــ تو
 بی تو خرد قافله سالار نــه * جــزــ توــنــظــر رــاـخــبــر کــارــنــه
 حکیمی که حکمت بالغه اش از حیطه و احاطه عقول متجاز و مزید بود -
 و عادلی که عدیلش در قسطاس المستقیم اوهام فتحل تکنجد - شمه از
 الوهیتیش آنکه فانوس خیال اجرام از پرتو شعاع نورش مسجود - و رشحه
 زیوبینیش کفیل نشوو نمای گل وجود - وحدت وجودش از واحد واحد ظاهر -
 و کثرت صفات معبدوش در هر کثرت مستتر و باهر - وزاره الوری همه اوست
 می نامند و میدانند او را و نمیدانند *

* نظم *

خرد را نیست ره در پرده راز * که انجامش چه باشد چیست آغاز
 جامع اضداد و صانع کارخانه ایجاد سیارة در طریق سلوکش در شاطری - و از
 مهربانیش شب و روز سالیانه و ماهیانه دار چاکری - خاک از ستاریش
 (عیس) افتادگی پوشیده - و هوا از هوا خواهیش سر به اوج افلاک رسیده -
 بر عارض گلغار نار از گرم بازاری کرمش رنگ الله غازه - و چهره آب از
 آبیاری رحمتش ترو تازه - آفتاب را از مرحمتش هرخ رو - و بصر عمان
 را از گهر قمر مکرمتش آبرو - در خلعت خانه عنایتش کمر بقد موج
 و کلاه حباب برای هر قطره مهیا - و خلاع آبی رنگ دریائی بر جامه
 قامدش زیبا *

* نظم *

علم تو دریا و خرد مسوج او * عشق تو شاه و درجهان فوج او
 مومن و کافر از خشک و تر مقر خداوندیش هستند - در کعبه و دیر همه او را
 می پرسندند - منعم وسائل - بر انعام او همه قایل - لب شیرین دهفان خفده
 بر شور نمکانش - و من ولسوی یکی از نعماء مائد خوانش - دیده بادام

مشبک جگر از قدرت سوزن نظرش - و پشت چشم نازکتر کرده سوی در رهش - کوه کمر برای خدمتش تنگ بسته - و چشمک شر در دل سنگ ازو جسته - طبع کون و فساد از اصلاحش صالح - و هر همه مصلحتها را او مصالح - مهر او ذره را ماه گرداند - و مقدور کیست که باین زیان هرزه درای جرس صفات بجنباند - عقل شریف انبیا و ملکوت مقدور و گنجایش ندارد - که از مقام ادب گام فراتر گذارد - و فروغ تجلی پر جبرئیل میسرزد - شادروان کماش آنقدر ارفع و اعلی است که بغیر نقصان خود تقدیری نمی دوزد - و میدان حالش همچنان وسیع الفضا است که بپائی سربیسر و پا وسع سعی فمیتوان پیمود - و باین انسان قاصرالبيان نمیتواند ستود - عجز عبودیت در هر حال گواه - و بدامن کبریایش دست رس بشر کوتاه - مگر جذبه شوق لطف رسایش که مقصد اقصای شهود متهم لا تختصی و علت غایی کل موجود است اهای مراسم ثنای خود بتقدیمساند او داند و کار او داند *

مناجات

خدایا همین بس بود بندگی * که خواهم ز تو عنز شرمندگی ز بس گشت عقلت مرا رهمنو * گذر کردم از شصت منزل کفرن ز خاطر غم این و آنم نرفت * شدم پیرو طبع جوانم نرفت نشد کام شیرینم از شورگی * مودزم فلک کرد در غرورگی به بنت العذب عقد جان بستهام * خط تقوی از لوح دل شستهام ز آئینم اسلام را خلق تنگ * بود دین من نزگ اهل فرنگ نشد رخنه در کفر پنهان من * بود چاک دامان ایمان من بعفو تو از بسکه دارم امید * شبم را چو صبح از کرم کن سفید سرانجام کار من زارکن * توفیق غیدم سزاوار کس

نعت حضرت شیعیان المرحلین

دروز مذکاًر از احاطه افهام و محوظه اقلام بیرون - وصلوٰه و سلام از تعداد Praised of the Prophet.

تمشیت جزو و کل افزون - بر ملک ملائمه و رسول راه پیمودن حقیقت و معرفت باد - که در تنق حجّاب بشریت نقش پرداز چهره کشای قدرت نمای آنی آنا الله رب العالمین او گردید - و بنور نحن اقرب الیه من حبل الورید پرده کشای بصیرت ما زاغ البصر و ما طغی کون و مکان ازو فهمیده - بر رخ آئینه الرهیت زنگ زدای کفران نعمت انه غبار نعلیتش سرمه توییای دیده عرش گردیده - و معنی اذا معکم اذا لا تبصرون در سواد سویدای دل آفاق و انفس انجلا پذیرفته اوست - طلیعه شفه نعوتش از آیه و النجم اذا هوى روشنی یافته - و سراپرده هفت گردون از حبل المتنین و ما ینطق عن الهوى ان هو الا وحي یوحی محکم و آراسته - حبذا شہنشاهی که چارالش غنا و فقر متكلی حقیقت هستی قدیمش - و تعالی الله خوان سالاری که آدم از وظیفه خواران شیلان لطف عمیمش - استقامت آوازه آفاق دینش رنگین پرده گوش مستمعان - و صلای اقامت ملت پاک آئینش تا قیام قیامت سرفراز فرمای سوان و سوران - اوصاف صفات فایض البرکاتش از ما ارسلانک الا رحمة للعالمین ساطع - و آب زلال دلائل معجز براهینش برای اطفائ شعله افروزی خصمان سيف قاطع * نظم *

چراغ رسالت که در بدوكار * ازو یافت پردازکی نور و نار
زیک قطرة نور خدا آفرید * زلال نبی دلی شد پدیده
اذانیت حضرت ذوالجلال * بتحقیق پیوست زین هر دو حال
محمد که حق شاهد حال اوست * مقارن به نیات اعمال اوست
زهی قبله انبیای انام * که دارند رو سوی او خاص د عام

مفات الہی بود ذات او * کلام مجید است آیات او
 چولولاک در شانش آمد فرود * عیان شد که او شاه کوئین بود
 ز پس بود سبایه او سبب * ز شق القمر گشت معجز طلب
 ازو آذیهان شمع دین یافت نور * که شد ظلمت کفر از خلق دور
 چنان رحمت حق ازو عام شد * که کار دو عالم سرانجام شد
 برای محمد علیه الصلوات * کند حق بخلق اینهمه التفات
 زهر مو اگر مدد زیان آورم * کجا شکر او در بیان آزم
 محمد بود خاتم انبیا * برو ختم گردید دین خدا
 در اجمع امت نخستین قیاس * ابوکراز وحی کرد اقتباس
 مپرس از عمر کان شجاعت شعار * زنده است بر قلب هشت و چهار
 ازان زهر کو ریخت در کام کین * هذوز است تریاق فاروق دین
 همین بس محسن ز عثمان بود * که از خون او سرخ قران بود
 چو ان هرسه اوصاف یکجا کنی * علی ولی را قوپیدا کنی
 بهمنای خوش در خاص و عام * علی العظیم خدا کرد نام
 رفیع جنابی که سلم در درجات علومش بلند تر از هلال مصراج بر جسته
 و انشق القمر است - و رسالت مآبی که سدهان الذي اسری بعدده لیلا
 در شبستان ظلمت کده بین المشرقین و المغاربین در شان او از خورشید
 روشن تر - بلند مقامی که لقد جاکم رسول من انفسکم شادد حال
 عز و جلالش - و ما کان محمد ابا احمد من رجالکم گواه ناطق عدیم المثالش -
 امی لقبی (هر کس که از باب علم ادنی اش واقف حقیقت کل ذی
 علم علیم نگشته) کور سواد ابد و ازلست - و بی دست آویز ید الله فوق
 ایدیم کشايش کار بسته دنیا و آخرت عقده ما لایتحل - از هوا داری
 نیپش هرجا دهقان چرخ پر بصل گشته نرگس میرورید - و اخیر از

آبیاری لطفش بلعل و یاقوت همسوی میچرید - ناقه آسمان کبود از خود ره
او جرس دار - و در محمل زمین و زمان لیلی قدمش قافله سالار - گوهر
خورشید را آب و تاب از رخسارش - و آئینه مهتاب را سیماب از عذارش -
فاتحه مصحف عرفان - چوهر آئینه ایمان - سجدۀ گاه کون و مکان - شمسه
پیشطاق حق اندیشگان - مطلع لامع دیوان صفا پیشگان - راهبر راه روان
هر شام و سحر - سرمایه دوکان تائیر و اثر - جانداری بیماریهای حرمان -
از جوی نخل وجودش ازل آب خورده و از رطب لب او ابد
کامیاب شده - خسرو شکر لب شیرین گفتار - غنچه خاموش سرایا دهن
رطب بار - سدره بهشت عطا و نوال - طوبی کرم حضرت ذو الجلال - کعبه
قبله نمای اسرار بیشمار - محروم حریم عزت و اعتبار - مرهم کافور زخم‌های
بیدایی - ماه شب چهارده حکمت ازی - محاکمه نشین مستند قضا و قدر -
قاضی قضایای نفع و ضرر - مرکز پرکار ادیان و ملل - نقطه مرکز دایره ابد
و ازل - ابرهخا و عطا - بصر کرم حلم و حیا - گوهر گنج بقا - نگین خاتم
سلیمان - فریدارس هر مور ناتوان - عالی هم - والاشیم - مقصد کن فکان -
زندگی مرده دلان - شانع عالمیان - آئینه جلا پرور معراج - سپهر عرج مرزج
احکام خراج - (و سوره نوردم آخرين - آیه رحمت پروری) سید المرسلین -
خاتم النبیین - شفیع الامم - مظہر اتم - سکه زن ممالک ضيق و وسیع - سراپا
خیر عالم مطیع - سحاب گهر بار ابر نیسان پناه - چشمک زن خورشید و ماه .
خاک در گاهش کھل الجواهر بینایی مراد - امر و نهیش سرمایه جهد
و جهاد - کوی او بیت الحرام زواران - کل و لای پایش بهتر از آب حیوان -
پیر فلک از دوران رسالتش بخت جوان - شهنشاه مالک رقاب دوجهان - قطب
آسمان نبوت در زمین و زمان - دم صبح از مهرش دم بدم همدم - و از احسانش آدم
آدم - خلوتش جلوه گاه جان جبریل - و انجمنش برای خلان روحانی خاذه

چشم خلیل - آینه ظهور نور افروز - چراغ چشم شب و روز - مید
دهانش دیده هوش - و از یکعذایت چشم لطفتش چون جان یک قلم
نرگس فروش - سایه اش پر و بال همای مراد - بادشاہ دین پناه کشور
هدل و داد - دریان درگاه اسمانچاهاش کلیم - و روح القدس یکی از (حاشیه
کشان) قدیم - عزت خواب یوسف از غلامی او - و اسماعیل یکی از قربانیان
قربانی او - مقصد اقصا - صاحب یترپ و بطحا - تصدیق بسته ایمان از عجم
تا عرب - تصور آداب علم و ادب - صفحه ایجاد قامر و کافه عباد از (حکمش
ذرنگ و دوچار حد) و هشت صفت را از شرف - سایه خورشید من عرف
لا یعرف - ناخن قیع او بدشمنان دلخراش - کفر ظلمت رهنهیش دور
باش - کشت زار امید سر سبز از سحاب کرم او - هبوب نسیم رحمتش
باعض نشو و نمای عالم سفیل از خرمن جود او خوش دار دل دهقان
نلک از توشه اسرار *

ای خجل از پرتو آفتاب * کاه بر انداز ز عارض نقاب
روشنی مشعل امید شو * قبله مه کعبه خورشید شو
خون شفق باشکر آمیختند * رنگ دهان ولب تو ریختند
لب مکشای بر رح اسرار غیب * تا روی از آنها رنگ ریب
نخل تو از جوی ازل خورده آب * از رطب تست ابد کامیاب
آنها جلوه آزادگان * ما حضر خوان فرستادگان
کعبه مقصود وجود و عدم * مسجد محراب حدرث و قدم
جامع مجتمعه کل صفات * جوهر آینه اثبات ذات
روشنی دیده صدق و یقین * آنها دست جهان آفرین
آمی آگاه زهر گفتگو * روشنی شمع شب آرزو
خاتم انگشت نگاه پری * مهر سلیمان نظر پروری

افسر لولاک بر ارزگ خاک * فوج کش عرصه دلهای پاک
 ختم رسی خاتم احسان بمشت * روی جهان مهر نبوت به پشت
 شافع پر معصیت احسان تو * زندگی مرده دلان نجان تو
 غفو تو روزی که جهان ساز شد * عقدة زنار گنه باز شد
 منتخب نسخه آم الكتاب آفرینش - شاه بیت دیوان دانش و بینش -
 از وجود شریف شریف کرم مکرم - واسطه صنعت و نظرت خلقت آدم - درین
 سه پنجی سرای آب و گل حرص و هوا را بعنصرش نه راهی - و آرزوی
 دوچهان را سوای حریمیش نه پناهی - سجدہ گاه ملایک آستانش - شهر
 روح الامین جاروب میدانش - کاشف اسوار خفی و جلی - واقف سر مکتوم
 لم یزلی - رکن اسلام کعبه مقصود - قبله احرام ایاز طبعان هاقبت محمود -
 مرأت صدق و صفارا صیقل ازان - و صورت جام جهان بین معنی دل و روان *

* نظم *

زمین و آسمان کوش و زیانت * ز سمع و نطق حیرت ترجمانست
 بوصفس انججه خالق کرد مذکور * ندارد نعمت او مخلوق مقدور
 تحفه درود نامحدود - بر آل و اصحاب او الىی یوم الموعود - بر زبان
 قاصر البیان جاریست - که پیشوایان ملت و آئین و مقندایان دین اند -
 بضمون آئی و اصحابی کالتجویم بایهم اقتدیتم اهتدیتم هادی صراط
 مستقیم وارشد طریق قویم ایمانند و در بغار ولایت و لا رطب ولا یابس
 الا فی کتب مبین ناخدای سفینه شکستهای دریای خذلان - بمقتضای
 اهل بیتی کسفینه نوع من رکب علیها نجی باعث نجاح و فلاح
 و مرجع حوابیچ اولی الاباب. (اینانند) اللهم صل علی النبی الامی و آله
 و ازواجه و ذریاته *

(۱۲)

اما بعد حمد و ثناء و نعمت حضرت رسالت پناه مسحامت جناب کیوان

مااب حضرت شہنشاہ عرش بارگاہ حضرت ظل الله مقدم - و بر اقبالیم
قلوب خیر خواهان آمد ابد مدت و (جیره) خواران نعمت مانند خط استوا
ملزم - خصوصاً بر سویدایی دل این اقل العباد مستر شد ارشاد هدایت
بنیاد آفتاب نهاد چون دعای میتحکمی الزام - اذکشت خامه رنگین
شمامه فندق بند از حیا خطاب پا بوس مدرج شاه شده از فرط دست رس
رعایتی بر خود می فازد - و پیشانی عروس الفاظ زیبائی از فازه تو صیغش
می یابد - و سیمای صفحه شاهد معانی از لک گوهر سلک و سمه ابروی
معشوقان طراز شده - سرمه آهو غزالان ختن بچشم روشنایی و قام مردمی
رقم میکشد - پایه سخن نورس گلشن فکر پایی بر فرق فردان می نهاد -
واریک گفتگوی شیرین بیانی خنده به هفت اورنگ فلک و نه کرسی
آسمان میزند * نظم *

مصحح ولی نعمت دنیا و دین * ریخت بکام سخنم انگلیس
شاه فلک قدر کواکب سپاه * کز هامش مهچه بود مهر و ماه
در چمن دولت او صبح و شام * گلben اقبال کند گل مدام
قطب کرم رکن سپهر امان * خسرو اقطاب زمین و زمان
آدم یوسف رخ عیسی نفس * عادل کل یاد شه جزو رس
ناصر دین قوت بازوی داد * تاج سربخت و نطاق مواد
مرکز دور فلک دیر پایی * کوکب رخشان سیاهی زدای
شع شبسنان جمال و جلال * مردم چشم کرم لا یمزال
کعبه مقصد همه مقبلان * میر بزرگ همه کوچک دلان
کیسنه کانها شده خالی ازو * مرتبه همت عالی ازو
تاج سرشن باج گرفته زمهر * تخت زرش برد کرو از سپهر

هست در ایوانچه^ه باخ ارم * جبهه او لوح طلس م کرم
 گوهر تحقیق بسر کوشیدش * دولت توفیق هم آغوشیش
 و سعیت مشرب بود افزون ز حد * تنگ نگردد داش از نیک و بد
 بسکه کشود است نوالش گره * دور شد از دهه سر همگیر و مده
 سلطنت از سطوت او یافت کام * بود فلک طبل جلالش بیام
 دشنه قهرش چو دل پرشکاف * واهمه از کاه کند کوه قاف
 نکهت خلق آتش کل بر فروخت * هرچه بجز حسن ادب بود سوخت
 معبدلش کار نکو ساخته * رسم بد از خلق برانداخته
 ریش نیسان چو کند اختیار * بحر شود از کف او شرمزار
 دولت جارید گل باخ او * خاکدش چوش بهار آبرو
 فام بانگشتار او داد و هشت * نقش نگینش بدو عالم نشست
 سکه او داد رواج درم * تیغ و قلم یافته طبل و عام
 رایت او پیشو رو فوج طیب * مرده رساننده فتح قریب
 منظمه دور ایافش مرام * نظم و نسق یافت ز عهدش نظام
 ابرش اقبال و اظفر راهوار * قطره زنان درپی او اقتدار
 بوده درین عرصه امید و بیم * کوی زر مهر بجهوگان سیم
 شاه النجم سپاه با دل - هملطان حق آگاه درویش دل - چراخ دودمان
 صاحبقرانی (یافت) نژاد گورگانی خاقان ابن الخاقان سلطان
 ابن السلطان همای همایون سایه نیز اکبر خورشید پایه شاه جهانگیر
 کشورستان آفتاب نسب شاهجهان سکندر پاسبان اورنگزیب عزیز
 لقب دارا دریان بحر کف دریا دل عالی گوهر عاذل معظم الدین
 و الملة حامی الشرع و السنده عالمگیر روشن همیر جوان بخت در تدبیر
 اولو العزم معظم بن عظام شاه عالم خلد الله جلاله و ادام الله افضاله *

(۱۶)

* نظم *

شه عالم آن شاه عالی جناب * کزد زهره شیر نرگشت آب
 فرمانروای ممالک آگاهی - سایه چتر اطاعت ظل الله - صاحب تاج
 رطومار - مالک رقاب اولو الابصار - باج گیر باج گیوان - از توران و ایران -
 آسمان کویاس ستاره حشم - ملایک خدم ممالک هفت اقلیم در سرایرد
 اقبال نقش شیر - و در بر انداختن دشمنان دین دلیر - مهر باندهش برای
 دست رعشه دار ضعیفان عصای کلیم - بخشمش برای اعدا ثعبان عظیم -
 لطفش بندۀ ساز آزادگان - و دستگیر مظلومان بی سر و پا و ملهوفان از پای
 افتادگان - جام جهان بین نیکنامی - اصطراط اوج کیوان مقامی - مهر متغیر
 بیضا تنویر - آنتاب نظیر - قمر خدمتگار - عطارد قامدان بودار فریدرس فرقه
 ارزیاب احقيق و استحقاق - قانون ممالک ادب محسان و مکارم اخلاق -
 دوست نواز دشمن گداز راست پسند کج برانداز - سلاطه استحکام سلطنت -
 وساده نشین قوانین ملک و ملت - مسند آرای دین و دولت - سرنوشت
 خوان لوح ناصیه منافق و موافق چاشنی گیر دل و زبان موافق - جوهر
 آئینه جوانمردی - روشنگر کدورت هرزا گردی - بسم الله اخلاص آگاهی -
 فاتحه کتاب خلقت خیر خواهی - مشتري چارسوی جاه و جلال - سرمایه
 بیبع وسلم جریده عز و اقبال - کیوان نیزه دور اندیش سندیزه هیبت الهی -
 بر قلوب عباد هدایت نامشاهی - باموافق و منافق مروت و مواسا با دوست
 و دشمن نیک بیش آی - از چشممش حشمت منحشم و از اکراهش
 کرامت مکرم - تا گمان امکان سیدم و زر در کان و مُعَذَّن هست از بعزم خار
 کفش کهر بل دریایست - ابر احسان گوهر فشانش چون میخ دریغ ندارد -
 و بهر کل زمین و شوره زار میبعارد - و سایه پر چمش ظفر نامه و آتش خشم
 در دار و گیر گرمی هنگامه - سرمایه ملک سلیمانی بمزرچه ناتوالی میبخشد -

و طلاه ابریز و سیم دست گداز ابر احسانش میجگوشد - که بی کوشش
 بهر گدا رسد - در خانه چشم مردم از پروانگی شبستان دولتش نور -
 و بر خوان فعمت خاص و عام از چاشنی ذمدان جاه و مکنت او شور -
 مستغفی اوصاف حاجت روای خلق الله - موید فتح و نصرت من الله -
 علم و طوف و طبل انعام - مدبر مملکت رحمت حق بر خواص و عوام - عقل
 کل نفس مطمئنه - خوش ظاهر و باطن نمک مظنه - مهندس علم و عمل -
 محاسب مخارج و مداخل - در عقد انامل خواب کوکبه یوسف - در بیداری
 بمشاهده از اعراض نفسانی پاک شب و روز مشغول بمجهاده آئینه قدرت
 نمای صورت اطاعت الهی بر روی زمین آسمان آگاهی در چنوب و شمال
 هبوب نکت نسیم خلش وزیده - و بعمرانات چار حد در رسیده - شرق و
 غرب نقش انقیاد فرمانش بر لوح طلس دل کشیده - راعی رعیت حامی
 حشمت و عزت صاف طینت پاک طویت دولت فریدون در زاویه افلام
 گار تکیه اش موجود حشمت جمشید در مربع و مستطیل مسندش محدودن -
 مکنت کسری و کی در قایمه عدالتش عمود مستحکم - مولای ملوک
 العرب و العجم کهف السلطانین قدوة الخواقین ایده الله (او) بنصرة الدین
 زیده سورزان سلک و سلوک ولی نعمت ممالک و مملوک چون فلک
 اطلس بی ستاره بر سرکار از ممکنات بلند تر منزلت و مقدار - مهر شهر ارج
 خوبی - بدر مغیر افلاک دل مرغوبی و محبوبی - خط شاعی آنقاپ عظمت
 و وقار - چله قوس قزح گردون عزت و اعتبار - زیب ده اکلیل و اورنگ سر
 دفتر کشف اللذت دلنشی و فرهنگ - مصباح لیل و نهار - ستاره نور افروز
 در شب تار - سبع المثاني قران شاهی - آیه رحمت الهی تفسیر بیضا ضیای
 کشور کشائی - کشاف معنی حق شناسی - عالم التنزیل نیک اساسی -
 مهبط نزول طوق و تاج - مشکوہ باصره باج و خراج - مجاهد فی سبیل الله

سلیمان دستگاه آصف وزیر آفتاب نظیر بی نظیر تفاخر و مباراک نفوس
و عقول - سروران جویدار گاشن فحول - حاشیه شمس بازغه نیکوئی - زلف
مطول لیلی مختصر گوئی - بدیع فهم معانی - کنایه استعاره نکته دانی
نام مفاسد در زمانش فلوس دار - و ماهی ماه از کماهی ماهیت اقبالش
بقلزم آسمان به (شهب و بفارک) گرفتار - خلیفه استاد ازل و ابد در بینش -
و ظلل سبحانی در گرمی آفتاب آفرینش - در استحکام ارکان دین و دولت
عدالت عمر بکار برده - و حیاء قوالنورین بر در چشم انصاف بر درش پرده -
تصدیق صدق بر دل صدق مفترش نسبت متلازم - و گیفیت هیولای مردم
از تصور او مقوم - و قوام مردیرا صورت جسمی - جنس عالی جوهر نوع
آدمی - خاصه لازم نصل انسانی - عالی مرتبه عرض عام مقارن اسفل
و ادایی - موضوع برای حفاظت و پاسدازی عباد - و محصول ازو بار دانش
و داد - برای قیاس استثنائی مررت و مردمی - نتیجه شکل اول خرمی -
شرطیه معرفت گری تهذیب اخلاق - واسطه عروق صداقت و وفاق -
صاحبقران دانش قوین - ممالک سنان مهر آفرین - حارس تخت و دیهیم -
مالک و وارث هفت اقلیم - معنی صورت امید و بیم - سیاهی و سفیدی
ابن فکین فیروزه نام - (از) نقش سکه نامش کلید فتح و نصرت - صماص ظفر
انتقامش سبوس کهکشان و جواجرام بر آخر ابلق تند خرامش و یکران
فلک رام در جوانگاه میدان سماحت نشانش در سربیشه شیر شیر شرزا -
و از نهیب قهرمان قهرش در (استقساط) اعدا البرز مثال تپ لرزا - بپای
شبخون تیغش هفت گردون افتاده - و در نخچیر شیر گیرش هدو در کمند
و در بند کردن فهاده - آب از آب شمشیرش زهره شیر نر - و جوهر تیغش
شهر اوج باز ظفر پر - عقل اول در دستان تعلیمیش سبق خوان - و از یک
اشارة هلال ابرویش شرح حکمت العین عیان - قدر موارید پیش علو

همتش کم از یک قطره آبست - و یاقوت رمانی از آفتاب لعل لب
 در بارش سیراب - سخاوت گنجینه جوهر شجاعت آگینه فتوت (فتوى) مرود
 فرمای دادگرد اور - آسمان چاکر - نلک فر-جن و انس خدم - والی ملک
 کسری و جم - سپهر حشم - مالک رقاب - مست شهر به تخلص آفتاب - طبع
 موزوفش که سوروان گلستان معانیست - اکثر باین خوشچین ثمره سخندانی
 از معانی گلدسته تازه از بوستان نازک خیالی میفریسد - و این احقر (گلدان)
 سامعه را سراپا گوش طره دستار هوش میکند - درین اوان میدمنت اقتران -
 و ازمان بهجت توامان - در هذگامیکه آتش و آب بهم از آب و رنگ رنگ
 آمیزی بهار بود - و ناخن کل عقد ما لا ینحل زلف سنبل دل میکشود -
 و حلقة دیده جان (کامدام) آتشین ناله و قمری با زلفش محظوظ (سر و آه) شرر
 بدخاله و کاسه آگینه زانو فکر خود بینی و نکته چینی مودار و گل چین
 پیشانی نورانی بچمن خیال همیشه بهار - شوق حدی خوان و دل ساریان
 ناقه لیلی مارسخن صد جرس داغ بدل درین منزل کهن بسته - و در قائله
 کنعان طبع شکسته هزاران یوسف گل پیرهون معانی سرگشته - غالیه سایی
 جبهه زرین درات صندل قشنه مه جیبنان و عطر آمیزی و سرمه بیزی
 سیاهی باعث تر دماغی و روشنگی دیده مو قلم باریک بینان مایده
 وحی الهی از بیان بخوان قریحه ناتوان ریخت - از مژه حور قلم کردم - و از
 کوشمه تجلی طور هدم شدم - لیلی نه محمل رنگ - در بغل آگینه ام
 بود تنگ *

شب همه شب مطرحه انگیختم * آب گهر در صدی ریختم
 خامه من بسکه شکر ریخته * (مصر) بتار نظر آویخته
 غمزه معشوق رقم میکنم * از مژه حور قلم میکنم
 پیر جوان بختم و کلم عصا است * موس و قلم قلم ازدها است

آتشن گل بند مرا در ایاغ * شعله حل کرده فشاندم بیان
 خلثه زده بر در شوّم چمن * و پخته ام رنگ بهار سخن
 ارشاد سرایا انتیاد خوشید فهاد شرف نفاذ و تشریف اعزاز یافت -
 و فرمان مطلع آفتاب مطاع در الکه ممالک فسحت آباد کلزین هندوستان
 چفت نشان آوازه کوس لمن العلکی انداخت - که هر سخنگوی شیرین
 اندیشه فرهاد پیشه کمر تیشه قلم برای کوهنی سخن معارک خسروی بندد -
 و نقشی بدیع و مثالی منبع از تیغ خارا شکاف خامه تراشد - که هر فقره
 رنگینش بناخن تازگی معانی چهرا گل خراشد محضر دعوی بهر درست
 و دشمن درست کرده - و در حلقه دبستان چرخ کهن نو محواره بکار برد
 موبد آتشکده تطلع علی الائمه گردد - و راهب نیر حسن (دروشن)
 چیده شود - پیر مغان خمخانه چشم نمکاک - سالک مسالک دل چاک -
 چون فی بی برگ و نوائی سامان ساز ترم افزای عدم جهان پهلوان چهار
 پهلو گفتگو در معوکه خاکمالی چون آئینه روی از گرد خوش آمد شمسه
 ذاتوس نواز کلیسا شعور داد - از آشنائی بگوش دل نزدیک و در حاشیه
 نشین افق المبدیین حضور کمترین بندگان بعلاقه بندگی مشهور غلام علیخان
 این به کهاریخان روشن الدوله رستم جنگ مبارور قلم مردمی (رقم بتبان پدشه)
 (ارادت کرد از بفضل مفضل مسان ناخن بست دخل حاسدان ده زبان
 از زلف سخن چون سایه کوتاه و در مجمر متحفل فردوس مغزل داده دل
 اندریان چون سپند سوخته سیاه باد) و شور این ذمکدان فارسی چاشنی بخش
 شیرین سخنان سواد نور دلنشین ضمیح لوای آفتاب مکین در ربع مسکون
 ررق کرد آمده بر زبان خامه فتحنامه سواد اعظم عراقین نگارد - و بوی گل
 حسن سبزه ترا خوان مواد شده کام دماغ بر فلک گذارد - گوهر نثره درسلک
 نثر سرما نمط - و هنر عرض در مایه کرسی خط - نطاق کام جان بندد و در

کلمه‌یں الفاظ رنگین گل دل بشگفت - چواهر سومه صفاهاں غریب الوطنان
 معانی - و آربزه گوش شاهد سخندازی شود - بر گوشة خاطر گرامی فطرتان
 انصاف پسند و بر آئینه دل صادقان دانشمند لایح و منکشف - که بادام
 عنقا سخن از تار و پود جان رشته بیان می تبد - دولت قبول از بخت
 خدا داد می یابد - اگر سامعه عالی همتان گوش حق نیوش برویں ساز
 خوش آواز نهد - و تار ترم تا زلفش دل نواز شفود - مایدۀ سماط تفضل
 کبویا است و شاه و گدا خشنود ازین دستور العمل بی ریا است - صندل
 درد سر عالم است و نصلاح فساد حق و باطل جنس آدم عطر مجموعه
 طبله مطاران حکمت نکبت گلادسته بوستان بوی گل سیب غبغدان شور
 نوشخند شیرین لبان پیچ خم زلف طره مار مشکین کرشمه نگار تاب کمر نازک
 ادائی آب و رنگ خوش اسلوبی و خوشنمائی ترنجیین خوان مسیح -
 چاشنی حسن ملیح - (دلبر) از آب زمزم کتابه زرین رقم کعبه و حرم حلقه
 بیت المعمور علم و عمل - عروه و نقی زلف مسلسل - جام جهان بین -
 حقیقت نمای دین - امین عالم شاهی از ماه تا ماهی علم آگاهی
 بر افرشت - و در دریای نه فلک غلغله انداخت مهر ذکر شاه عالم پناه
 برویں صحیفه خسروانی یوم التقاد مزین (و مشین) باد - و ابدالاباد چشم بد
 مرساد - بار دیگر دهن را بمشک و گلاب شسته بتتجدید خطاب زمین بوس
 میمفت مانوس می پردازد - وجبه و جبین نیاز را بغمزادعا و ثنا نور آگین
 میگرداند * نظم *

ای پدر نصرت فتح و ظفر * مادر کس چونتو ندارد پسر
 نخست ترا تاج زمین کرده اند * خنگ فلک بهر قوزین کرده اند
 میخورد از جوی صفا تاکه آب * کند نشد تیغ تو چون آنتاب
 رایتو خورشید جهان پرور است * پرتو رویتو و مه انور است

هیبت تو کرد * عذر را حمیر * از تو ملاحت شده مولت پذیر
 قاب دهد شاهد جودت چوزلف * وعده احسان ترا نیست خلف
 قند مکرر بکام جان سامعه ثالثاً از خطاب معلی القاب جناب حضرت آفتاد
 النساب ریخته سر افتخار باوج فلک دوار میرساند * نظم *
 کوا سر فرازا جهان داورا * خرد آزمایا فرشته فرا
 توئی بادشنه هالسم راز را * (رسمع) طعمه دهی باز را
 بخدمت شبائرز برآستان * کمر بنده و از منطقه آسمان
 زبس موکب رفعت و کبریاست * بکیوان عملداری تو بجا است
 ز رزیکه بودی بدولت بهمد * بهم تو برجیس بسته ست عهد
 چ که سار بردوش قیغ گران * بفور تو بهرام باشد (وان
 سر از نشانه کامرانی متاد * بود سانی رای تو آفتاب
 به بزم تو ذاهید شد مطربه * کمانچه زند از مه یکشمه
 چو خواهی مرادی بدل نقشبست * فرنگی قلم باد تیرت بدست
 بود در چراغ تو تابندۀ نور * که پروانه گردد سفین و شهور
 ترا بخت و اقبال پایندۀ باد * چو خوشید روی تو تابندۀ باد
 (له رزم و بزم) تو بادا عیان * قضا در رکاب و قدر در عمان
 بجهة و حشم از شهان بر قری * نه (سفیدت) اهل خرد صرصري
 بدریوزه دولت ناگهان * سپهر است کشکول دست زبان
 بود پایه اقتدارت بلند * مبیناد کرسی جاهاست گزند
 چراغ شریعت ز تروشن است * بچشم حقیقت رخت گلشن است
 تو آن آفتایی که در روزگار * زهر ذره مهرت شود آشکار
 (به رنگ گه) جلوه سر میکنی * خدائی درین بصر و بر میکنی
 بهر ملک امری تو دارد نفاذ * توئی آدمی زادگانرا مـلاـد

پذیرفت عهدت ز بس امتداد * غم عاقبت نیسبت کس را بیار
بآینه دیرینگان کار کن * بکن نخل بد خواه از بیخ و بن
الهی بتائید دین رسول * پیاپی ظفر بر ظلوم و جهول

Accession of
Alamgir II.

طلع نیز سلطنت شاه فریدون دویم عالمگیر

ثانی بتائیدات یزدانی از افق اقبال -

وبیان برخی از احوال آن خورشید

سپهسر عظمت و اجلال

هرگاه که طائر زرین بال اقبال احمد شاه مهین پور حضرت فردوس
آرامگاه یعنی محمد شاه نور الله مرقده پرواز کرد - و خورشید عز و اجلالش
رو بزوای آورد - کار آگهان تقدير بساط نو گستردند و بحسب مشیت لم یزلي
امر خلافت عظمی را فامزد بادشاہ دین پناه عدالت گستر حق بین
خدا آگاه فرمودند آوازه کوس بهجهت خوش آویزه گوش خرمی
نیوش گشته از ماه تا ماهی بلند گردید - و آفتاب عالمتاب جهانگانی
عالمگیری از اوج اجلال سر کشید - خاص و عام زبان ثنا و دعا کشودند -
و مسرور الحال ازین نوبت فرحت جاوید گردیدند زهی حضرت جهان پناه
عادل بادشاہ ملایک سپاه - که درشان آن خدیو زمین و زمان آیه فضلنا
علی العلمین نازل - و مضمون آیه و ینصرک الله نصرا عزیزا در همه
حال شامل - متخلق باخلق الله جانشین مسند حضرت رسول الله
در میدان نبرد سایه علمش فتحنامه - و آب حلم و حیايش فرو کن گرمی
هذاکمه - سرمایه سریر سلیمانی در پیش همتش برابر پای مور و از شیرین

زبانی در نمکدان شیرین لبان شور نطبع همتش از قاف تا قاف رسیده
و فراخور قسمت بخشش بیکرانش بهر کدام رسیده هر که در ورطه آرزوی
بی کفار اند همتش محروم نگذارد و هر کس که دشوار در خواست نماید
با آسانی سر رشته مدعای بدست آرد * نظم *

جهان داری که در چنگ تمیزش * غلامش خسرو و شیرین کنیش
دلش آئینه دار بادشاهیست * زرحمت بر جهان ظل الهیست
بعالم داد بهر لطف بِ رافت * خدا اورا بجهای خود خلافت
بدین و داد زو کس نیست افرون * بفتر او کجا بوده فریدون
سلیمان هم زشم حشمتش داد * بساط شاهی افاق بریاد
دلش از روشی آئینه دیده * بمکفت بر سکفت در خط کشیده
بود از داشش و داد فراوان * دلش دریا و دست ابر نیسان
زنقش جبهه اش در چشم دانا * عیانست آیه إذا فتحنا
درین خرم چمن شد فیض گستر * ز عطر خلق او فردوس دیگر
سر دشمن به تیغ افگنده هردم * کشیده حسن آهن کرد عالم
چگویم رشم آب قیچی اورا * فروشسته است سرخط عدو را
ز عدل او جهان شد آنچنان شاد * که از کسری نمی آرد کسی یاد
نگهیان شد جهانرا تابه قدیم * بود باشیر نفر بر غاله همسیر
بلوح جبهه اش خورشید (رافات) * نوشته ز ابروش شرح اشارات
کریم کاینات از عدل در داد * ورا سرمایه دنیا و دین داد
از آنروزیکه بر لوح زبرجد * رقم زد کاتب ایجاد ایجاد
خبر تا از زیان و سود دادند * بهر کس هر چه قابل بود دادند
یکی گور زشت شد دیگر نکو شد * یکی گرسنگ شد دیگر سبو شد
چون زیب سریر سلیمانی از شرف پایتوسی حضرت عالمگیر ثانی گردید

غازی الدین خان که طبعش از شقاوت و بی سعادتی مخلوق بود و آثار
تیوه بختی از جبینش مینمود - داغ پیشانی را از داغ عبودیت ظاهر
درومنی باطن دشمنی جانی نورانی ساخت . و بریعت خلافت مآب
پیشستی نموده بمنصب والی امارت وزارت که این قبا بر قامت قیامت
رایش نازیبا بود سرفرازی یافته لوای افتخار باوج فلک عز و اعتبار
در اینای روزگار و خویش و تبار بر افراد - و بخطاب بی بنیاد عمامه الملکی
بنای نخوت مانند عاد و شداد آن شقاوت پرست بدد نهاد تو گوئی ازان
بد کیش جفا پیشه هلا کو خجل - و از اوضاع آن سفله منش گردون درن پر
مفتعل چنانچه شاعری بی خوف و هراس و بی تامل و دسواس این شعر
پیش او بر خواند *

بروزگار تو هر دل که بود پر خون شد
ستم تو کرد و تهمت نصیب گردون شد

با وصف کمی سن ذاتش موجب ظهور فساد در عالم شد - وجودش
باعث هلاک خلقت بني آدم گشته و خار جور و ظلم در گلزار سلطنت
معقتصای جبلت بد خو گشته - و از بوم طبیعی خود باعث خرابی ملک
و ویرانی آن شده - در همان اوان استاد خود را که با نجات کار عاقبت نامحمد
و بنام عاقبت نامحمد - مشهور عوام بود مختار مهام ملکی و مالی گردانید

Ghaziuddin appoints his teacher 'Aqibat Mahmud as his official agent and confers the title of Saif-ud-Mulk on his own brother Saif-ud-din. Alamgir II convenes an assembly of the nobles and ascends the throne a second time.

و برادرش که بسیف الله زیان زد جمهور انانم بود بسیف الدین محمد خان
سیف الملک موسوم و مخاطب ساخت و عاقبت نامحمد را همان روز
واسطه سوال و جواب خود در حضور پر نور نموده شرف امتیاز داد
روز دویم از حضور جذاب کیوان مآب خدیو زمان برای احضار ارکین
دولت عظمی و اعیان خلافت کبری فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت -
چنانچه عمدۀ های آستان دولت یکسر بر عتبۀ سدرۀ مرقدۀ حاضر شده

بنقدیم آداب تهذیت و مبارکباد فرق عبودیت باز ج فرقدان رسالیدند -
و هر چه م موافق مراقب نذر و پیشکش گذاریدند - مرحمت شاهانه هر
یکی را بعطای خلاع فاخره نواخت - و هر متنفس موافق قدر و منزات
معنی ممتاز گشته قامت افتخار و میاهات بر افراد خواست - و جواب حضرت
خلیفه الرحمانی بر تخت طاروس یعنی کرسی زنگار میناکار باز دیگر
جلوس فرموده پایه فرش را سرفراز تراز عرش ساخته رتبه اعتلا افزونند -
از بدایع وقایع آن روز ملازمت شاهزاده های والا تبار که چراغ دودمان
سلطنت و سلاله خاندان دین دولت اند شبستان شاهی را هر یک بسان
شمع نور افروز و خورشید ظل الهی را روش ترجون روز - چشم بد شپره چشمان
ازین آناب رویان کور باد - بوقوع پیوست - وضیع و شریف از دیدن این
نگارستان ابهت و اجالل نقش شادی بر اوح دل کشیده و فال نیکو اختیری
ملک هندوستان را از مصحف روی آن پاک نمودان دیده *

The Princes
of the Impe-
rial family in-
terview the
Emperor.

* بیت *

واجوب آمد چونکه آمد نام او * شرح رمزی گفتن از انعام او
دران روز دل ابروز وقت ملازمت حضرت خدیوگیهان از مراحم جذاب همایون
بطعای خلعت نه پارچه مع جواهر گرافمایه و قبضه شمشیر مرصع معه
نطاق مکال و سپهی زنگار میناکار و معه علی بند مرصع بعلقه و بند مروارید
شاهوار و خنجر مرصع و زنجیر نیل کوه پیکر و دو (مادیه) فیل سرفراز گشته
پای مرتبه فلک اقتدار را بر فرق فرقدان گذاشتند - و در همه اقران شرف
اختصاص یافتدند - و در مشاوره مهمات سلطنت - و نظم و نسق امور دین
و دولت - و نیابت خلافت - دخیل و سرخیل همگنان در همان آن بتعجیل
هرچه تمامتر گشتد *

توجه رایات اقبال بصوب دارالسلطنت لاہور بتاجویز وزیر بی تدبیر

Dastar Ali Khan succeeded 'Aqibat Mahmud.

The Badakshis mutiny
for pay.

از آنجا که باندیشه عقل تباکار خبطی که در دماغ خود داشت
اکثر اوقات بند و بست بله لاہور صانع الله تعالیٰ عن الفتن والجور بعد وفات
معین الملک رستم هند پسر اعتماد الدوله مرحوم وزیر وقت سلطنت فردوس
آرامگاه صوبه دار پنچاب مرکوز خاطر و مکنون دلنش می بود - و نیز طمع
اموال و اساسه بی قیاس آن مرحوم بسوی آن میکشید - و معهداً کار آن بد
سر انجام بعد کشتن غائبت محمود استاد خود دستار قلیخان که بجهات
عقابت محمود بمختاری بعد آن پهلو میزد بسیار ابتر شده و با وصف
اینکه دولتخانه بادشاهی را از دراز کردن دست تصرف بکار خانجات
از درون محل و بیرونی چاروب نموده بحرام نمکان سپرده - حتی که کل اجناس
کارخانجات برهم خورد تاهم کفایت نکرد - ناچار توجه رایات عالیات را بسمت
آن دیار مصمم ساخت - و جناب شہنشاہ را متوجه آن ناحیه نمود - درین اثنای
تابه تصبغ پانی پت نزول اجلال شده بود که قوم بدخشی که از غایت
هرکشی کسی را بخطاطر نمی آوردند بلواهی عام برای تنخواه خودها نموده
بر سر وزیر آمدند و راه نمکتاری^(۱) پیدا نمودند تا اینکه بیحرمت ساختند
و زمانی در قبضه خود آورده فرمودند جنبش ندادند - نجیب خان قوم روھیله
که سردار و در رکاب ظفر حاضر بود موافق ارشاد اقدس حمایتش نموده
از دست درنده خویان و گرگ صفتان رهائی دهانیده بار دیگر بر مسند
امارت نشاند (وسزای بد کرداری آن گروه با غیبه رساند) و قوع اینمعنی موجب
پوشانی خاطر مختار تبه روزگار گردید و هم گرد ملال بر دامن دل خاطر بندگان
قدسی شہنشاہ زمین و زمان رسید - فسخ عزیمت بی نیل مقصود فرمودند

و عطف همان بصوب دارالخلافة نمودند بعد چندی باز دیگر وزیر عزم بالجزم بجهت تسخیر آن معموره دلنشیں پیش نهاد خاطر خود ساخت و از پیشگاه حضور لامع النور خدیو گیهان شرف اجازت خواست - روز رخصت برای تیاری کرسی طلا در دیوانعام و بارعام ارکان دولت سعادت فرجام شرف نفاذ یافت و مشمول عواطف سلطانی از عطای عنایات خاص شرف اختصاص یافت از اقبال عدو مال شاهی در اندک فرمست خس و خار آن مرزو بوم از کوهه اندیشان که سر غرور بلند ساخته بودند و از پست فطرتی دامن کوهها ملچا و ماوای خود میدانستند از صولت موکب ظفر کوکب غاشیه اطاعت و انقیاد بر دوش عبدیت و اعتقاد گذاشتند - و آدینه بیگخان فوجدار دوآبه بیاری بخت بیدار آئین عقیدت و اطاعت

پیش گرفته مالکداری نمود و مطابق فرمان قضا جریان زن معین الملک مرحوم را که آن شوریده سرگیسمو بریده بعد وفات آنمرحوم مغفره مبتلای

Mu'in-ul-mulk's wife is taken prisoner.

فسق و فجور گشته مبلغ خطیر در اعمال تبیحه و افعال شنیعه بلهو و لعب اسراف نموده بود و پای خود را از جاده اعتدال بیرون نهاده باعث ویرانی آن بلده دار السرور و خرابی حال رمایا و برایا گردیده و مرتكب خون ناحق روشن الدوّله مبرور والد راقم این شرقنامه باعانت افواج افغانستان ملاعنه گشته ذخیره اندوز و بال برای خود شده مقید و اسیر زنجیر

عقوبت و عذاب گشت - و بعد از الفراغ بندویست امور ضروریه (رفع الدوّله) Appointmen
of Raff'-ud-danlah.

سید جمیل الدین خان بهادر را بنظامت آن دیار وزیر ناهنجار نامور ساخت و زن معین الملک را بضبطی اموال و سایر اسباب حشم آن مبرور از جنس توبخانه و افیال وغیره روانه حضور پر نور نموده - و بعد روانه نمودن آن زن تبهکار رفع الدوّله بهادر را به نیابت خود بصوبه داری آن دارالسلطنت مستقل کرده - و هر انجام امور متعلقه نظامت به بهادر موصوف سپرده

عدهن معاودت معطوف ساخت - وزیر خود کام چون بر مقصود خود
فایز گردید و تمام اموال و اساسه حشم معین الملک که خسروش بود غمیمه
دولت و ثروت او شد بارتکاب اعمال فمیمه پرداخت و سر غرور و تکبر
و باطل اندیشی بارج فلک برافراخت - در اندک ایام انتظام امور معظمه

*News of the
arrival of Ah.
mad Shah
Durrani.*

برهم شد و خبر آمدن احمد شاه درانی اشتهر یافت و موجب هراس
و حیرانی اعلیٰ و ادنی گشت و همینکه خبر آمد شهرت یافت و معا
دریافت همگان از خاص و عام گردید که قشون شاهی قریباً لاهور رسید -
رسید چمیل الدین خان رفیع الدوله تاب مقاومت در خود ندیده
پای ثبات و قیام پس کشید - افواج شاهی میدان معرکه خالی یافته
پاشنه کوب تا سه رنده رسیدند و در اندک زمانی از فوج چهارل بادشاهی
که نمونه رعب الهی بود سوار فسحتم آباد دار الخلافة محل نزول
او گشت - و مضمون آیه اذا زلزلت الارض زلزالها (یعنی هرگاه میلرزد زمین
لرزیدنی) پدیدار شد - و در چشم زدن نیز مصدق و اخراجت الارض اثقالها
یعنی (چون آمد) برآورد زمین بارها یعنی دفینه‌های خودرا - معاینه گشت -
تو گوئی عرصه قیامت بر روی کار آمد و شور حشر هویدا گشت - وزیر
بی تدبیر عیب گریز و سر ستیز در آئینه خیال بصورت محال دیده
بادای رهم پیشوا^{۱۱} و استقبال بحضور شاه رفت - و از بسکه خرابی اعمال
نکوهیده او دامنگیرش بود اسیر پنجه تقدیر شد و از تاراج و غارت
و پرده دری ناموس سکنه شهر تلاطم عظیم رو داد * نظم *

بهندوستان قیامت کرد انبوہ * فرود آمد بلا سیلاپ از کوه
بهر معمورة شوی دیگر افتاد * عمارت خاک گشت و رفت برباد
از آنجا که خونریزیها و قتل و غارت ترکان خون آشام از صبح تا شام هر روز بود
اکابر و اصغر از مشاهده این مصیبت عالم قیامت موعود پنداشتند - و جای

فرار ازین بلا غیر از جان دادن و کشته شدن صلاح کار خودها نه انگاشتند . Ahmad Shah reaches Mar-thura.
 هزارها از ضرب تیغ بیدریغ کشته افتادند و بغارت امده و اموال خانمان
 برباد دادند - القصه فوج چیاول و یغمچیان تابه بلده متبرکه که معبد کفار
 و بیشتر آبادی این قوم نجgar است دست تطاول بقتل وغارت درازگرد
 رسیدند و باصر الہی که در حق مشرکین واقع است که فاقتلواهم حیات
 وجودتموهم - یعنی بکشید کافران را هرجا که بیابید - قدم جلادت پیش گذاشتند
 هزاران هزار کفار را بدبار الدوار فرستاده بدخانها را مذہدم ساختند - از وقوع
 این سانحه سور جمل قوم جات که از وفور مال و مکنت و فوج و قلع Flight of the
 حصینه که بناگرد بود و او کلاه نخوت بر ارج فلک می شکست مغلوب
 هزاران ر رجیل هر اس بمرتبه گردید که دست و پا گم کرد و تار زnar گسیخت - Flight of the
 و صنم از پیش برهمن گریخت - بهجای آواز ناقوس صدای اذان و اقامه
 بچرخ برین رسید و کلیسا و کلشت یکسر منهدم گردید - بالجمله بعد نهیب
 و غارت بیشمار پنجاه لک روپیه بطريق پیشکش ومصادره بر ذمه آن سرکش
 ادب آثار قرار یافت - و حضرت خدیو گیهان پای ثبات واستقامت مانند
 کوه فشرده در قلعه دارالخلافه رونق بخش دولتخانه بودند - احمد شاه درانی - He agrees to
 داخل قلعه مذکور شده با جناب جهانبانی ملاقی گردیدند - و مراسم مواسات
 و آئین خلت و موافاة مروعیداشته بالأخلاق بادشاهانه و حفظ آداب ملوکانه
 پیش آمده بتهمه پد قواعد یکجهتی و یکدیگر پرداختند - و بنابر ازدیاد
 استحکام مبانی اتحاد وداد بادشاھزادی بلقیس مفرمات ثریا جناب Ahmed Shah
 خوشید احتجاج گوهر درج حشمت و کامگاری اخیر برج سلطنت
 و شهریاری توابه گوهر آرای بیگم که شمرة الفوار جناب حضرت خدیو جهان
 بادشاھ زمین وزمان بودند نامزد بادشاھزاده سرزا تیمور شاه خلف الصدق
 خود (مقرر) فرمودند و برضاء طرفین عقد نکاح بستند - تو گوئی Marriage of
 the latter's daughter with the former's son.

قران السعدين بوقوع پیوست و دو دوات خدا داد (مؤید) باهم گشت .

Ahmad Shah himself married his daughter to a son of Muhammad Shah and returns to Kabul.

د خود بادشاہ نفس نفیسہ گوهر شب چراغ سلطنت و شهرباری و شمع شہستان عظمت و بختیاری ملکه عصمت قباب حضرت بدگم صبیحہ رضیہ پادشاہ محمد شاہ که بعد انتقال ازین جهان سریع الزوال فردوس آرامگاه زبان زد بخطاب مذکور اند فخر دودمان خود دانسته در سلک ازدواج خود کشیدند او باهم روابطه^(۱) معنوی ازین وصلت‌ها افزودند - هرگاه آفتاب عالمتاب به برج حمل تحويل نمود - و نوروز جهان افرود ببازار گرمی روز سر بر کشید - و تمازت آفتاب موجب دل سردی نهانک بحر وغا گردید تاب جرأت نیازدۀ بمراجعت قشون بحدود مالوف بحضور شاه زبان الحال^(۲) کشودند - و عجز خودها از هوای گرم هندستان بناسازی آن مععرض داشتند - بادشاہ بنابر آسایش آنها عنم مراجعت بطرف ممالک محروسه خود تصمیم فرموده اختیار فرمانروائی مملکت هندستان باختیار بندگان سکندر شان گذاشته نهست نمودند - و در دار السلطنت لاهور با فوج قلیل شاهزاده تیمور شاه را گذاشته - و سردار ذوق اقتدار جهانخانرا در رکاب بادشاہ زاده مامور کرده خود بکوچ‌های پی در پی و متواتر ببلدۀ کابل رسیده نضارت بخش آن مرز و بوم گشتند درین زمان سعادت اقتران پیش آمد خانخانان وزیر معزول پسر اعتماد الدوله مرحوم و بدر الدوله بهادر پسر خواجه موسی خان که گونهٔ قرابیت باین دودمان والاشان دارد گشت - و خان مذکور بخدمت امیر الامرائی و بخطاب نجیب الدوله بهادر ثابت جنگ پایه عزت بر افراحت - و مجدد الدوله بهادر بدیوانی خالصہ شریفة مباری شده مرتبه اعتبار و امتیاز بلند تر ساخت - و نواب ضیاء الدوله سعد الدین خان بهادر که در اوان آمد شاه درانی بپاس حفظ حرمت و آبرو

کناره کش شده بود بملازمت اکسییر خاصیت کامیاب دولت و سعادت
ابدی گشت *

تشریف فرمودن جناب کیوں مآب حضرت شاہ عالم در حین بادشاہزادگی برای بندوبست هانسی حصار و طلوع نیرو دلت

چون اختر عز و اجلال باج سپهر اقبال طلوع نمود - و آفتاب سلطنت
و بادشاهی از افق کامرانی سر بر آورده نور گستر جهان و جهانیان گردید -
رای جهان آرای خدیو گیهانے بمصلحت (دید) چنان اقتضا فرمود -
که جناب عالمیان مآب بحدود هانسی حصار متوجه شده بتسبیح آن ضلع
همت بر گمارند - چنانچه حکم والا شرف اصدار یافت که سامان کوج آماده
و مهیا سازند - و در استھضار راجه‌های شقایت آثار که از دایره اطاعت
پائی خود را بیدرون گذاشته و زمینه‌داران آن ممزبور که بنافرمانی خیرگه
اختیار کرده اند تنبیه و تادیب نمایند - چنانچه پیش نهاد خاطر قدسی مآثر
از فراهم فرمودن عساکر فیروزی مآثر و آلات تربخانه برق نشانه و دیگر اسباب
جنگ و حرب گردید - آخر با ساز و سامان و از جمعیت پردازان و بهادران
رایات ظفر آیات بعزم آنحدود فلک فرسا گشت - و مدار الدوله بهادر پسر
خورد خواجه موسی خان را بسرکردگی افواج و نظم و نسق امور مقرر فرموده
برکاب ظفر انتساب اختیار نمودند - بالجمله بعد قطع منازل سرکار نارنول
محکیم بندگان رکاب فتحم ایاب شد - و اکثر از سوان و سرداران آن نواحی
در رکاب والا سومایه سعادت اذورختند - و غاشیه اطاعت بر دوش گذاشتند -
بعد الفراغ خاطر عاطر از امور آنحدود مراجعت صلاح وقت اندیشیده ازان

Shâh 'Alam goes to sar-kar Nâmûl and to the parganahs Jahâr and Rîwâri.

سمت نهضت رایات ظفر آیات گردید - و پرگلنه چهجر از مقدم همایون
رشک افزای بهاران گشت - و درین ضمن پرگننه ریواری که از جمله محالات
صرف خاص از عهد پیشین است نیز مضرب خیام فلک احتشام شده -
و چندی مقامات (اقامات) فرموده بظالم و نسق آن سرزینین پرداختند -
رعایای آنجا که زور طلب پودند - از صولت موکب گیتی سلطان سر اطاعت
بر آستانه دولت نهادند - و بادای مراسم عبودیت و بندگی درگاه آسمانجاه
قن در دادند - اکنون قلم سوانح نکار دیگر بار از لحوال وزیر ناهنجار بشرح

و بیان می پردازد - چون غازی الدین خان بعد برهمی کار خود طرح
آشتب و مواسات با شرف انور شاه ولیخان وزیر شاه درانی افگنده - و دست
توسل بدامن وزیر زده مرسی خود ساخت - بنابر اینکه آب رفته بچوی
خود آرد - مرشدزاده آفاق مرزا هدایت بخش و مرزا بابا علاء الدوّله
که نسبت خویشی و برادرزادگی در بارگاه شهنشاهی داشتند - توره ساخته
بخیال خام باراده ملک گیوی پورب برپا خود را ساخت - و از پیشگاه
خلافت رخصت گردید - میخواست که تلافی تقصیرات ایام ماضیه باین
دست آوریز نماید - و خدمتی بجا آرد - تا بلده فرخ آباد که بتعلق
احمد خان بنگش از اسلاف او مقرر است کوچ بکوچ درانجرا رسید - ازانجها
که احمد خان نمک پروردگار این دودمان دولت ابد مدت بود - و غاشیه
اطاعت و فرمان برداری ابا عن جد بردوش خود میداشت - بپاسداری
آداب مرشدزاده آفاق شرط فدویت بجا آورده ذخیره اندوز سعادات گشت -
و لوازم حق نمک ولی نعمت بتقدیم رسانیده بدولت ملازمت مرشدزاده
آفاق فایز گردید - غازی الدین خان اتفاق سران افغانه را فوز عظیم دانسته
از فتنه انگلیزی بعدمۀ اعاظم ارکین دولت نواب شجاع الدوّله بهادر طرح
آوریش و پیچش افگند - آن رکن السلطنت آداب بادشاه زادها را مد نظر

Ghāzi-ud-din Khan marches on Shah-jahanabad.
Mirzā Hidāyat Bakhsh and Mirzā Bābā 'Alī-uldaulah join the expedition. The Vizir is also accompanied by Ahmad Khān Bangash, Malhar Rao Holkar and Rāghu.

داشته اغماض از رای فساد اندیش او نموده مشغول بار نگشت. - و کفاره کش شد - ازانجا که سرشنۀ ارتباط از قدیم بسرداران مرنه‌ها داشت - و زشتی و بدسرشته در طیفت این مخرب سلطنت - و فساد انگلیزی مضر و مزمن^(۱) در اصل خلقت بود - با آنها درستی امور خود ساخت - و بار دیگر کمرکین بعداوت سلطنت عظمی بست - و بهمراهی راډملهار که از سرکردۀ های قوم مرنه بود - و راهرو که از افریایی پاجی راو که سردار عظیم این گوره شقاوت پژوه است روان گردید - و احمد خان بنگش را بکلمات تزییر فریقۀ خودش ساخته عقد موافقة بمعادله دستار همدیگر بست - و بطبع منصب امیر الامرائی متفق خود ساخته همراه گرفت - و با لشکرسفگین و گران معاودت نموده قرین حصار دار الخلافة شاهجهان آباد رخت ادبیان انداخت - و عرایض بمضامین عقیدت مشحون در حضور قدسی بطایف معاذیر از کمال تزییر ارسال داشت - ت آنکه کار بمحاصره شهر کشید - و نجیب الدوّلہ میر بخشی تاب سرکشی آن ناھنجار نیاورده از راه فدویت و جان نثاری سد راه آن شقاوت منش گردیده مستعد مقابله و مجادله گشت - و قوم افغانه داد جلادت و شجاعت داده بحرب و پیکار قدم جرأت پیش گذاشتند - از طرفین توپ‌های آتشین دم بر افگن سرشنک گرفت - و آتش کارزار شعله زن گشت - و بعمارات و دیوار خانه‌های سکنه شهر ترازوی و خلل راه یافت *

* نظم *

چوان و پیر در آهن نهان شد * ز چار آئینه جوی خون روان شد
ز بیرق‌های سرخ و زرد در دشت * نموده شعله در نی زار گلائشت

Najib-ad-daulah, the
Mir-bekhshi,
meets the in-
vaders.

چو رهند از کوس‌ها برخاست آواز * زمین را جاده‌ها شد بال پرواز
 برآورده از گریدان کرنا سر * فشانید آستینیں بر شور ممحشور
 شد از بانگ نفیرش گوش چون کر * سلامت کرد از هیجا تنفس
 پیاده بر سوار آتش فشانده * بساغر خم می بیغش فشانده
 هزبران پیشه دیده سرخ از خون * چو گل دندان برآوردند بیرون
 بگردون بسکه نقش آه بستند * هزیمت را بهرسو راه بستند
 تا هشت روز این هنگامه رستخیز گرم بود - ازانبوا^(۱) در دریای لشکریان شهریان
 بستوه آمدند - جناب جهان بانی از مصلحت اندیشی - که در طول ایام
 محاربه شهر رو بخرابی خواهد نهاد - و دست ظلم و تعدی بر شهریان از
 فوج غذیمان دراز خواهد گشت - بمقتضای رافت و عاطفت - قرحم بحال

Ruaya and Gribia from mode - در نصایح بر روی آن مست باد غرور کشوند - و از
 ارتکاب این چنین حرکت - که موجب خرابی و بربادی شهر بود -
 باز داشتند - و معروضات خود غرمانه اورا - با وصف اینه حسن بندگی
 و چانفشاری نجیب الدوله بهادر منقوش صفحه خاطر کرامت مظہر بود -
 مقرن اجابت فرمودند - و رخصت نجیب الدوله بهادر بوطن مالوفش
 جایز داشتند - چنانچه عهود و مواثیق فیما بین بهادر موصوف و با سرداران
 دکن معرفت مظہر علیخان بهادر عمومی راقم محاکم گردید - و از اندرون شهر
 برآمده عازم پتھر گده و نجیب آباد که ملجا و مواری خانمعزی الیه بود
 شرف دستوری یافته معه الوس و اسباب حرب روانه شد - وزیر بسعادت
 ملازمت اکسیر خاصیت جناب همایون افتخار اندرؤز گشت - و خدمت
 امیر الامرائی و میر بخشیگری از تغیر نجیب الدوله بهادر باحمد خان
 بنگش از حضور لامع النور مفوض ساخت - و بخطاب بخشی الممالک
 امیر الامرا غالباً جنگ بهادر پایه اش بارج گردن بر افراخت - و جناب

خديو گيهان بعفو جرايم ماتقدم او پرداخته مختاری مهم سلطنت بطور او
گذاشتند - آن تيرو روزگار بد کودار چون بر مسند وزارت و مختاری نشست -
ديگر باره به بيع لفی خود تيشه در دست خود گرفته قدم در وادي ناکامي
گذاشت * شعر *

ا گليم بخت بکسی را که باقتشن سياه * با آب زم - زم و کوثر سفيد نتوان کرد
يعني بار دیگر هواي تصرف پنجاب هر سر او پيچيد - و قسطنطين آن بلده
تا صوبه کابل که سرحد قدیم مملکت بادشاہ هندوستان است باعالت
سرداران دکن مکفون خاطر ساخت - و کمر انقام به پشت گرمي فوج دکن
و نوشتجات آدینه بیگخان فوجدار دوا به و بست چالدهر که مرد مددبر
و از جمله اركان صوبه لاھور و از عمد های تا بیغان نواب معین الملک مرحوم
و خان بهادر دلیر جنگ صوبه دار پیشین بود بربست - بناءً عليه سرداران
دکن را با فوج سپاهی روانه آن نواحی نمود - هر چند این معنی قریب
مرضی صواب اندیش جذاب قدسی حضرت جهانبانی نبود - و همت
والانه مت موافق تقاضای وقت ملک بخشیده را بازگرفتن اقتضا
نمی فرمود - لیکن بكلمات ریب و فریب و انواع تزویر خاطرات دس را از
همه باب مطیعی کرد - اکنون شبدیز قلم را از وادی این گفتگو تائفة بعره گاه
شهود يعني خرج گیتی خدارند جولان میدهد *

معاودت فرمودن خديو صعيد کردار يعني حضرت شاه عالم بدھلي و شومي وزير ناہنچار

مبدأ فیاض از عطا کده جود و نوال باراده خویش همه وقت مستعد
نیوض لا یزال - درین عالم کون و فساد به نیرنگ جلوه پردازی مظہر

Ahmad
Khān expre-
ses a wish
to travel to
the Punjab
and to Kabul
with the as-
sistance of
the chiefs of
the Deccan.

Shah 'Alam
returns to
Delhi.
Villainy of
Ghāzi ud-dīn
Khān.

قدرت نمائیست - درین کارخانه ایجاد و عالم تکوین و ابداع عجایب نقش
 بدیع از مو قلم مصور ازل صورت پذیر میگردد - که بچشم این کارنامه مانی
 نگار - و پدیده حقیقت گردان باطن دوست یادگار روزگار است * * نظم *
 کسی را که حق مطلع نور کرد * باصف محمود منظور کرد
 فخشست اینکه کردش بزرگی عطا * که بر همگان گشت فرم انروا
 دگرداد از علم باطن بیاد * که از دیگران گشت قدرش زیاد
 سیوم صدق نیت چهارم سخا * باو کرد روز ازل حق عطا
 به پنجم ز دل کردش آئینه ساز * که از روی هر کس برد پی به راز
 ششم داد او را چنان افتخار * که عالم کند طاعتش اختیار
 باو داد هفتم شجاعت چنان * که از بیش و کم برنتابد عنان
 کرم کرد نصرت بهشتم مقام * که بستاند از شاهد ملک کام
 نهم داد بر عفوش آن دست رس * که نبود به بد در مكافات کس
 دهم پرده پوش است بر عیبا غیر * که مردم از چشم دارند خیر
 ده و یک عزیمت بتعصیل مال * بشرطیکه باشد ز وجہ حال
 ده و دویمین حزم در کارها * که متحییر^(۱) نگردد بازارها
 ده و سیوم آزاد از بنده خویش * که خوشدل بود زانچه آید به بیش
 ده و چارم این قدرت و دست زور * که از خود کند دور شر غرور
 بهم چاره وصف چون کرد جمع * جهانست پروانه و اوست شمع
 تعالی الله از فضل پروردگار * بود آن صفات از شمی آشکار
 که اصلش نجیب است و ذاتش کریم * فدارد بدل از بد و نیک بیسم
 ز آدم شده قاباین دم جهان * پرستار آن شاه و اجداد آن
 بهم تشنگ لب کو شود قطرا زن * چند زاستیغش هزاران عمد
 چو ابراست دست گهربار او * بجز چود نبود دگر کار او

کرم میکند پیشتر از سوال * مبدادا که سایل کشد انفعال
 فمیخواهد از کس سبب بهر جود * بهر تشنه عاید بود نفع زود
 بهر ذرا دارد زمه ر اتفاق * کمانش چو ابروست پیوسته چاق
 چو گوهر ز غیب آبرد یافته * ز حق آنچه درخواست او یافته
 هر آنس که او را به بیند بخواب * گل دامن او بود آفتاب
 ندیدست گر عفو حق را کسی * نماید نظر سوی آن شه بسی
 چو دیده ز مردم به بیند بدی * کشد پرده بر رویش از بخردی
 بحلست ثابت قدم تر ز خاک * زمین را بود از تزلزل چه باک
 چه گویم دگر وصف آن بادشاهه * که داره بدرویش از دل نگاه
 بدنیا بود رغبتیش بهر دین * که از عدل و داد اهست برپا زمین
 ز بس گشت از خواهش خود جدا * بود حب و بغضش برای خدا
 ز بس فارغ از شادی و غم بود * تو گوئی که رحمت مجسم بود
 دل صاف او کم ز آینه نیست * بهر صورت از کس درو کنده نیست
 چو عهدش بود مایه ابتهاج * غنی گردد از احتیاج احتیاج
 نو آئین شهی بهتر از پستان * که کوشش بود قبله راستان
 سزاوار ظل آلهی شدن * سزاوار جهان بادشاهی شدن
 خردمند روش دل و پاک ذات * مجسم خدا ترسی کاینات
 دل صاف او جام گیتی نما * بشمشیر اقبال کشورکشای
 کفش ابر دریای رحمت فثار * شده سبز از رشحه اش روزگار
 ز مهیای نامش نگین گشت مست * به (نیض) سفید و سیه یافت دست
 ز کار جهان دارد او آگهی * مقدر باو گشته فرماندهی
 خداوند شمشیر و تاج و نگین * بحکممش کمر بسته چرخ برین
 ز خورشید او نقش برتر زده * بهندرهستان سکه بر زر زده

آلهی بود تا زمین و زمان * در ایجاد نوع بشر تو امان
 بود ذات آن دار مسقطاب * بدین و بداد و کرم کامیاب
 بود دولت و عمر و جاهش فرزن * نه بیند کم و کاست از کاف و فون
 کلیدی بدبست آیدش از قضا * که گردد در آفاق مشکل کشا
 کشايد بمفتاح عدل و کرم * در گنج دان فریدون و جم
 چو خط سطراپ پهن و دراز * کند رسم کیخسروی تازه باز
 از کارنامه بماند بسى * که نزدیک و دورش بخواند کسی
 دعای من این است هر بامداد * با آمین روح الامین یار باد
 چون تقاضی رب قدیر و نیز عادت الله در زمانه چنین رفته که بعد
 هر محنت راحت و عقب هرالمی فرحت است - ازینجا است
 که گفته اند - تا رنج نکشی گنج نیابی^(۱) - مصدق این مقال پاره از احوال
 سعادت اشتمال حضرت خدیو زمین و زمان نایب دادار ایزد بیهمال است -
 که چون غازی الدین خان را بسکه بد گوهري جبلی و شور بختی اصلی
 در طینتش سرشته بودند - از راه حسد غیر خود را بر سر جا و حشمت
 نمی توانست دید - و اینمعنی از کمال تکبرش متصور است که پیش
 کسی سرفرو آوردن از نقصان اقتدار و اختیار خود میدانست * مصرع *

(با طینتش اصلی چه کند بد گهر افتد)

بنابر آن فوج کشی خدیو دوران بر خاطر بد مآثر او برهم میخورد -
 و پیوسته در شعبدة انگلیزی می بود - که این جمعیت متفرق شود -
 و بظاهر که ثروتی بندگان حضرت رسائیده اند مبدل گردد - و نیز خوفناک
 از نیروی پنجه اقبال عدو مال این دولت خداداد میبود - چنانچه

پیوسته خطوط خود مبنی بر اخوای موسی خان بلوچ و دیگر زمینداران و کشاورزان آن نواحی برای برهمی امور که آن کونه اندیش تیشه بهای خود میزد نوشته - چنانچه سالم علی خان نامی که در قلعچه پرگنه چهار رخت ادبی داشت از پشت گرمی آن فتنه پرداز سر خود را در حلقة بندگی و اطاعت گینی خداوند نمی آورد - و جمیں عبودیت بر آستانه^(۱) فلک نشان نمی سود - جناب مرحمت گستر از بزرگ منشی نظر بربن (بد پردازی) اونفرموده اغماض بعمل می آوردند - چون طفیان و عصیان آن فرمایه از حد گذشت - قهرمان قهر سلطانی بجوش آمده پش^(۲) آن تهی مفر پیش نهاد خاطر همایین گشت - به بهادر علیخان بهادر - که در عهد میمنت مهد پنخدست میر سامانی سرفراز گشته - فرمان قضا توامان شرف صدور یافت - که آن تیره بخت نگونسار را بسزای اعمال و پاداش سرتایی و محال اندیشی او رساند - چنانچه بهادر موصوف شبکیر بر قریه کلانی که ملچا و مامن آن بد مآل بود رسیده تاخت و تاراج نمود - و غذیمت بسیار از نقد و جنس بدست آورده - بر عتبه علیه رسانید - و چون حق غازیان اسلام بود - جناب همایون تمام آنرا باونها^(۳) بخشیدند - و مال و اجناس غنیمت به بهادران کار آزما قسمت فرمودند - علی الصباح آن موافق تجویز رای جهان آرای عقدہ کشای جناب خسرو جهان بهادر مذکور با فوج ظفر مرج بطری سیر و تمثا گرد آن قلعچه و آن ناحیه سوار گردید - از تائیدات ایزدی و اقبال سرمدی آن دست پرورد لطف الهی بیک گرد آری قلعچه چهار را مفتح ساخت - و باندک دار و گیر سالم علیخان را زنده دستگیر نموده معه همراهیانش به پیشگاه خلافت چهانبانی آورد - و خود نیز

Bahādūr
'Alī Khān
Bahādūr is
appointed to
punish the
kal'adār of
Jhajjar, who
is defeated
and cap-
tured.

از ظهور نیکو خدمتی و ادای حق نیک ولی نعمت دوچهان سرافنهخار
بارج فلک دوار رسانید - جهان داور از کوچکدلی و بزرگ منشی تفقد
بعحال برایا و رعایا فرموده از قتل و غارت امانت دادند - و سالم علیخان را
بپاس خاطر وزیر ناهنجار بموهبت خلعت فاخره پایه افتخارش
بخشیدند - ازین فتح و نصرت خدا داد که نشانه نصر من است - عبرتی
بر دلهای کوته بینان و عاقبت نا اندیشان مستولی گشت - و سلوک طریق
فرمانبرداری و اطاعت در جناب ولی نعمت که موجب فلاح دنیا وهم
عقبی است منظور و مرکوز خاطر سوکشان و زمینداران آن سمت گردید -
چنانچه موسی خان بلوج معروفت بهادر علیخان بعفو جرم خود و ادای
مال واجب و پیشکش الحاح کرد - و خدیو رافت گستر از سر جرائم آن
در گذشته تقصیر او را بذیل عفو پوشیدند - ظهور این معنی چون باعث
پریشانی خاطر و تردد باطن و ظاهر وزیر پر مکر و تزییر گردید - و هراس

Shāh, Alam starts for Delhi, in obedience to the commands of 'Alamgir II.

و خوف عظیم بر دل او رسید - بغاير آن سید جمیل الدین خان بهادر

و بهادر خان بلوج را روانه بآن صوب نمود - و شقة خاص حضرت خدیو
گیهانی ابو العدل عزیز الدین محمد عالمگیر ثانی طاب الله ثراه در باب
طلب گیتی خدیو دست آریز کید خود نموده معه شقة خاص هر دو
سرداران را روانه ساخت - هرگاه سید جمیل الدین خان و بهادر خان
قریب لشکر ظفر اثر رسیدند - بدراحت کثرت فرج و دلیران چنگجو تاب
مقاومت در خود ندیده از حرب و کارزار سپر انداختند - وغیر از لطایف
الحیل بکاربردن صوابدید خودها ناندیشیدند - چنانچه رویاً هفت در کید
و شید کشده خاطر قدسی مفاظر را باقسام موکد و عهد و پیمان مجده
مطمئن نمودند - و برای آستان بوسی معلی کوچ متجوجه ساختند -
هرگاه رایات عالیات نزد بک شهر سایه افگن شدند - مرشدزاده آفاق مرزا

Mirzā 'Alī Jāh and
Mohdi Kūlī Khān come
to meet Shah 'Alam.

عالیجاهه بهادر بعزم و احترام معه مهدی قلیخان نمکحرام^(۱) (پیشوا) تشریف آوردهند - و بعد ملاقات کیفیت بد اندیشه و فساد انگلیزی آن تبه روزگار بی کم و کاست مفصل بشرح آوردهند - چون خدمع و مکر آن رویاه سیرت ذهن نشین خاطر کرامت مظاهر گردید - غیر ازین مانع به حصول ملازمت حضور النور و تشریف فرمائی در قلعه مبارک بلوای سپاه برای تنخواه و تعرض آنها بداخل شدن شهر و قلعه مبارک مصلحت دید و مدنظر کرامت منظر نگشت - چون ارشاد همایون با آن رویه منش یعنی مهدی قلیخان ضلالت نشان باینوضع صادر شد - مانند بخت خود خان مذکور برگشته رفت - و مرشدزاده آفاق مرزا عالیجاهه بهادر داخل قلعه مبارک شده معرفهات حضور بجناب قدسی چهانبانی ذمودند - رای عالم آرای اقتضا چنان فرمود که چون آن بدخواه پرده از روی کار برداشته سهل نباید پنداشت - و همت بر تدارک آن باید گماشت - که گوشمال واقعی عائد احوال آن بدascal ناعاقبت بین گردد - مقارن اینحال از تالیفات ایزد متعال و یاری طالع عدو سوز چناب خدیو اهانی و آمال عرفی و پنهل را در مرهنه که سردار موافر الاقتدار بود - مشتمل بر رسوخ عقیدت و لوازم عبودیت و قدیمت بکمال عجز و نیاز بوقت شب در عین تردد خاطر همایون معرفت بهادر علیخان بهادر از نظر کیمیا اثر گذشت - از آنجا که ایزد کار ساز بدانگید این برگزیده روزگار است - رفاقت چنین سردار عظیم الشانرا در زمرة بندگان عبودیت کیشان مغتنم تصور فرموده بمراحم خاص اختصاص بخششیده در سلک ملازمان و بندگان درگاه کیوان نشان سعادت پذیر گردانیدند - و موافق فرمان قضا توامان علی الصباح که صبح اقبال از افق اجلال خدیو مهید ایزد لایزال سر بر آورده - سردار مذکور مع فوج سنگین و گران کمر اطاعت و انقیاد بسته و بجهانفشانی و جان نثاری دامن همت بمیان

Vithal Rao
sends a peti-
tion to Shah
'Alam and
travels with
him.

برزده حاضر برآستانه دولت شده حلقة بگوشی و غلامی را وسیله نیکنامی و افتخار دنیوی و نجات اخروی دانست - بعد حصول این موارم رای صواب نمای جناب والا چنان اقتضا فرمود - که کوس کوج زدن و نهضت الوبه ظفر طراز ازین وادی نمودن مصلحت وقت است - بغاپر آن در همان روز جناب گیتی افروز حرکت فرمودند - و آنروی آب چمن نزول اجلال مقرر گردید - در همان اثنا خبر بعماقح حقایق مجتمع رسید - که لشکر بد اختر غنیم لکیم بد فرجام عزم بالجزم بمحاربه و جنگ غازیان

The Decean armies in
obedience to
Shah 'Alam's
orders attack
the camps of
Jamil-ad-din
Khān and
Bahādur
Khān Ba-
luch.

نصرت شعار اسلام دارد - و بسر کردن گوله‌ها بر بنکاه لشکر فیروزی اثر قدم جرأت پیش گذاشت - و خامت عاقبت برای خود آماده می‌سازد - بد کنیان ملازم رکاب ظفرایاب حکم مطاع عز صدور یافت - که آن بد کیشان خیره سر

را بسزای کردار آنها رسانند - فوج دکنیان بمجرد صدور حکم واجب الاذعان یکبارگی بر سر آنها ریختند - و از نیزه‌های جان ستان آنها را از جا زبردند - و مانند بفات النعش متفرق ساختند - و بسیار پر ابد رک اسفل جهنم فرستادند - و داد شجاعت و دلوازی دادند - و از جانبین هنگامه تقال و جدال گرم گردید - و بتوب و تفنگ و تیر بازی نوبت رسید - آخر الامر بهادران نبود آزما آن بد کیشان را یکسر از آب تیغ گذرانیده آن صعرا را مانند لاله زار از خون آن گروه تبه کار نمودند - و خاک مذلت بر فرق اعدای دین و دولت ریختند *

اجل ریخت زهره‌اهل بچام * شده تلخ ازان جان شیرین بکام زمین و زمان را غصب زد بهم * کشید انتقام از ترحم سنم فرد رفت پای شفاعت بگل * نشان خدنه بلا کشت دل زبس خانه بر مردمان تنگ شد * نظر را بچشمک زد جنگ شد دران عرصه میکرد گرز گران * بدوان کین کار آهنگران

سفان دلیه‌ران دران کارزار * گذر کرد از دل چو مزگان یار
 ز بس دید از تیغ و خذجو فرر * خطرو را دران عرصه آمد خطر
 بهر کس که زد از غضب گزپشت * بتن نرم شد استخوان درشت
 بدل تنگ جا کرد پیکان تیر * کمانگشت از کشمکش گوشه گیر
 بهر جا که فیل اجل پا گذاشت * بزر قدم نقش گرداب داشت
 عیان شد ز خون یلان رود نیل * نغير اجل گشت خروم فیل
 ز بس بر هواهر طرف خاک شد * زمین صدم چشم افلاک شد
 یلان رخش کین چون بر انگیختند * بشمشیدر از مهر خون ریختند
 ز تیر کماندار شمشیدر زن * مشبك چو آماج گردید تن
 خدگ دلیه‌ران در آن کارزار * سیاهی زیود از خط و خال یار
 سپر بسکه از تیغ شد چاک چاک * گل فتح افتاد از زیر خاک
 کمان بست چون ره دران دار و گیر * دل پر جگر گشت پیکان تیر
 کمان برد چون دلبوان دل ز دست * برابرو ز خون یلان وسمه بست
 یلان آتش کین بر افوختند * پر و بال مرغ نفس سوختند
 غصب کرد کشت محبت درو * دفا بست با بیوفایی گرد
 ز بس حلقه زخم زهیگیر شد * نظر محبو نظاره تیر شد
 بعد اشتعال آتش قتال و جدال افواج آن بدسکال عیب گریز را هنر
 شیر دانسته - مانند بخت خویش شهر برگشتند - داز افضل دادار
 بیهمال جهان داور مظفر و منصور از آب جمن عبور نموده آنروی آب را
 از زدن خیام اقبال خلک احتشام رشک افزای خورشید از انوار آن فرمودند -
 در ضمن این احوال نوبت خان که مصدر تردد شده و حاضر باش از دولت
 خواهی در رکاب سعادت انتساب بوده - مورد عواطف بیکران و مهبط عذایات
 بی پایان گشته شریک (مشاور) گردیده امتیاز یافت - و سر فراز شد -

و در رای بیضا ضیا موافق صواب دید بعضی خیر اندیشان چنان گذشت که باطراف پورب عنان عزیمت جلو ریز ساخته لوای ظفر پیرو را متوجه آن حدود فرمایند - چنانچه کوچهای متواتر بسمت مذکور بعمل آمد -

Shah Alam
is prevented
from proceeding east-
ward and is
recalled to
Delhi by
'Alamgir II.

و پنهل را نیز بالتزام رکاب سعادت در ادای مراسم عبودیت و بندگی بوده در استحکام مبانی آن می افزود - هرگاه بر صفحه خاطر وزیر سیه کار رو سفیدی را مذکور بیکنادلی در بندگی حضور و صدق نیست

دوثوق رسوخیت او منقوش گشت - افسون دیگر از عقل بیرون و از قیاس افزون آن فرعون بر دمید - و رار مذکور را بطبع مال و مثال که بخیال حوصله نگنجد فربید - و قسمهای شدید یاد کرده - آن راضخ اعتقاد را از اراده عدم فساد انگیزی خویش مطمئن ساخته در صلح کشود - و جهاندار مالک رقاب را حضور طلب بار دیگر نمود - خدیو سعادتمند ازی و ابدی پیاس ارشاد جفاب خسروی انقیاد حکم را انسب و اوی تصور نموده فسخ عزیمت حدود پورب فرمودند - و بهینهت مجتمعی سپاه و حشم احرام طوف کعبه امانی و آمال بستند - چنانچه طرف قریب دار الخلافة محل نزول اجلال گردید - بعد هذا راجه ناگرمل را که از عمه‌های سلطنت

Raja Nagar-
mal comes to
meet Shāh
'Alam.

و مرد راست باز و کج بر انداز بود برسم استقبال و بجهت اظهار استحکام همود و ایغای آن فرستاد - راجه مذکور شرف ملازمت حاصل کرده بی کم

و کاست حالت کماهی بموقف عرض بدنگان خدیو گیهان رسانید - از بسکه آن بد گوهرتخم عداوت در مزرعه دل پرکینه خود می کاشت - آئینه خاطر صافی مظاهر جفاب والا از لطایف العیل آن مکار صفا نیافت - و زنگ کدورت از بد جوهري او زدوده نشد - بقا بر آن مضرب سرادر اقبال ساحت با غ عصفر خان و حویلی علی مردان خان بتول ایزد مغان گردید *

ذکر وقایع که در حویلی علی مردان خان
 (مختاربه دست اول که) با کسان وزیر بمیان
 آمد - و از افعال ایند متعال و به نیروی
 اقبال بر آمدن حضورت گیتی خدیو
 از محاصره (آن) اهل طغیان و بسلامت
 کوچ فرمودن ازان مکان

بناریخ یازدهم ماه مبارک رمضان که جمیع اهل اسلام بطاعت الهی
 قیام داشتند - آن خلافت کیش معنی اُرْفُوا بِعَهْدِيْ أُرْفِ بِعَهْدِكُم یعنی
 وفا بکنید شما بعهد من - و فا میکنم من بعهد شما - فراموش اول روز کرده
 بمقتضای بد باطنی و بد جوهری لواح خصوصت بر افرشت - و قدم
 از دائرة حق نمک بیرون گذاشت - مصدق این مقال چنانست - که

Skirmish
between
the Vizir's
troops and
Shāh 'Alī Əm
in the palace
of Ali Mar-
dən Khan.

آن خلافت کیش به بی پردگی و بی آزمی فوج جرار آمده حرب
 و پیکار تعین ساخت - که از هر چهار طرف گردآگرد دولت خانه چون
 نیکنی که در حلقة انگشتی باشد در گیرند - و بقصد مقابلة مستعد شوند -
 هرگاه که آن ناکسان اشزار در رسیدند - و بهادران رکاب سعادت باین ^(۱) وضع
 دیدند - معروف نمودند - که هرچه حکم - بمجرد مشاهده این صورت رگ
 غیرت خسروی و حمیت شاهی بحرکت آمد - فرمان قضا جریان
 صادر گشت - که بدفع این بوم های شوم که هجوم آورده اند کوشش
 مردانه بکار برند - و قدم همت و جرأت فراتر گذارند - و دمار از روزگار آن
 دغا پیشگان که گرفتار غصب قهاری اند بر آرند - و نگذارند که چیره دستی

کسی نماید - پلنگان بیشة وغا و نهانگان دریایی هیجا حاضر الوقت
که در آنجا بودند - برخون آنها دلیوگشتند - و با وصف قلت خودها و کثرت
اعادی مانند شیران شرزة که در رمه گوسفدان افتاد - داد مردمی
وجوانمردی از هر سو دادند - و کوششهای مردانه و آورشهای دلیوانه بجا
آورده مانند کوه پای ثبات انشردند - و بر دشمنان پاجوج خصلت سدّ
سکندر از پولی و ثابت قدمی خود بستند - القصه هنامه جنگ
گرم گردید - و توب های آتشین دم نعره کشید - آتش تنگ برق آهندگ
چشمک به پیک اجل زده جان از تن می برو - و توب رعد آواز صاعقه
بار خس و خار وجود ناپاک آنها را با آتش زد - عقاب خدنگ در مرغزار
جنگ بال و پر کشاده از خود وزرة آهنهای در گذشته از خون باطل سنجان
منقار سرخ کرده *

به پیکار افتاد آهندگ کار * شد آمداده رزم گه شهریار
نهان کرد چون ماه رخ در نقاب * لب آسمان را گزید آفتاب
فند آسمان طرح کین گستربی * زمهر آله کرد صیقل گری
بنگوش آمد از طبل جنگ این نوید * که شب جیب صبح قیامت درید
بر آورد صورتجلی خروش * سحرشد بزم شب آئینه پوش
ز شور یلان یسار و یمین * در آمد بجهوش آسمان و زمین
دلیوان نمودند از بیم جان * در آئینه چون عکس خود را نهان
برابر چو شاه چهان زد گرمه * کمان گوش زد کرد احساس و زه
بر آورد شه تیغ را از میان * هلال ظفر شد ز مطلع عیان
به سو که از خشم شمشیر زد * بخون غوطه چون ناخن شیور زد
بکف داشت در رزم شمشیر او * ز جوهر سجل بهر قتل عدو
سر مردم از گز او گشت پست * زره چشم از نور نظارة بست

بهر سوکه میزد چو سیلا بگام * نمیکرد اندیشه از ازدحام
 بشمشیر خوفبار شد دستبار * برآورد از دشمن دین دمار
 مگر بود تیغش همای ظفر * که سودای او داشت سایه بسر
 رگز جهان جوی مگر خودمه خورد * که شد استخوان فلک خورد خورد
 اگر ضرب گریش به بیند بخواب * شود کوه چون مهره موم آب
 گرفت او کمان زرافشان بدمست * بر الاک نرخ مه نو شکست
 عقاب ظفر بود گوئی خدنگ * نمی جست از چنگ او مرغ رنگ
 اجل تا کند غارت نقد جان * بمحض چگر نقاب زن شد سفان
 چو خورشید رخشان بکف داشت تیغ * نمیخورد یک ذره بر کس دریغ
 چنان گرم شد رستخیز جمال * که مرغ نفس در قفس سوت بال
 چنان طاقت زندگی طاق شد * که بر مرگ خود مرگ مشتاق شد
 عدو دانه کین بدل گرچه کاشت * بکف ابر او برق جانسوز داشت
 فشانید تیغش زبس خون ناب * چنان^(۱) بست بر پنجه آفتاد
 سفانش بهر سوکه شد نیزه باز * زبان کرد بر طعن اعدا دراز
 ز شمشیر او شد سری گردید * سفان داد بر دوشش از مهر جا
 در آمد ز خون یلان دشت و در * بر تیغی بوستان در نظر
 دلیران پی فام در روز کیم * نرفتند از جا چو نقش نگین
 دلیران دران معرض تیر و تیغ * نکردند از جان فروشی دریغ
 نشد گرسنه چشمی تیغ و تیر * ز خون خورده مردم رزم سیر
 دران رزمگه کرد تیغ و تبر * تهی کاسه هوش از مغز سر
 فلک خواست (بیجا) کند زان نگین * بچوگان کین ناف گوی زمین

ولی بخت و اقبال یاری نداد * نشد باز بر رخ در این مساد
 چنان لشکر دین جگر خسته شد * که راه نگاپوی کیس بسته شد
 بالجمله خدیو اسلام در این غلو ظلام تیره انجام نفس نفیس مصدر
 تردادت بی پایان آنچنان گشتند که روح و روان بهمن و اسفند یار زبان
 آفرین و احساس برکشاد - و از شجاعت و دلیری و دلاری خویش پیش
 خدیو زمان سراپا دل و جگر گرد نهاد - پیرو جوان بمشاهده زور دست
 و بازوی آن معید تائیدات از لی بصد زبان تحسین نموده مثال آینه
 هیران ماندند *

چنین بازو - و دست زور آور * بسر آرد از زبان الله اکبر

دارای رسم خصال در چنین معروکه نقال و جدال که زهره آهن دلان آب
 و جگر شیر دلان بیتاب میشد - بكمال استقامت و استقلال عغان سکون و قوار
 از دست نداده با جانبازان و جان نثاران معدود - دمار آن گروه عاقبت
 مردود - بر آورده سمند فلک مانند را بصوب مورچال مخالفان بدستگان
 چالش اجلال داده بر قلب لشکر دشمن گرم عنان و شیر^(۱) جولان فرمودند -
 هرچند آن گروه شقاروت پژوهه هاله وار گرد گرد^(۲) آنها سپهر سلطنت حلقه
 کرده ازدحام عام نمودند - لیکن از آتش برق صمصم جانسوز آن تیره درونان
 مجال نمی یافتد - و بخيال محل خود پی نمی بردنده - که سد راه آن
 خورشید فلک اجلال می توان شد - و بهر جانب که همواهیان رکاب ظفر
 انساب رو می آوردن از ضرب تیغ بیدریغ از کشتهها پشتهها می گردند -
 قصه مختصر که از تأیید ایزدی و از یاوری طالع سعادت قرین سومدمی
 چتاب خسرو جهان ازان دریای ذخایر^(۳) رفیع و بلا مانند سیل دمان باتفاق

بعضی از دولت خواهان جان نثار در گذشتند - و بر سمند مجا رفتار که بخطاب یار و نادار از حضور مخاطب بود سواره بر آمدند - آری رهائی و نجات از چفین مهلهک جانکداز که از نصف النهار تا یکشبانه روز دیگر آتش کارزار شعله زن بود - و قریب سی چهل هزار سوار و پیاده در صد و چهارم و پرخاش بوده در شقارت بر روی خودها کشوده میداشتند - و کوشش بلیغ از شش چهت بیافتن دست بدشمنان آنجناب میغمودند - و راه بدایی^(۱) نمی بردند - محض از تأییدات ایزدی و نیروی سرمدی آن دست پرورد لطف آله و زور شجاعت و دلاوری ذاتی و ثابت قدمی حضرت خدیو جهان در چنین معركة هوش ریا که ازین کار نامه اقبال در روزگار یادگار خواهد بود - بعرصه ظهور رسیده - و الا عقل محال اندیش تجویز نیکرد که درین آتش توپخانه که بال طایر در هوا نفس زدن^(۲) میساخت - و هر یکی به تبع و تیر انگلی و تنفس اندازی که مثل تگرگ می بارید ذخیره ناسعادتی و شغلات برای خود می اندوخت - علامت جستن از اعجاز و آب بر روی زدن بخت خواب آلود هوا خواهان دولت بیدار خداداد بود *

چرا غی را که ایزد بر فرورد * هرانکس پف زنگ ریشش بسو زده شور بختان مخدول و منکوب پریشان و پشیدمان دست از ناکامی خودها کشیده چون طالع برگشته خویش برگشتند - و درین معركة کارزار راجه رام ناقه که از فدویان و جان نثار عقیدت شعار بود - و میر سید علیخان و میرزا سبدحان بیگ کوکلتاش که در عهد سعادت مهد بداروغشی دیوان خاص و خطاب خان جهان بهادر پایه عزت بر اوج فلک دارد - و محمد

(۱) و راه به بدایی

(۲) که بال طایر هوا در نفس زدن

عاقلخان ناظر و میر منیر علیخان سرچوکی خواصان که از خانه زادان قدیم درگاه فلک اشتباہ و از سایر^(۱) امیر الامرا نواب شایسته خان مرحوم است - بنخم تیر و تندگ ناصیه^(۲) فدویت و ارادت را گلگون ساختند - و مورد انتظار تحسین و آفرین شدند - و سید اعظم علیخان نبیر قطب الملک مرحوم و میر قوام الدین خان پسر نواب جان نثار خان مغفور ثعائی^(۳) را قم سطور شریت شهادت چشیده^(۴) جان بجان آفرین سپردند - و نام نیک بر جرد^(۵)

Vithal Rao visits Shah 'Alam a second time and offers his apologies to that prince for not having accompanied him.

اینچهان بی بذیان از ادائی حق نمک حضرت خاقان گذاشتند - و پنهل راو که این ماجرا گوش کرد - مانند نسیم بذایبر هواهاری دلی و عبودیت شعاعی باطنی دویده - در حوالی تکبه مسجدون معه فوج گران بمالامت حضور سر عزت باوج آسمان رسانده^(۶) شامل گردید - و از ندامت چشمان خود را اشکبار ساخته بمعذرت کرد^(۷) خویش - که از فریب وزیر پر تزویر دست کش از التزام رکاب فیض آماب^(۸) شده بود - زیان برکشود - و معروض حضور لامع الفور نمود - که فدوی تازه از وطن مالوف خود درین بازیچه مکر و فریب وارد گردیده بود - و راه و رسم این قلب عیاران که بوی خلوص و رفای عهد ندارند - بممحک امتحان نکشیده بود - و زرنقد آبروی خود از آمیزش دغا و مکاری این خیانت پیشگان مفت بریاد داده خاگستر ساخته - و نصایع کیمیا مانند که اکسیر نیکونامی در ضمن آن بود - دُر گوش حق نیوش نساخته - سرمایه^(۹) (جاودانی) سعادت ابدی به بوته گداز بدنامی سرمدی انداخته - و آبروی پیشانی که بسجود آستانه خلاقت نورانی ساخته بود - از داغ مذلت داغدار نموده - ازان باز منتظر شمول لطیفة غیبی تائیدات بوده از آلایش و آمیزش خود را برگزار داشت - لله العمد بفحواری

(۳) رسانیده

(۲) یا

(۱) نبایر

(۵) مآب - ایاب

(۴) کردن

یهودی من یشاد بروزی احوال این شکسته بال در هدایت طریق مستقیم کشود - و از خواب غفلت بیدار نمود - هزاران حمد و ثنای آن توانی بگذا است که ذات تقدس صفات از چندگ تزویر بد اندیشن زیانکار بسر پنجه اقبال سلامت جسته - و زور بازی اعدا به حول و فواهی شکسته گردیده بامن و امان بفتح و نصرت توامان ازان مهلکه برآمدند - اکنون تا جان ذاتون در خاک دان قالب عنصریست - بجهان و دل در جان نثاری خواهم کوشید - و قشقة عبودیت بر ناصیه ارادت خواهم کشید - و قاشق خون در زیر هلال نعل بادی آسمانگون ریخته - فتراک زین را - که دست آویز انتحار است - نخواهم گذاشت - غرض آنچنان سر عجز و نیاز پیام اقدس نهاده بخون گرمی بندگی جوشید - که ابر کرم خسرو دریانوال عذر نیوش چرم پوش بچوش آمد - از قلم عفو بر جریده اعمال ما تقدم او خط کشیدند - و بر طبق خواهش و عرض آن هندو - که از عرق خجالت تر بود - مورد عواطف بیحد فرمودند *

این سعادت بزرور بازو نیست * تا نه بخشید خدای بخشندۀ و در همان اثنا از خیمه خود نقد و جنس و اقمشه و امتعه آنچه لائق ندر شاهانه بود - برسم پیشکش در حضور - روبروی خادمان عقیدت کوش - و غلامان، حلقه بگوش - گذاشت - گیتی داور - فریدون فر - از تکلیف مالایطاق معاف داشته از پاس دل شکنی او بسیار قلیلی پذیرا فرمودند - چون دو سه شبان^(۱) روز نزول اجلال دران سرزمین گشت - بر ضمیر مهر تزویر چنین اشراق پذیر گشت - که نهضت رایات ظفر طراز بطرف هانسی حصار که محال صرف خاص است - صواب دید رای اصابت پیرا است -

Shâh Alam
goes to Han-
sîhsar

که چندی بشغل فراغ خاطر و استراحت مزاج و هاج باید پرداخت -
و دران نواحی اقامت وزیده بال و پر همای دولت را درست باید
ساخت - چنانچه توجه رایات عالیات بآن ضلع گشت - و بهل راو
بهم عذانی موکب ظفر قرین سرفراز بود - بیست و یکم ماه مبارک مقام

سلطانپور از ماهچه الوده منصور نورآگین گردید - و بعرض اقدس رسید
که موسی خان بلوج از کور باطنی - با غواصی وزیر شقاوت تخمیر لوای ادب
بر افواشته آهنگ فاسد جنگ دارد - بغاچان نصرت شعار فرمان خدیو
گیتی ستان عز اصدار یافت - که تنبیه و تادیب باعیان و اهل طغیان نمایند -
از تائیدات ایزدی بمجرده مقابله غازیان لشکر فیروزی - آنها بسزای اعمال

خود رسیده - بسیاری از آب تیغ بهادران وادی عدم پیش گرفتند - و اکثری
پایمال س اسپان جنود ظفرآمود گردیده - ننگ فرار اختیار کرده رخت ادب
در فرج نگر انداختند - و غلام نبی خان بلوج که سرگرده آن مدیران
ضلالت نشان بود و دیعت حیات بمالکان عذاب نموده - داغ حرام نعمی
بر ناصیه خود برد - غفیمت بسیار از شکست آن باعیان از فیل پالکی
و اسپان خوش رفتار نصیب اولیای دولت قاهره و جوانان نصرت شعار

گردید - بیست و هشتم ماه مذکور خدیو سعادت آئین برای استقبال نواب
Zinat Mahal Begam comes from Delhi to meet her son Shah 'Alam.

عصمت جناب عفت مآب - پرده نشین سرادق عظمت و اجلال - مستوره
جلباب سلطنت و اقبال - مکرمه والا احترام - معظمه واجب الاکرام - نواب
زینت محل بیگم صاحبه - که از راه شفقت مادری بجهت ملاقات و دیدن
آن نخل سرفراز جهانداری و شهریاری از دار الخلانه تشریف ارزانی
فرموده بودند - تشریف فوما شده بدولت پابوس کامیاب مثوبات اخروی
شدند - و محمود خان پسر احمد خان میر بخشی بسعادت ملازمت
اکسیر خاصیت شرف انداز گشت - و بهل راو معه پسران باستان بوس

خدمات کرام آفتاب نقاب ثریا احتجاج حضرت بیگم صاحبہ پایه عزت بلند ساخت - غرّه شوال المکرم که مخیم خیام فلک احتشام موضع رن تهل شد - برای ادائی واجب نماز عید و شکرانه خالق یگانه حضرت شهنشاه بعیدگاه رونق بخش و نور افزا شده بجماعت کثیر خلائق نماز عید مودا^(۱) Shâh 'Alam offers up the 'Id prayer at Ranthal.

فرمودند - و قاضی آنجا را بعطای خلعت نواختند - طنطنه شادیانه در گنبد گردون پیچید - و بندھائی حضور از سورر مسوز نذر موافق رتبه و پایه خود گذرانیده آداب تسلیمات بادای تهنیت عید سعید قامت مباراکات برافراختند - خسرو دین پناه از عیدگاه معاودت فرموده بدولت و اقبال داخل بارگاه حشمت وجاه شدند - و آداب تهنیت و مبارکباد در جناب نواب ثریا احتجاج - ملکه ملکی خصال - صریم زمان - حضرت بیگم صاحبیه نواب زینت محل بجای آوردند - و ارشادات بیگم صاحبیه را که جواهر زواهر فصلیم و مواعظ بودند - حلقة گوش حق نیوش فرمودند - درین شهر مذکور موضع هر هنون پور از فروع الوبیه ضیا گستر رشک افزای خورشید انور گشت - قلعچه مستحکمی دران بود - و بعضی از قوم اشرار نیز در آنجا هنگامه پرداز بودند - غازیان نصرت مند و بهادران ظفر پیوند قلعچه مذکور را محاصمه نموده آنها را قلعه بند ساختند - و کوششای بسیار در حرب و پیکار بجای آوردند - چنانچه اکثر جوانان دلاور و کارآمدانی گل زخها از لاله زار خدرویست برداشتند - و بمراحم خسروانه مشمول گردیده منظور نظر عذایت خسروی شدند - بالجمله چون آن مدبران محاصره راه فرار بر خود مسدود دیدند - و چاره کار بجز انقیاد و اطاعت در وسع مقدور خود نیزدیشیدند - ولیخان نام که سرگروه آن گروه بغاوت پژوه بود معرفت سنهانی زوجه

سینا رام - که در عهود سالفه ساهوکار صاحب لکوک بود - و بالفعل زنش
که بلقب مذکور مشهور شده در فیصله معاملات اینچنین اشخاص بیرونیجات
دخلی بسیار باعتبار و ناموری زمانه‌گذشته وطن داری آن طرایف^(۱) دارد -
نیز بواساطت ویژه را عفو جرایم از درگاه خلائق پناه خواسته - و بوسیله
جمیله نوبت‌خان باستانه بوس سر بلند گشت - و آداب ملازمت و قواعد
عبدیت بجا آورد - و سرب سفنه برادرزاده سنهانی بشرف بواساط بوس
قدس افتخار انداز گردید - و سنهانی در جائی سوای بار عام - بذابونکه
مستوره بود - باریاب مجرما گردیده - بعثایت دولت زراندود از پیشگاه شهنشاه
دین پناه گوی عزت از همچشمان خود ریود - هفتم ماه مرقوم پرگنه دادری
از طلوع ماهیچه الیه موكب اقبال مشقستان گردید - و هشتم ماه صدر
نقارة زمین و زمان - خلاصه عذاصرو ارکان - کریمه مکرمات بذی آدم - شریفه
مشرفات عالم - بیگم صاحبه ملایک خدم - بطرف شاهجهان آباد رخصت
شدند - و جواب کیوان مآب برای مشایعت چند قدم برای استحصال
سعادت تشریف فرمودند - درین آوان از بسکه تابستان شدت و طغیان

Shāh Alam goes to par-ganah Dadri. His mother returns to Delhi. An excessively hot summer accompanied with scarcity of water.

* داشت *

درین گرمی که از حد بود طغیان * نگه خسخانه می‌بندد ز مؤگان
در آن مقام بسبب کثرت بی‌آبی درین ایام کسی از سالکان بحر و بر -
و رهروان خشک و تر - گامی دران سرزمین نمیگذاشت - گروها گروهه از لشکر
ظفر اثر بستوه آمدند - و هلاکت دواب و هرذی حیات - از عدم دسترس.
بر آب - صورت بست - و در بعضی منازل که (هلنای) ریگ روان تشفه لبان را
از نهایت گرمی بخاک تیره می‌نشانیدند - موجب مزید عطشان
می‌شد - و اگر برآ دور و دراز سواغی از چاهی می‌یافتد آبش مثل

چشمۀ آب حیوان در تاریکی پنهان میماند - و مانند ستاره خردی دیده و زان را پدیدار نمیگشت - غریبه چون پائی تلاش از میسر شدن آب در مانده شد - جذاب مالک رقاب بدراگاه مفتح الابواب باین مناجات دست دعا بلند ساخته بهزاران عجز و نیاز تر زبان شدند * ریاعی *

یارب سبب حیات باران بفرست * وز خوان کرم فعمت الوان بفرست از بهر لب تشنه طفلان نبات * از دایه ابر شیر باران بفرست ازانجا که جناب باری سمیع الدعاء بندگان - علی الخصوص بادشاهان ده برگزیده درگاه صمدیت اند - هست - یکایک نرزل رحمت آلهی بموسم (۱) برشکال از دعای نایب نبیل ایزد متعال یعنی بادشاہ حمیده خصال گردید - و تشنه کامان چه از انسان و چه حیوان سیراب همه‌ها شده - رطب اللسان شکر (۲) آلهی و دعا پرداز حضرت ظل اللہی گشتند - و چون رحمت آن رحیم و کریم وسیع است - بار دیگر از نرزل بارش موزعه دلهای خالیق را شاداب فرمود که مردم خاص و عوام ذخیره‌ها بقدر امکان کردند - و موashi و کشتزارهای آن دشت بی آب و گیاه سیراب شده به نشوونما سر بر آوردند - و در صحراء چشمۀ سارها خوشگوار تر از آب کوثر جوشیدند - اکنون شب‌یز قلم را در مضمار بیان ترددات افواج دکن گرم چولان ساخته جلو ریز مینماید - که چون راگھو و ملھار رخت خودها را باطراف سر هند کشیدند - آدینه بیگانه که مرد آزموده کار و گرم و سرد روزگار را چشیده بود - میخواست که از کوه‌سار بکومک این هردو سودار رحل اقامست به پائین آن‌لار - و قبل ازین از بیم موکب شاه درانی در عقبه‌های کوه دشوار گذار پنهان گشته آماده حرب و پیکار بود - و بکوچه‌های متواتر

Raghу and Malhar Rao depart for Sarhind.
Adinabeg wishes to assist them and marches to Hansi Hisar with a view to oppose the Durrani army.

در حوالی هانسی حصار مقابل افواج شاهی خود را رسانیده - نیز تدبیر

بر نشانه خواهش خود می نشاند - و در زمین بوده - کمان پر زور بقوت
 بازوی خود کشیدن در خیال خود داشت - هرگاه عنان عزیمت شاه
 درانی از شدت گرما بتعجیل تمام بطرف کابل تافت - خان مذکور همان
 طریق پیش گرفت - و بر جع القهری از راه دون مغز بمنزل قریب
 دوآبه رسیده استقامت در کوه پایه های که عبور و گذار دران تنگها^(۱) محال
 و دشوار بود - استقامت ورزید - و پیش ازین شاه درانی رقمها^(۲) متضمن
 تأکیدات حاضر شدنش در حضور که فرستاده بودند - بلطایف الحیل
 پرداخته و بمواسات و مدارات ساخته تن بمعاملات نمیداد - و موافق مدعای
 حضور اঙشت قبول بر دیده نمی نهاد - و آزانجا که سودار مذکور از اراکین
 آن سر زمین بود - و پیشتر عقده های محکم و استوار از ناخن تدبیرش
 در وقت معین الملک بهادر ناظم حال و هم در زمان نظامان ماضیه
 می کشد - از سر تا پیش نظم و نسق امور معظمه متعلقه آنحدار
 بشاهزاده تیمور شاه حسب دلخواه صورت پذیر نمیشد - و در دوآبه باری
 از عدم اتفاقش بندویست شاهی با حسن وجوده جلوگیر نمیگشت -
 شمه از حسن تدبیرش که بشرح آن پرداختن برای اهل بصیرت
 کار فامه ایست - اینست - که تمام راجه های کوهستان سوای راجه جمون
 و دیگر زمینداران آن مرز و بوم درین طلاطم^(۳) در خدمتش حاضر می بودند -
 و قدم از جاده اطاعت و فرمان برداریش فراتر نمیگذاشتند - و نیز گروه
 پاله خدلان نشان سکهان با وصف تخالف دین و ملت سر بر خط فرمان
 او مینهادند - و به پرسش او دم میزدند - سودار جهانخان با قشون جرار
 مراد خان را که از سران نامدار بود - و از یکه تازان جهان گوی سبقت

می بود - برای کفایت مهم آدینه بیگخان بر گماشت - و مومی الیه
بسوی دریای جیحون که جای استقراب خان مسطور بود لوای عزمت
بر افراد است - و تزلزل در ارکان آن نامیه انداخت - آدینه بیگخان که
گوهر شجاعت و تھور و لای آبدار تدبیر و مصلحت از دریای بیدران
فیوض آلهی که در صد ف سینه خود داشت - در چار سوی استقلال
و استقامت بر آورد^(۱) و صدیق بیگخان را که به نیابت سهرند مامور
و خواجه مرزا خان بهادر را که دلیر معزه نبرد و بینه هیجا بود -
با فوج سنتگین و لشکر گوان معه راجه بهوپ سنه که که از عده راجه های
کوهستان است - با بیست و پنج هزار سوار نبرد آزمای و پیکار جو برای مقابله
روان ساخت - در عرض راه تلقی طرفین رو داد - و آتش قتال و جدال
شعله افروز گشت - آخر الامر بعد زد و کشت بسیار که معوکه رزم از خون
مقتولان لاله زار شد - و داغ شکست و هزیمت بر روى لشکر مراد خان خانه
بوباد افتاد - و دولت فتح و نصرت خدا داد بخان معزی الیه دست داد -
و اسلام^(۲) و حشم مراد خان نامراد بتاراج دیگما رفت - و غایم بسیار از
جفس قاقم و سنجاب و اسهام صرصر فزاد بدست کسان خان مرقوم آمد -
چون خان مشارالیه مرد عاقبت بین بود - از عقل صواب اندیش از پای
ثبات و پر دای آئین تازه برای ساخت - و با سرداران دکن طرح مراسلات
و موسات اتفنده بتجدد قوانین مودت و یکجنبنی و یکنادلی مستحکم
نمود - و خود با فوج سنتگین ازان نواحی حرکت کرد - و سهرند را که
صمد خان بسر کردگی آن محلان از حضور شاه درانی مقرر و معین بود -
از پاوری طالع و تقدیر از لی در اندک زد و خورد بتصرف آورد - و صمد خان
را پیش از رسیدن افواج دکن اسیر و دستگیر کرد - هرگاه اتفاق ملاقات

Raghu and
Malhar Rao
join Adina-
beg.

سرداران دکن بخان معزی الیه افتاد - راگھو و ملهار راو رفاقت خان عظیم الشان را مغتنم انگاشته کاسه فتح و فیروزی بدست خود یافتدند - و باکرام و احترام نوعی پیش آمدند - که قایم مقام آصف جاه آن یگانه دوران را پنداشتند - و بی صوابید رای صایپش قدم پیشتر نمیگذاشتند - آن وحید عصر با جرأت رسنمی و بهمنی از پاداری دل و جگر لشکر بسیت شهر لاہور کشید - و سردار جهانخان قاب مقاومت در خود ندیده ازانجا کوچیده - و معهدا پاس حفاظت شہزادہ تیمور شاه که از اهم مطالب و مآرب بود - و از رعی غصب سلطانی دغدغه بخاطر داشت بصحت و بامن وسلامت از چنگال دکنیان بدر رفت - و چون تیر از کمان بر جست از خواهش ایزدی در اندک حرکت و اصابت تدبیر خان معزی الیه فتح کثیر نمایان گردید - و تالب دریای اُنک تسخیر ملک وسیع بعرصه ظهور رسید - بعضی واماندگان (سر) دراندگان بسبب گرانباری و سبکی طالع و از بیم هلاکت جان احمال و اثقال فراوان که در قلعه سیالکوت مانده بردند - اسیر پنجھہ تقدير گشتند - و از دوش خود بار were at the time residing in the Sialkot Fort. این سانحه و پاک شدن آن شهر مینو آئین از خار وجود افغانه برگشتند -

The Deccan
chiefs yield
up Lahore
to Adinabeg,
who appoints
Khwaja Mir-
za Khan
governor of
that city and
settles at
Doabah Bast-
i-Jalandhar.
He dies at
Jalalabad.

(کفوہیو کدم) رامعه دیگر (نا) سرداران خویش گذاشتند - و مختار مهام مالی و ملکی آن سردار صاحب تمکین و وقار را ساختند - خان معزی الیه خواجه مرتضی خان بهادر را که سرگوره الوس مغلیه بود و در وقت نظمات نواب معین الملک مغفور و والد این راقم سطور گوی شجاعت از اقران خود می بود - بنظمات لاہور معین و مقرر ساخت - و خود در دوآبه بست جالندھر اقامت ورزید - آخر الامر در جلال آباد که قریب بست

جالدهه است پیک اجل را لبیک گفته اینجهان نایابدار را گذاشت .
دبرحمت ایزدی پیوست *

وقایع نهضت رایات عالیات بادشاهی با طرف الکه
بیکانیر و درانیان از اغوای وزیر نادان - و رسیدن
شقة خاص حضرت عالمگیر ثانی بنام
آنحضرت برای کناره کشی - و تشریف
ازانی فرمودن آن جناب ازان اطراف
پیش نجیب الدوله بهادر - و بعد
استقامت ^(۱) چند روز افرختن
رایات ظفر نشان بطوف صوبه
آل آباد و حصول ملازمت
نواب شجاع الدوله بهادر
و محمد قلیخان
بهادر

بمانا اورد اقبال گر رو شود کون و فساد آینده او
فرد دارد بهرسوئی که او سر کلاپ از شعله گیرد عطرز اخگر

Shah 'Alam at the suggestion of the Vizier betakes himself to Bikainir and the Durraniis. He receives a letter from 'Alangir II, warning him against such a step, whereupon the prince proceeds to Najib-ud-daulah with whom he stays for a few days, and then goes to Allahabad where he meets Shuja 'ud-daulah and Muhammad Quli Khan.

نباشد صاحب دانش هراسان
 تواند صید عنقا کردن آسان
 فلک را سوی خود مائل توان کرد
 بدانش کیمیا حامل توان کرد
 بملک و مال اقبال زمانه
 نزد کس نقش نیکی جاودا نه
 گرددون دون - طوفه بازیگر و سفله پروریست - که پیوسته (۱) شعبدده بازی
 شعبدده تازه زیر نگین فیروز قام خود بقام آوران سطح زمین بر روی کار
 نیاورده - و کدام کسانرا بلب جام کامرانی فرسانیده - که هلاحل ناکامی بکام
 ذریخته - هوشمند کزین باید - که سر رشته نیکنامی بدست آورده بخود بیفی
 و خود کامی مست باده غرور نگشته راه هشیاری پیدا نماید - و از چنگ این

The Vizier's
perfidy
towards Shah
'Alam.

ابله فریب رهائی بخود دهد - مصادق این مقال احوال وزیر (خیال)
 بد کیش عاقبت نا اندیش است - که از خبیث باطفی که مانند نوش

عقرب پیوسته گزیدگی در سرداشت - و بغای تازه به آندهام بنیان دولت
 خود میگذاشت - و حضرت ظل الله از مفای باطن که آئینه خاطر صافی
 پرور از زنگ کدورت پاک بود - عنان اختیار مهام مملکت که بطور آن
 زیون خصلت گذاشته بودند - ازین باعث احديرا مخل و مانع در
 نیک و بد نمی پنداشت - و پیوسته در خرابی ارکان قصر بی بنیان جاه
 و حشمت خود قدم فراتر میگذاشت - چنانچه پعرض استادهای عرش
 اشتباه برناگزگ آب و قاب رسانید - که توجه اعلام نصرت اعتصام بصوب
 در آنیان و بیکانیر صلاح دولت و مصلحت وقت است - بنابر معرفه اش
 نهضت الوبه ظفر طراز آن سمت گردید - و غرض ازین لشکرکشی این بود
 که شعبدده بازی و قسون سازی نموده اموریکه پیش نهاد خاطر خداوند
 افسر و نگین دران سرزمین باشد بمحسن انجام نشود - و طلسی که

بر روحی کار آید برهم خورد - و مفتشاً بداندیشی از این بود که چون
بسمع او رسید - که محمد امین خان بهتی از طنطنه موکب ظفر اثر
آئین خدمت گذاری و پرستاری پیش گرفته جدیں عبودیت و انكسار
Muhammad Amin Khan Bhatti is presented at the darbar of Shah 'Alam.

بر آستان خورشید لمعان سود - و بهبود دوجهان ازین دولت چاودان حاصل
نمود - و اکثر از سرداران فیروزمند اطراف احرام کعبه مقصود بسته سعی
bastidam عتبه والا مقام دارند - و بعضی برهمونی بخت بیدار بملازمت
اشرف اعلیٰ فایز شده کمر بندگی و اطاعت محکم بسته اند - اول

شعبده بازی بسد راه آن هدایت پذیران و گمراة نمودن آنها از راه راست
The Vizier puts the chiefs of the Deccan off the scent, in order to prevent their rendering Shah 'Alam any assistance.
بندگی و عبودیت متفشی باید شد - چنانچه با سرداران دکن بعد
معارdet آنها از لاهور با طور^(۱) صداقت و موافقت پیش آمدند - و تازگی
عهد و پیمان با آنها محکم بسته - و ذهن نشین اونها^(۲) بازou مکر و فریب
ساخته که اگر بر تقدیر اسباب حشمت و جلا گرامی گوهر محیط سلطنت

پادشاهزاده والا تبار بوفور سپاه و اطاعت و انقیاد سرداران و سران نامدار
این نواح مهیا و آماده گردید - برای شما همچنین نتائج نیک نخواهد گشت -
بنابراینکه ثانی الحال وارث سریر سلطنت و دیهیم - و مالک مملکت
و اقلیم - هندوستان شده کوس لمن الملکی تا بام فیروزه فام سپهربیان
خواهد نواخت - و ما شما را که بالفعل معشوقه دنیاگی نا پایدار در
آغوش و شاهد آزو همدوش است - بانتقام چرايم گذشته آواره داشت
ادبار خواهد ساخت - غرضکه بعنوان رنگارنگ مغلوب خوف و هراس -
و حشمت زده دغدغه و وسواس کرده - دام تزویر گسترد - و آن وحشتیان
صحرانورد را برینمعنی آورد که وینهل را را از نوشتجات عقاب آمیز

Vithal Rao separates himself from Shah 'Alam.

و تهدیدات شدید در باب ترک رفاقت جناب مالک رقاب ترغیب باید نمود - و از رکاب سعادت جدا و علیحده باید کرد - آن ناعاقبت اندیشان بافسون آن شقارت نشان هیوانه سخنهای بی اصل او گردیده وینهل را و روشتجات باین مضمون نوشتن - که مقتضای حسن خدمت شما آنست که ذات کرامت آیات بادشاهزاده والا تبار را در حضور خاقان گیتی سلطان رسانید - و خود نیز عازم آستانه بوس شوید - هرگاه که نوشتجات آن نا سرداران^(۱) نزه وینهل را و رسیدند^(۲) - عنان اختیار از دست داد - و از ساده لوحی از دولت التوزم رکاب سعادت انتساب ولی نعمت مهیجور و از انوار^(۳) خدمت حضور که مانند مهرتابان رخشان و لمعان بود - مبدلاً شب دیبور ناسعادتی گشت - رخصت خواست - و شرف دستوری یافته

از هلال رکاب آفتاب تاب جدا شده را نورد ادبار گردید - مقارن اینحال شفه خاص حضرت جهانبانی - خلیفة وقت و ظل سبحانی - مضمون کناره کشی ازان نواحی ورود مکرمت فرمود^(۴) - جناب سعادت آئین مطابق حکم حضور جهان مطاع عنان تومن اقبال از آنحدار معطف فرمودند -

و در همان رمان عوایض عقیدت اشتمال نجیب الدوله بهادر در کمال رسخ بندگی و اطاعت و فرمان بربی بمقتضای فدویت قدیم از نظر خورشید خیا گذشتند^(۵) - مکنون خاطر اقدس حرکت با آنست مناسب وقت متصور گشت - و نهضت الوبه ظفر از راه کچپوره بصوب میران پور که بهادر موصوف دران آوان رخت اقامت درانجا داشت بعمل آمد - و بعد طی منازل ساحت آن سورزمین را رشک بهشت برین فرمودند -

(۱) نور

(۲) رسید

(۳) نور

(۴) ورود مکرمت آمود فرمود *

(۵) گذشت

عفو میران پور سه چهار فوสخ از لشکر فیروزی اثر فاصله داشت - که بهادر صعزی الیه - محمد ضابطه خان پسر خود - و سلطانخان و افضلخان براذران را معاه فوج برسم استقبال و بجهت حصول سعادت ملازمت اکسیر خاصیت جذاب همایون فرستاد - و بعد قدم میمنعت لزوم در میران پور خود سر قدم ساخته باستیلام اقدام سراپا مکرمت علو قدر و مرتبه بعرض برین رسانید -

و نیز سادات میران^(۱) بوساطت بهادر مذکور شرف ملازمت حاصل کرده و یازده مهر نذر گذرانیده - سعادت دوچهانی اندوخند - و سید هدایت علیخان بحصول سعادت ملازمت کثیر المکرمت سرافندخان باوج فلک دوار رسانید - دهم ذوالحجہ سنه پنجم عالمگیری که روز عید عیدالاضحی^(۲) بود - خداوند گیتی پناه برای ادائی نماز و تقدیم رسم قربانی بعید گاه و نق انزا شده و نماز عید و قربانی مودا^(۳) ساخته مراجعت بدولتخانه

فرمودند - هر یک نذر عید گذرانیده به تهنیت و مبارکباد [و] آداب بجا آوردند - و هر همه بعطای خلاع مباھی و مفتر گردیدند - چنانچه نوزده رخت خلعت و سه عدد سر پیچ مرصع گران بها بتغارت مرتبه محظت گشت - چهاردهم شهر صدر فوجیب الدله بهادر باستانه بوس بارگاه فلک الشتبیه حاضر شده مبلغ پنج هزار روییه نقد و ده عدد خوان اقمشة نفیس و یک زنجیر فیل کوه پیکر و دو راس اسپ معاہ ساز پیشکش نمود - و از حضور جهانبانی بعطای دستار بسته معاہ سر پیچ مرصع و قبضه شمشیر کامیاب عاطفت حضور شد - و مواسم صیافت و مهمانی آنچه شایان بزرگاه جهانبانی و در خور فدویت خود دانست بتقدیم آن پرداخت - و بنیان عجز بیان [و] اذکار فراوان معرض داشت - که کمترین غلامان

Shah 'Alam meets with a reception from Zâbita Khan, the son of Najib-ud-daulah and the latter's brothers Sultan Khan and Afzal Khan.

On Wednesday, the 16th of August, 1758 (being the 10th of Zilhaj in the fifth year of 'Alamgir II's reign), Shah 'Alam goes to the Idgah to offer up the *Idu-l-azha* prayers.

Four days later, Najib-ud-daulah has an interview with Shah 'Alam, pays his tributes and receives a robe of honour.

در آئین خدمت گذاری و جان نثاری از خانمان حافظ و الوس افغانستان هر قدر
که همراه دارد چنانچه و چاکر اند - امیدوار است که همین سرزمین را
از قدره فیض لزوم نزهت آگین فرموده عزم طرف دیگر بالفعل مکنون خاطر
قدس نگردد - و فدوی جان نثار بادای مراسم عبودیت هیچ گاه انشاء الله

تعالی خود را قادر نخواهد داشت - چون الحجاج درین باب بیش از
اندازه پیش آورد - بنا برین - وهم [که] از قطع منازل و طی مراحل طرق پر
خطر عنصر گرامی مایل استراحت و آرامش بود - و معهداً موسم برشكال

نیز مانع راه نورده متصور گشته معروض او را باجایت مقرن فرمودند -
و [در] مرتبه عزت بهادر معزی الیه افزودند - و بمقامات (۱) آنجا لشکریان

نصرت نشان بارهای خود کشودند - مقارن این حال رضا قلیخان بهادر که
ثانی الحال بعد انقضای مدت و زمان دواز در عهد سعادت مهد مختاری
امور سلطنت عظمی سرفراز خواهد گشت - بعتبه بوسی حقاب گیلان
خدیو جدین نیاز را نور آگین ساخت - و مراحم خسروانه بازیابش قدر

و مفترش [نواخت] - و در همین آول میمنت اقiran ازدواج و عقد نکاح
خلاصه دودمان عرت و اصطفا - سلاطین خاندان مجدد و اعلاء - عصمت جذاب -

عفت احتجاج - مریم ثانی - بلقیس زمانی - سیده صحیح الفسبت عالی
نسب با حضرت جهانبانی نواب مبارک محل از بطنون بظهور پیوست -
و پیروی سنت نبوی و شریعت غرای مصطفوی رفت - بعد انقضای
موسم برشكال همت والا نهمت چنین اقتضا فرمود - که بصوب ملک پورب
و بنگاله که شهرستان زر خیز بمضمون کویمه آن ارضی واسعة لوای فلک فرسا
افراشته گردد - و تسخیر (۲) آن حدود همت گماشته شود - در همین

شاه عزیض محمد قلیخان بهادر صوبه دار آباد مشتمل بر رسوخ ارادت و محاکمی بقیان عقیدت از نظر کرامت اثر حضرت جهانگرانی گذشتند .^(۱) این معنی را که همچو سردار با اقتدار که بكمال عجز و انكسار بتوجه رایات عالیات بذرورة عرض رسانیده مضمون آیت وافی هدایت که ما النصر الامن عقد الله - یعنی نیست یاری مگر از نزد خدای تعالی [است] تصور فرمودند -

باابر آن حرکت الوده ظفر طراز آنصول بخاطر کرامت مآثر تصمیم یافت - هرچند نجیب الدوله بهادر از راه عقیدت باطن و لوازم عبدیت که دلسوزین او بود - بهزار سماحت و منت و بفراوان عجز و انكسار بفسخ این عزیمت معروض داشت - و نمیخواست که سایه هما پایه که بیاوری طالع بیدار بر او گستردۀ شده - بر گیرند - و همای سعادت بر سر دیگری سایه افگند - لیکن معروف بهادر مذکور درینباب قرین اجابت نگردید - و تفضل و عذایات در حق او مبنی فرموده بر تومن اقبال سوار شدند - و روانه ازان سرزمین گشتند - در عرض طی منازل بعضی از خانزادان^(۲) سعادت آئین - که دران ذواح بتعلق مهمات آن فلح بخودها قیام داشتند - چنانچه فیض الله خان فوجدار بولی و [از] پسر علی محمد خان و سعادت یار خان بیستم ربیع الثانی^(۳) سنۀ پنجم در مقام فریدون پور سعادت ملازمت حاصل کردند - و از مراسم پیشکش و نذر خزینه سعادت و گنجینه دولت فراخور مرتبت و منزلت خود اندوختند - و بعطای خالع فاخره تارک انتخار ر اعتبار باوج فلک دوار افراختند - درین منازل مدار الدوله بهادر پسر خواجه موسی خان - که از احوال خان مذکور سابق هم رقم پذیر خامه بیان گردیده - و نوبتخان و بهادر علی خان بهادر و اصالت خان هردار متوطن

Shah 'Alam receives letters from Muhammad Quli Khan, Governor of Allahabad, inviting him to come to that city.

On the 11th of December, 1758, Shah 'Alam grants an interview to Faizullah Khan, Fajdar of Barely, Saadat Yar Khan and others at Faridunpur. Madær-ud-daulah, son of Khwaja Müstü Khan, becomes one of his permanent attendants.

رواری از بخت بیداری فیض یاب بحضور باشی رکاب سعادت بودند -

چون رایات نور آیات مانند آنتاب هر صباح مغازل طی نموده ساحت آن
مرزویوم را از انوار خود منور میساخت - در کم ایام قطع مراحل بسیار

گشت - و بسرحد پورب الیه جهانکشا رونق انزا گردید - سپهبدار کثیر
Shinjan-d-
dānīnāh sānd
seven Arab
horses, fifty
thousand
rupees in
cash and one
tent as a pre-
sent to Shah
'Alam.
الاقدار شجاع الدوله بهادر که بنظامت آن حدود نامور و سرفراز از حضور
لامع النور بود - و از مغایرات و تقدرات خسروانی در عهد مبارک بولا پایگی
وزارت رسیده - و ازین موهبت عظمی^(۱) جهانگانی فخر دودمان خود گشته -

بعایت شقة خاص معه هطای تبرک خاص بصحابت محلدار خان
و اصالت خان سربلند گردید - مشار اليهما هرگاه عایت حضور بسردار
مذکور رسانیدند - مانند گل در پیوهن خود بالید - و سجدات عبودیت
سمات در خور این عطیه کبری - سرمایه مبارک دانسته - بجا آورد -
و افزایش قدر و مغازل بحال خود دید - و این دولت عدیم المثل یعنی
قدوم میمنت لزمن خدیو گیهانی را از یاوری بخت و اقبال خود دانست -
هنوز شرف ملازمت والا حاصل نکرده بود - که بصحابت خان مشار اليهما
هفت سراسپ موافق نژاد مبارا از عیوب - و موصوف بارصف مرغوب -
معه خوانهای پوشان از نفایس روزگار و از [سحات] اقمشة آند یار که نظر
فریب باریک بینان بودند^(۲) - و خوانچه جواهر بیش بها و قبضه شمشیر
عدو کش عقدا کشا و دو عدد خنجر الماس گون و مبلغ پنجاه هزار روپیه
تقد بطريق ذذر ارسال حضور فیض گنجور نمود - و نیز خیمه رفیع الشان که
برلوی زمین دم از همسری خود با آسمان میزد - معه سیادت و شرافت
پناه میر بهادر علی که از خانه زادان درگاه آسمانچاه و منظور نظر عاطفت

جناب ظل الله پیشکش بندگان خلیفه زمین و زمان کوده سرافتخار باز
سپهربوین رسانید - تاریخ هشتم ماه جمادی الاول^(۱) خود بزمین بوس
آستان سدره نشان فیض اندرز گشته سر بلندی جاودانی حاصل نمود -
و یک منزل نالکی خورشید تاب زیباف مغرق که نظر نظارگیان از لمعان آن
خیرگی میکرد - برای سواری خاص گذرانید - از پیشگاه حضور لامع المور
بعطای دستار بسته مع سر پیچ جواهر پوشاند خاص و دیگر لوازم آن
و خلعت گوان قیمت که در خور مرائب آن سپهبدار عقیدت نشان بود -

On the 29th
of December,
1759, Shah
Jan-d-daulah
waits on
Shah 'Alam
who presents
him with a
robe of hon-
our and a
nakkah. Shah
'Alam in re-
turn presents
Shahjan-d-
daulah with
his own
nakkah.

عز اختصاص یافت - و نیز همان روز از راه صرحت و عاطفت خسروانی
بعنایت نالکی خاص که بالا ترین مرائب عمدہ های جلیل الشان است -
فرق اتفخار باز فرقان رسانیده بتقدیم آداب سعادت اندرز گشت -
فی الحال بحسب اراده و عزیمت خدیو کشورستان بصلاح و مشورت آن
دولت خواه آستان فلک نشان توجه رایات ظفر پیرا بصوب الله آباد . حفظ^(۲)
الله تعالی عن الشرور و الفساد - مقرر گشت - چنانچه روز دویم آوازه کوس
کوچ بلند گردید - و بسامعه فلک و بکوش زمینان^(۳) رسید - و حضرت
بدولت و سعادت متوجه بسمت الله آباد شدند - بعد قطع مسافت منازل
ازین قدرم میمفت لزوم آن مرزیویم رشک ارم گردید - محمد تقیخان بهادر
برادر بنی عم شجاع الدوله بهادر بصوبه داری صوبه مذکور قیام داشت -
بسعادت بساط ارفع اعلى رسیده سرمایه مقاشرت بر حسب خواهش
و تمثیل خود اندوخت - و یکصد و یک مهر نذر پیش آورد - و همراهیانش
بدولت مجرما باریاب گردیده فرداً فرداً بگذرانیدن نذر پیشکش کامیاب
سعادت دارین شدند - چنانچه هشتاد و شصت مهر بابت نذر آنها بتعداد

رسید - و خان معزی الیه چهارده تلاوز پوشاک گران قیمت - و یک خوانچه
جواهر - و در قبضه شمشیر آبدار - و دو پیش قبض عدو گذار جوهر دار نیز
پیشکش خدیبو کامگار نمود - و از قسم دواب یک زنجیر فیل کوه تمثال
و اسپان تازی نیز از نظر جهان پرور گذرانیده پایه علو مرتبه بلند ساخت -
واز راه نوازش خسروانی بمنصب مختاری مهمات دولت و کامگاری
سرفراز بندگی گردیده محترم سرایر خاقانی گشت - و مقام اینحال
به فنگداشت افواج و سپاه از پیشگاه حضور مامور شد - چنانچه حسب الحکم
در انداک ایام از سعادت طالع نیک فرجام خسرو ائم جمعیت سپاه و فراهم
شدن فرقه جات مثل قولار و گرزداران واحدیان کلهم برسم و قاعده سلطنت
هزوت بست - و ممتاز الدوله بهادر پسر اعزاز خان و نبیره اعتقاد خان
مرحوم - که پدر بهادر مذکور بخطاب اعتقاد خان سرفراز از حضور پرنور شده
بود - بخدمت بخشی گری سایر و رساله مردم ریواری ممتاز گردید - الحمد
للہ والمنه که امر عظیم جمعیت سپاه کرسی نشین گشت - و اقبال عدو
مال خاقانی طلس نفرقه و پریشانی شکست - و کدورت خاطرهای آب سرور
و شادمانی فرو نشست - و رنج و محنت بمسرت و فرحت مبدل گشت -
و اقبال ابدی اتصال به تزايد رو نهاد - و افضل ایزدی در رفاه خلائق
بر رو کشاد - خدایا چشم بدین و گوش بدخواه ایندولت ابد قرین کور
و کرباد - و گلشن امامی و آمال دولت خواهان از سرسبزی نخل سلطنت
این برگزیده درگاه صمدیت شگفتنه و شاداب داراد *

* نظم *
شها کشورت سیر^(۱) و معمور باد * گل صوری^(۲) گلشافت سور باد
ترا کر کر یزدان چو مالک رقاب * سزاوار چترت [ز] آفتاب

پذیرد در آفاق حکمت رواج * ستانی ز شاهان هم عهد باج
 ز حکم تو هر کس که پیچید سر * کند تیغ برگردان او گذر
 نهد بر درت هر که سر بر زمین * شود صاحب تاج و تیغ و نگین
 کند نور ذاتش ترا رهبری * ستانی خراج از مه و مشتری
 ز شاهان بود نور عدالت زیاد * بگیوی جهانرا به نیری داد

القصه بعد ازینه وفور مهلا و اسباب حشم و جا و ملتنم بودن Shah 'Alam marches to
 امرایان (۱) و بهادران نبرد آزمای در رکاب فیض ایاب با آئین شایسته از نفل
 مسبب الاسباب بعصره ظهر پیوست - رای بیضا خیای جناب خسرو زمان
 و زمین چنان اقتضا فرمود - که همت والا فهمت باکناف عظیم آباد باید
 گماشت - و عنان عزیمت آنحداد معطوف باید ساخت - چنانچه سعند
 فلک پیمای عزیمت در وسعت آباد آن نواح گام زن گردید - و از شعشه
 الیه خوشید طلیعه ساحت آنحداد تابان و روشن گشت - شانزدهم On the 16th
 جمادی الاول (۲) سنه پنجم عالمگیری منمقام مصطفی آباد برای زیارت مزار
 بزرگوار قدوة المسالکین - زیده الوالصلین - پیر اشرف متوجه شده مراسم زیارت
 بجا آوردند - واستمداد با نصرام امور پیش نهاد خاطر کرامت مائز
 از اراح طبیعه ایشان استدعا فرمودند - و مساکین و فقرا سکنه آن بقعه را
 از خیوات و بذل بسیار تر زیان بد عاهای مقرون الاجابت نمودند - و بوادر (۳)
 پیر عطا را که سجاده نشین درگاه مذکور بود - نوزده مهر عطا گردند -

هفدهم (۴) ماه مذکور مقام [مابکور] از لوای ظفر پیرا منور و پر نور گردید -
 و هندو سنگه بوادر راجه پرتهی سنه بسجدۀ بارگاه جاه و جلال ناصیه اقبال
 افروخته غبار راه را صندل وار قشقة جبین ساخت - و مرزا حسین خان

(۱) جمادی الاولی

(۲) هفدهم

(۳) بوادر

(۴) هفدهم

و غلام رضا و راجه رتن سقنه بواسطت مدارالدوله بهادر بملازمت والا هر يك

عزو شرف يافت - پست^(۱) و دويم ماه صدر مير يحبيه خان پسر زکرياخان
On the 22nd
of January
Shah 'Alam
meets Yahya
Khān.

بهادر دلير جنگ - که پدرش در عهد پيشين صوبه دار لاهور بود - و برادرش
عبد الباقی خان - بعده بوس کامياب گشته مشمول مرحمت خسروانه
و عواطف شاهانه شدند - و بعديات خلعت پنج پارچه و فيمه آستين
ملبوس خاص عز اختصاص آن هردو يافتنند - و دران مقام سير دريا مرغوب
طبع همایون گشت - و بر نواره سواري فرموده دوره قلعه الله آباد را از
طرف دريا بمحظه در آوردند - مرزا حسين و مرزا جعفر مراسم غيافت
و مهمانداري بمقتضاي عقيدت شعاري يقدر مرتبه خوش بجا آورده سر

On the 24th
of January,
1759, on
reaching
Jhansi, Shah
'Alam visits
the tomb of
Shah Taqf.

افتخار باوج فلك دوار رسانيدند - بيست و چهارم موضوع جهونسي از فر
نزول اشرف خورمي و نضارت پذيرفت - و ازینجا بروضه متبركه آسوده
الكامليين والاصفيا قدوة العرفا - حضرت شاه محمد تقى طلب ثراه متوجه
شده آداب زيارت بفاتحه و استدعائي اعانت و امداد ازان مزار فايض الانوار

On the 31st
of January,
1759, Salahu-
d-din Khan
and Bairam
Khān come
to pay their
respects to
Shah 'Alam.
Fazlullah
Khan, grand-
son of the
famous 'Iti-
qād Khan of
Farrukh-
siyar's reign,
is appointed
Nā'ib of the
troops of
Prince Ja-
wānbakht.

فرمودند - غرة جمادي الثاني^(۲) صلاح الدين خان و بيرم خان و آقا ربيع
بوسيله جميله محمد قليخان بهادر بزمين بوس آستانه فلك نشانه پيشاني
ارادت نوراني نمودند - و چهارده اشرفي و يك عدد تسبیح دانده هاي
مرجان که بهتر از لعل بدخشان بود - پيشکش آوردنده - و فضل الله خان
نبیره اعتقاد خان مرحوم فرخ شاهي - که به خدمت بخشينگري از حضور
لامع الفور نامزد شده بود - چنانچه سابق من کور گردیده - درينولا از خدمت
من کور به نياخت رساله غره ناصيه دولت - نور حدائقه ملک و ملت - بهين
شجره رياض خلافت و سلطنت - بادشاهزاده مرزا جوان بخت - که در گف

حافظت جد امجد حضرت جهانباني - سلطان الاعظم چراغ دودمان صاحب
قرانے - عالمگير ثانی - که در دار الخلافه شاهجهان آباد پرورش مي یافتد -
سفرفراز گشت - و بخطاب ممتاز الدوله ناصر گردید - بتاریخ پنجم ماه
سپتامبر گشت - علیه قسمیکه می یایست مراسم خدمت گذاري در خور
آن موهبت و سرفرازي بجا آورد - و مشمول مكرمت بی اندازه گشت -
روز شیزدهم مقام جگدیس پور از رایات ظفر اعتماد فیض اندوز گشت -
و درین روز زیده خوانین عالیشان - قدوس امراء بلند مكان - گوهر بحر شجاعت -
اختر درج شهامت - رستم دوران - مرتضا نجف خان - که بعد صدور ایام -
در عهد سعادت فرجام - بولا پایه امیر الامرائي و میر بخشی گری سرفراز -
و بخطاب ذوالفقار الدوله غالب جنگ بهادر ممتاز گشته بقدم بوس والا
کامیاب شد - بستم (۱) ماه صدر مرتزاپور از فیض قدوم میمفت لزوم رونق
پذیر گشت - بیست و دویم فرمان قضا هریان بمحمد قلیخان بهادر شرف
نفاد یافت - که پنجلا مدنزل کشی برای عبور لشکر منصور مهیا و آماده
سازند - غرر رجب المرجب از موضع مرتزاپور پرچم ظفر توام بسرای مغل
قریب بلده بنارس - که شهریست خوش سواد - و معبد هنود سست بفیاد
است - سایه گستر گردید - و کیل راجه بلوند سنه گرد هاری لعل نام معه
عرض داشت راجه مذکور و یقصد ویک مهر طلا بطور پیشکش آورد -
و بذریعه محمد قلیخان بهادر باستانه بوس والا شرف انبوز گشت -
از انجا که در بلده مذکور اجناس خوش قماش از نفایس روزگار از قسم

On him is also conferred the title of Mumtaz-e-daulah.

On the 15th of February, 1759, Shah Alam visits the house of Muhammad Quli Khan.

On the 12th of February, 1759, Shah Alam reaches Jagadipur where he meets Mirza Najaf Khan.

On the 19th of February, 1759, Shah Alam reaches Mirzapore, and two days later he gives order to Muhammad Quli Khan to keep fifty boats ready for crossing the river. On the 1st of March, Shah Alam reaches Mogulserai (near Benares). Girdhari Lal, agent of Raja Halwant Singh of Benares, presents a petition and a nozar to the Emperor.

گلبدن و انواع پارچه زرباف و کمخاب وغیره پیدا میشود - معرفت راجه
رام ناتنه ازان اجناس نفیس ابیاع بندگان حضور گردید - دویم ماه صدر
On the 2nd of March,
Shāh 'Alam reaches Sniyadrāji.

مقام سید راجی از الوای ظفر پیرو رشک افزای مهر و ماه گشت - پنجم
حسب العرض محمد قلیخان بهادر راجه پهلوانسونگه و سینتل سنگه جبهه سائی
درگاه آسمانچه گشته - یکصد و سی و هفت مهر بطريق نذر گذرانیدند -
و بخلعت های چهار پارچه و سه پارچه موافق مرتبه پیروانه امتیاز یافتند -
و شیخ رحمت اللہ و شیخ عطاء الدین و نور الدین خان و تھور خان

بعطای خلعت سه پارچه و سر پیچ مرمع معوز شدند - هفتم از دریای کرم
ناسا عبور لشکر مقصور شده توجه رایات عالیات بجهان آباد گردید - با اکثر
درویشان اتفاق ملاقات افتاد - و استعانت دعای خیر درخواست رفت -
On the 7th of March he crosses the Karanmāssā and reaches Jahānābād.

دهم از دریای سوهن عبور فرموده - دوازدهم مقام داؤد نگر بهار افزوی گردید -
نقی علیخان پسر هدایت علیخان و اسد علیخان چهارده مهر از نظر نور
گذرانیدند - و مخلص خان برادر منیر الدوله بهادر باستیلام سده سلیمان عز
On the 12th of March, 1759, he reaches Dāud-nagar.

و احترام یافته بعطای نیمه آستان ملبوس ممتاز شد - سحر خان بخدمت
دیوانی گل گلشن مملکت و اجلال - دوحة دین و دولت و اقبال - شاهزاده
جوان بخت کامرانی درجهانی یافت - و بخلعت پنجم پارچه مباھی
گردید - محمد شاکر یکصره یکصد و یک مهر معه عرضداشت راجه رام
ذراین صوبه دار عظیم آباد و واجب العرضش بذریعه محمد قلیخان بهادر
از نظر کرامت مظہر گذرانیده سرمایه سعادت از عذایت تبرک اندوخت -
چهاردهم ماه مذکور واجب العرض راجه مذبور بر وفق معروفانش -
میر اسحق بدستخط خاص مزین کناییده حواله محمد شاکر مذکور
نمود - شانزدهم بموجب عرض بهادر علیخان میر سامان گویند پندهت -
Sahār Khan is appointed Diwān of Prince Jāwānbakht and receives a khilāt of five pieces.

و هر دهم ^(۱) بذریعه مدار الدولة بهادر سر بلند خان و بعرض رضا قلیخان بهادر راجه شتابرای در حلقه کمال و چند مهر گذرازیدند - و هر یک بعطای خلعت ممتاز گردید - نوزدهم مقام پهلواری از خیام ظفر اعتماص ^{On the 19th of March he reaches Phul-wiri.} همسر گوردون برفعت و احتشام گشت - بادشاهه قلی بخدمت داروغه‌ی دار الضرب لشکر فرق اعتبار و عزت بلند ساخت - درین منزل شکار فراوان از غزال و طاووس مرصع نال و سبزه زار همیشه بهار بیشمار بود - خاطر اقدس بمقامات چند دران سرزمین نزهت آگین میل فرمود - و نیز بندویست عظیم آباد که از امور معظمه بود - پیش نهاد رای اصابت پیرا گشت - و اکثر بصید افگنی چرند و پرند مانند آهو و مرغابی و سرخاب به تفرج و نشاط طبع همایون می پرداختند - راجه رام نراین بعد استحکام عهود و موافق بذریعه محمد قلیخان بهادر که الحال بخطاب اعتماد الدولة بهادر نامور شده بطوف کعبه ملایک مطاف احرام عقیدت بست - و یکهزار و یک مهر و صد خوان اقمشته از سقرلات سلطانی و محمل کاشانی وغیره سفیدینه نفیسه و دوزنچیر فیل کوه توان و چهار راس اسپ عراقی نزاد بر جوان بر سبیل ارمغان پیشکش باریانگان درگاه دارا دریان آورد - و از عطاکدآ جهانیان فریدون فر بعطای خلعت شش پارچه و سریعه مرصع و جینه مکال تارک افتخار بگردون عظمت و وقار بلند ساخت - و منظور انتظار مرحمت که از حوصله اش بالاتر بود گشت - و راجه رام ناته که در شکار افگنی حاضر باش و از عهد بندوق برداری خاصه در رکاب خورشید انساب می بود - بخطاب مرزا راجه معزز و مکرم گردید - بست ^(۲) و یکم که تحويل آفتاب عالمتاب در برج حمل شد - و روز نوروز بر جهان و جهانیان

نور افروز گردید - از بختش وجود خسرو دریا دل صلای عام بانعم برخاص
و عام زدند - و از اکسیر جود و همت بادشاهه گردون مقام مس امید
هر یک طلای احمر شد - موافق مراتب بخلعت و جواهر امرايان^(۱)
دولت و نوینان خلاقت کامیاب و سرفراز گشتند *

Battle between Rājñī Rāmnārāyan and Shah 'Alam and seige of Patna by the latter. Muhammad Quli Khan, on learning from his deputy Najaf Khan of the seizure of the Fort of Allahabad by Shujāu-d-daulah, starts from Patna for Allahabad.

داستان مصاف راجه رام نراین و شهر بند شدن او
از ضرب دست بهادران لشکر شکن - و برگشتن
محمد قلیخان بهادر در عین یورش
بسیب رسیدن نواب شجاع الدوله
بهادر - و گرفتن قلعه الله آباد از دست
تصوف مرزا نجف خان بهادر -
که نایب محمد قلیخان بود

چون سابقه تائیدات ایزد متعال شامل حال عظمت و اجلال بادشاهه
برگردیده حمیده خصال به ترازید اقبال عدو مال بود - هرتبه رای بد سگان
که راه خلاف پیماید - عاقبت پامال مذلت و ناکامی آنچنان گردد - که
بچای خاک تیره از بخت بد خود نشینند - و آثار ادب سرمایه نکال او
شده از بیع و بنش روزگار بر اندازد - چنانچه وقایع صورت احوالش
روشندهانرا که آئینه دار معنی اند - یادگار و عبرت افزای اویی الابصار
میگرداند - تبیین این شگرف مقال و تفصیل این اجمال آنکه - راجه

رام نراین چون از هر زاده دوی بادیه غواصت و بعی برآمده بطريق قویم
 بندگی و جاده مسلقیم عبودیت گرانیده بود - و این کار سترگ دست
 بسته از حسن بندگی و دولت خواهی عمدۀ نو گینان اخلاص کیش - وزنده
 فدویان عقیدت اندیش - فدوی بی ریو درنگ - اعتماد ادوله بهادر صدر جنگ -
 با حسن وجوه صورت بست - بعضی از حاسدان ناتوان بین و کوتاه اندیشان
 باطل گزین را وقوع ایدمعنی ناگوار بر طبع خبائث فطرت [آنها] گشت -
 و از خام طمعی اغوای و اضلال او را افزایش پیش آمد خود - که هر آنکه
 مقدمه ادبی آنها بود - اندیشیده - راجه مسطور را با نوع خوشامد و رغلانیده
 دریچه خذلان و غرفه حرمان بروی^(۱) احوال آن نکوهیده مآل کشودند -
 و به شجاع الدوله بهادر نوشتگات منضم پیش آمد آن فدویت نهاد
 در حضور و منظور شدن با نظر عاطفت جهانبانی و تراوید مراتب تقرب
 دکامرانی راسخ اعتقاد مذکور نوشتند - و در حقیقت ترغیب قتل نموده
 تمپید خون ناحق او بستند - علی الخصوص خطاب اعتماد الدوله که
 خاصه بوزرا است - شاهد اقوال باطله خود و نموده تخم کین در دل او
 کاشتند - و رسیله فتنه انگیزی و واسطه شر ریزی آتش حسد در کانون
 باطنش گشتد - از انجا که شجاع الدوله بهادر را تعنی این منصب والا
 و آرزوی این موقبه علیا زیاده از حد بود - و بودن شخصی را که بجهالت
 شجاعت و فتوت و بجهوه ذاتی ارادت و فدویت بادای حق نک
 و خانه زادی بوده در حضور مصدر خدمات پسندیده و مورد عقایات گزیده
 شود - بر دلش میزد - بغاء عليه کمر عداوت بالهدم بنیان آن بینکناده
 مبودیت نشان بست - شرح این وقایع جگر سوز خامه حقایق نکار بعد

تحریر ماجرای قلعه عظیم آباد در معرض اظهار خواهد آورد . اکنون کمیت
 خامه را از احوال راجه مغور از دانش دور در میدان ارقام گرم عنان میسازد -
 هرگاه مومی الیه بسعادت ملازمت فاییز گشت - و بعد حصول این دولت
 بکری فارغ البال شد - کارپردازان مهمات سلطنت علیا و متصدیان خالصه
 شریفه برای انفصل معامله طلب کافذ نمودند - و بعد ملاحظه آن دیبران
 عطارد منش زر واجب الا مبلغ کرور روپیه و چند لک بران افزوده بر
 ذمه اش برآوردهند - واقعه طلبان کوتاه اندیش حق ولی نعمت خویش بطراف
 بالا گذاشته از حیله و فسون راجه مذکور را از حضور پرتو رخصت دهانیده
 آماده چنگ در آن قلعه صاخته - عرصه روزگار بروی ^(۱) احوال بد مآل او
 تنگ نمودند - آن تیره رای شقاوت انجام بخیالات خام و اندیشه های
 نا تمام گام زدن در وادی ناکامی آغاز نهاد - و پناه بخصوص متین بردۀ سرشار
 باده نخوت و غرور گشته - جیین نور آگین سجدات عبودیت و انكسار را
 بخاک مذلت و ادب اغبار آلد ساخت - و راه عصیان و نافرمانی
 و جاده بغي و طغیان پیمودن گرفت - ازین معنی آن راندۀ درگاه آله‌ی
 بعتاب بادشاهی معاشر شده در پاداش این عمل نکوهیده خود در غصب
 سلطانی و قهر قهرمانی گرفتار گردید - و از پیشگاه خلافت و جهانگانی
 حکم محکم قضا شیم شرف نفاذ یافت - که مجاهدان و دلیران خون
 آشام صمصم انتقام از نیام بر آورده بیدان دلیری و دلاوری پای ثبات
 محکم گذارند - و دست جوانمردی و جرأت بر کشوده رخش شهامت
 را بعرصه نبرد و پیکار جولان دهند - بهادران اسلام موافق حکم جهان مطاع
 در رزمگاه برای قتال و جدال آماده و مستعد شده داد شجاعت میدادند *

* نظم *

زجا آئینه پیکان خونخوار * عیان شد چار موج بعمر زخار
 زره پوشان همه دریا طلاطم^(۱) * زدهشت فتفه کرده دست و پا گم
 بلا چون در کمانخانه درآمد * چو مرغ جان خدنگ از جا برآمد
 به بعمر خون ز ضرب گرز گردان * کشف سان در شکم سر کوده پنهان
 بروان نیخ از نیام آمد بجلادی * تو گوئی پوست را انگنده افعی
 تن آنس که مجروح سنان بود * سرانگشت تأسف در دهان بود
 زبس در جوش آمد جزر ناری * زره شد آشمار و گشت جاری
 فروغ نیخ اندر زخم منکر * منه نوبود در برج در پیکر
 توپخانه برق نشانه سرگرم آتش افروزی و عدو سوزی گشت - و تیرخارا
 شکاف صاف تا سونار از حلقة زره و جوش در گذشت - نهنگ تفنگ
 در دریای جنگ تلاطم جوش و خرسن آنچنان انداخت - که لنگر هوش
 و حواس کشته مخالف شکسته بگرداب عدم و ادبیار فرو رفته حباب وار
 سر بجیب فنا می نهاد - و تئرگ بارگوله بندوق عدو شکار بر فرق دشمنان
 نابکار آتش بارگشته خار وجود ناهنجاران را در نار جهنم میفرستاد -
 علی الدرام از نیروی بازی مبارزان اسلام آنکروه خذلان پژوه رو بازهزم
 نهاده جنگ بعصار عظیم آباد - که قلعه ایست^(۲) ذات البروج و عروج
 و خروج بر برج باره اش دشوار است - زده بمقامت دلیران عرصه نبرد
 می پرداختند - و توب و تفنگ و سایر آلات حرب بدیوار و بروج قلعه
 چیده مقابل لشکر ظفر پیکر آنچنان سرمیدادند - که دست استیلای
 دلاوران ستم نهاد کوتاه شد - و پای سعی و تلاش جنگجویان از کار ماند -

هرچند آنقوم غدار قاب حمله پلکان کوهسار شجاعت در صف آرایی نداشتند - و آفنان و خیزان روباه وار بظرف سوراخهای اماکن خودها می شقانند - لیکن تسخیر آن شهر دلپذیر و قلعه همسر چرخ پیر در معرض تعویق می افتاد - و ناخن تلاشی مردانه عقده از کار فی کشاد - سپه سالار سراپا تمکین و وقار اعتماد الدوله بهادر که [در] تدبیر بی نظیرش عقده کشای مala ینحل و شمشیر بران عدو گیرش حال مشکل بود - حاضر غایب در جانفشانی تگاپو مینمود - بعضی از کوتاه اندیشان ناتوان بین از راه حسد و کین به برهمزی امور خان عقیدت نشان میکوشیدند - و بظاهر از راه سالوسی بخون گرمی و چاپلوسی می جوشیدند - آن صاف طینت از خصلت این قوم که مانند آب زیر کاه اند آگاه نبود - به بدنهادی این جو فروشان گندم نما اعتنا نمی نمود - چنانچه در عین یورش که مورچال نصرت اشتمال قریب قلعه کوه تمثال رسید - و قریب بود که باد فتح و فیروزی وزد - کوتاه اندیشان به نیرنگ سازی پرداخته هر توب و تفنگ که از مورچهای خود آنطرف سر میدادند - گولی خالی آواز از توب ها میکردند - و بعد ارا از راه شقارت منشی بطرف ثانی میساخندند - حتی که بمقتضای شور بختی حق نمک ولی نعمت یک قلم فراموش کرد « خام ظمعان در نکر شکستن نمکان افتادند - و تخم بد سرشتی در مزرع دل کشته قدم جرأت علانية در طریق مخالفت نهادند - هرچند خان عالیشان یعنی محمد قلیخان بهادر سپاه نصرت پناه را شبها از کمال حزم و احتیاط بر مورچها برای خبرداری و هشیاری تاکید شدید و قدمن مزید بعمل می آورد - و بهادران جنود نصرت آمود را داده و دلاسا داده به تفتیش احوال هر واحد و متنفس برعایت و پرداخت همت میگماشت - و از کار آگهی و هشیاری دقیقه فرو نمی گذاشت - تا هم در بعضی شبها ضلالت کیشان

طرف ثانی فرصت یافته بعزم دست اندازی جانبازی نموده حمله آور میشندند - و از ضرب تیغ بیدریغ بهادران پیل تن و جوانان شیر افگن جماعت ازان ضلالت منشان بی باک بخاک هلاک می افتدند - و بقیه السیف بحال پوشان افتادن و خیزان پناه بحصار می برندند - و از مساهله بعضی خیانت پیشان که حق ولی فعمت خویش برباد داده آواره دشت گمراهی بودند - جان بسلامت برده بار دیگر شورش افزایی و هنگامه آرامی فتال می گشتند - ازانجا که محاصره آنحصار سپهر آثار و قلعه کوه کردار دشوار تر بود - و باسانی رو نمی نمود - و ضرب توپی که بر برج و باره آن حصن حصین و قلعه متین میرسید - از کمال محکمی واستواری که آهندین توان گفت کار نمیکرد - بدایران کار محاصره با متداد کشید - روزی غازیان فیروزمند - و هربران اخلاص پیوند - دست جلادت از آستین کیم برآورده همهها بپوش و حمله آورندند - و سک جمعیت اعدای شوم که هجوم می آورندند - از هم گسیختند - و پر دلان بهرام صولت و مجاهدان رکاب دولت تیغ خون آشام از نیام کشیده با آن تیره بخغان آنچنان آوریختند - که مخدولان بد فهاد رو بهزیمت نهادند - و مورجه های بهادران نبرد آزما قریب قلعه نلک سا رسیده - قریب بود - که همای فتح و نصرت بدام آید - تا اینکه کار بر آنها تنگ شد - و نور الدین خان و اکبری از نا سرداران آنطرف زنبار و اهل خواستند - و درین گویی هنگامه از تایفان راجه بهوانی سنگه مصدر کوششهای مردانه شده نثار جان نمودند - و جمعیت بیگ قوم مغل ملازم رساله حیات علیخان رخش جلادت تاخته نشان آن نگونساران را از دیوار قلعه برد اشته سرنگون ساخت - و بانتظار عاطفت شاهانه منظور گشت - و میریحیی خان بهادر و خواجه عبد الباقی خان برادر خان مشار الیه مصدر تردیدات نمایان گشته گل فدویت از شاخسار عقیدت نهادی چید -

و پیش قدمی نموده مورچه را پائین برج قلعه مستحکم ساخت - از تقدیم چنیس خدمت مورد الطاف و اعطاف خاقانی گردیدند - بهادر علیخان بهادر چوهر جلادت و شجاعت بر روی کار آورده تلاشیان مردانه نموده نزدیک دیوار قلعه آنچنان رسید - که کار به دست و گریبان کشید - و تزلزل در ارکان ثبات و قرار مخالفان افتاد - همراهیان خان سپه سالار محمد قلیخان بهادر تا بخندق بکومک بهادر علیخان بهادر پوداختند - و تفرقه عظیم در دلهای مردم آن سرکش لئیم انداختند - از تائیدات ایزدی از صدمه صابب لشکر ظفر پیکر و از هراس مهابت شهنشاه فلک فر راجه رام نراین آنقدر مغلوب اضطرار گشت - که عرضی خود مشتمل بر عجز و انكسار و پشیدمانی و ندامت ازین حرکت که مآل آن بادبار بود - ارسال داشت - و عفو جرایم و تقصیرات از بارگاه جهانگانی درخواست کرد - و به تزویر میخواست که دفع الوقت نماید - چون ضمیر آگینه تزویر - جهان داور جهانگیر - انعکاس پذیر صور غیبی - و نقوش الہامات لا ربی است - بمرکوز خاطر آن کافر نعمت ملهم گشته بربان قدسی ترجمان بمیر شوف الدین خان که از طرفش معه عرضی باستیلام عتبه خلافت مشرف شده بود - ارشاد گشت - که اگر مععرض آن قیره روزگار فروغ دستی دارد - و مقرون بدروغ و مکر و تزویر نیست - همین زمان بر درگاه آسمان جا دست بسته حاضر شود که عفو جرایم او فرموده خواهد شد * * شعر *

این درگه ما درگه نومیدی نیست * صد بار اگر تویه شکستی باز آ
و الا از دست برد بهادران لشکر گیتی ستان آنچنان خواهد شد - که فام و ذشان خود را نخواهد یافت - بالجمله از خوف و هراس برش تبع رسم دلان رزم آزما آن گروه ضلالت پژوه آنقدر بستوه آمدہ بودند - که در دریای ناپیدا کنار حیرت مستغرق گشته چنگل تدبیر بدامن فکرهای باطل

خود میزند - و امریکه باعث صلاح و رفاه و برآمد کار توان کرد . دست
نمیداد - قریب بود که آن باطل سیزمان گم کوده رای گیریان شده و هزینت
را غنیمت شمرده بی منت کوشش قلعه را بتصرف اولیای دولت
گذارند - لکن از کجباری فلک ناساز چه رقم سازد - که طرف شعبدة بازی
نموده و بوعجب نیرنگسازی بکار برده که حیرت افزای دیده و زان عبرت
گزین است - شرح این مقال و تفصیل این اعمال بروی نمط است .
که چون عده اوایلین دولت شجاع الدله ابو المنصور خان بهادر بسیب
اغوای بعضی کوتاه اندیشان که خاطر نشانش ساخته بودند - به یقین بخطاطر
آورد - که خان سپه سالار در اندک روزگار بنابر این که کمر فدویت و عقیدت
شماری بر جان سپاری به تمثیلت امور خداوند نعمت محکم بشد - و این
معنی موجب بلند پایگی و هرج جاه و حشمت او تواند بود .
و آذیزشای مردانه و داروگیر رستمانه که درینولا باعده ای دولت قاهره نموده
و میلمايد - و ازین دولت خواهی و نیکو بندگی موره الطاف بیکران
و مشمول اعطاف بی پایان خسرو جهان گشته تفوق از همگنان خواهد برد .
و کوس غرور مکنت و مزید قرب ولی نعمت درین اطراف خواهد زد .
و این معنی را موجب اختلال ملک بل زوال دولت خود اندیشیده رگ
نفسانیت و همچشمی که داشت بحرکت آمد - و قدم جراحت به پرخاش
جوئی بلاحظه نافرمانی خداوند نعمت پیش نهاد . و از منزل و ملایی
خود گوچیده بسرعت تمامتر در بلده آباد که جای استقامات و مسکن
ناموس خان سپه سالار محمد قلیخان بهادر بود - یکایک و ناگهان داخل
گشت - چون قلعه بلده مذکور از قلاع حصینه این ممالک وسیعه هندوستان
است - و مرزا نجف خان بهادر در آنوقت از جانب آن گوهر معحیط
شجاعت و شهامت به نگاهبانی و حراست قلعه مذکور مأمور بود - و نیز

بخان سپه سالار قرابت قریبه هم داشت - بنابر پاس ناموس و نام و ننگ
لوس باوجود عدم اسباب آلات حرب و پیکار و قلت سپاه و کثرت اعد
همت بمقامت طرف ثانی برگماشت - و کمر کارزار بر میان از دل
و جان چست بست - و مانند شیر زیان و پیل دمان از وفور موران
ناند پیشیده و کثرت اهل طغیان فترسیده از آلات حرب مانند توپ و تفنگ
هر قدر و هرچه موجود داشت بر بروج قلعه چید - و مستعد کارزار گردید -
شجاع الدله بهادر چون دید - و بمیزان عقل سنجید - که از آتش افروزی یعنی
هذاکه آرایی توپ و تفنگ اندازی بر قلعه عالمی ته و بالا خواهد شد -
و فتنه عظیمی در شهر و بحال سکنه آن بلده بپرا و تاراج و غارت
عاید آنها خواهد گشت - این اراده ذاتوب خود را باز داشت - و لابه
و چالوسی و صاحم و مدارا اصلح احوال پنداشت - و بمرا نجف خان
بهادر بکمال تقد و مهیانی ظاهر ساخت - که این نیازمند درگاه خلائق
پناه احرام نعبد مخصوص و اراده آستانه بوس حضور ساطع النور دارد -
و میخواهد که بعد حصول این سعادت درین بورش با برادر عزیز از جان
خان سپه سالار محمد قلیخان بهادر شامل شده رفیق و یکدل باشم - و بموقفت
یکدیگر خدمت خداوند نعمت بچا آورده امیریکه بالفعل رو بکار است
کوسي نشین سازم - و از سکه حاسدان پر کمین و دشمنان از یسار و یمن
مفترض قابوی خود اند - عای الخصوص وزیر برگشته روزگار که از خاندان ما
عداوت قلبی دارد - و تخم بد سرشقی در زمین شوره زار دشمنی میکارد -
مدادا سر شورش بردارد - و دست تطاول دراز گرداند - و ازین خلل که
بدلها افتد - در عین کشش و کوشش پایی ثبات و قرار بلعزد - بفابر آن عقل
دور بین چنین تجویز میگماید - که قبایل و ناموس را در دامن امن این
حصن حصین بگذارم - و خود فارغ البال در حضور باشتعال مهمات خداوند

دنیا و دین پردازم - و نکد فدویست بممحک امتحان زنم - یا سر خود را درین
 مهم زیراقدام حضرت جهانگردانی در بازم - و یا همای فتح و ظفر را بدام اقبال
 خداوند گردون احتمام آورده مانند نگین نامی زیر این گندید زمرد فام
 برآرم - با تجمله باقسام تزییر و فسون دل نشین مرزا نجف خان بهادر
 قسمی ساخت - که آن صاف طینت از مقالات دولتخواهی حضور و اظهار
 عجز و انكسار که مهمان عزیزانم و پاس خاطر میزبانان لازم و رسم و آئین
 اسلام اهل دین است - و دغدغه و وسوسه را راه بخاطر ندهند - ظاهر را
 با باطن او منفعت تصور نموده عزم حرب موقف ساخت - تا اینکه روزی
 به بهانه سیر و تماشا آن سردار کثیر القدر دران قلعه دلکشا داخل شده
 نعل و اژون زده دست استیلا بمال و احمال و اثنال انداخت - و مرزا
 نجف خان بهادر را اسیر پنجه تزییر بلطایف الحیل گردانیده آدم آسا
 ازان چنت المارا بپرون ساخت - و از عدم مردم حرم سرای خان
 سپه سالار را با آنکه نسبت قرابت بنی عم و آبروی ناموس همدیگر واحد
 بود - نظر بند کرده دوست را از دشمن نشناخت * نظم *

نلک در پرده لعبت باز باشد * شب و روزش نظر در کار باشد
 نظر از ثابت و سیار بودار * بیک مؤکلن زدن برهمن زند کار
 کشد گرفنج عمری کس پی گفچ * بدبست غیر آید گنج بی رفع
 بمحنت بگذرد عمر گرامی * بود راحت دگر این تلخ کامی
 مشوغافل که این نراد دیرین * زند نقش دوشش بر تخته چندین
 نبرد از لعنتش کار کسی پیش * حساب عاقبت نگرفت از خوبیش
 ندارد غیر ازین افلاک کاری * که بر خاطر نهد اندیشه باری
 اگر کس شاد و گرفناک باشد * چو نرگس سربزیر خاک باشد
 بعد ارتکاب این کار در از ادب از راه پیش بینی عرضی خرد بصحابت

میر بهادر علی در حضور ساطع الفور ارسال داشته استعفای جرائم در خواست - هرگاه میر بهادر علی به بساط بوس مقدس فاییز گشت - و این سانحه بمسامع قدس مجتمع رسید - میر مذکور را همراه خواص حضور نزد خان سپه سالار ارسال فرمودند - خان مذکور از مطالعش^(۱) دست و پا گم کرد - و جان را از قالب باخت - چنانچه بست و دویم^(۲) ماه شعبان میر یعنی خان بهادر و خواجه عبد الباقی خان احوال کثیر الاختلال خان سپه سردار را بموقف عرض حضور فیض گنجور رسانیدند - که باستماع این سانحه حالتی به مرید که قالب را از جان تھی ساخته و تزلزل در قوای جسمانی بحدی راه یافته - قریب است که شمع حیات افسوده گردد - شنیدنها دین پناه باستماع این حالت بمقتضای عاطفت خسروانه در حضور طلب فرمودند - و از راه نواش و مراحم گستربی در آغوش عاطفت کشیده - بدلاسانی که مانع از خد شرح و بیان است نواختند - و بعواطف بی پایان غم زدا و تسلی بخش گودیده سرنیاز سردار مذکور را بر اوج فلک بر افراد ختند - با این همه تقدرات خاقانی از حمیت و غیرت خود بی تاب و بیقرار بود - و اعملا دل غم آلود او دمی مانند بسمل نمی آسود - و جناب قدسی مآب که هر لحظه بمواظظ دل پسند می افزودند از اختراق پاس ناموس همه نقش بر آب دانسته زیاده تر بیقرار می گردید - چون از حضور مخصوص شده بخاده خود رفت بصلاح عقل خوبش تجویز نمود - که رفتن خود پیش شجاع الدوله بهادر انسب است - و عنم خود مصمم برین معنی کرد - ازانجا که ذات قدسی صفات این برگردیده کاینات مظہر اتم الهی است - از مآل کار ملهم گشته از راه تفقد ذاتی

و رافت فطري خود بنفس نفس در خيمه آن عقيدت فرجام تشريف ارزاني فرموده منزل آن عبوديت گزين را رشك ماه و پرورن ساخته نور آگين نمودند - خان سعادت و عقيدت دستان باستقبال شناخته برکاب بوسی همایون سر فخر و مبارفات بارج آسمان بر افراشت - جناب تقدس انتساب در رغره نصایح آویزه گوش آن سعادت پیوند فرموده در سواري خاص بخصوصي سر بلند ساخته مراجعت بدولت خانه نمودند - و خان معزي الده را به مقام موچال رخصت ارزاني فرمودند - آن مضطرب الاحوال ارشادات نصایح حناب خاقاني را املا و مطلقا در گوش خود نگاه نداشته بسراسيمگي تمام از همان مقام گوچيده عازم الله آباد نزد شجاع الدوله بهادر شد - ازین حرکت بيوقت سلک جمعييت سپاه نصرت پذاء از هم گسيخت و انصرام اين مهم ازین سبب در تعويق بمنظور ظاهر پرستان در آمد - شهنشاه نيرونی لوا بمقتضاي صلاح وقت روز ديگر از کمال رافت و عاطفت دلي متوجه احوال عقيدت اشتمال شده از قدرم ميمانت لزوم منزل آن عبوديت منش را رشك فلك الافلاک از عزو شان فرمودند - مشار الده صندوقچه

تصاویر و كرسی فرنگي زرنگار و قلمدان میدنگار و آئينه حلبي که از نفایس اوزگار بود - پيشکش جناب اقدس نموده بمعدرت در ارشادات حضور مععرض داشت - حضرت بدريكت و اقبال چهارم ماه شعبان ملاحظه موچال فرموده دخل سرادق عز و اجلال شدند - پنجم ماه مذكور از بسکه تفرقه عظيم در جمعيتي که بهم وسيدة بود رو داد - سراجام اين مهم را موهوف بر وقت ديگر گذاشته بعمله پيشخانه حكم جهان مطاع برای معارضت شرف مدور یافت - درين روز موسى لاس فرنگي باستان بوس ناصيه سا گشت - و بعطار^(۱) نبمه آستين قامت امتحا بلند ساخت - و مير سيف الله

On the 3rd April, 1759,
M Law
meets Shah
Alam and
receives a
khil'at of ni-
mā-āstin (an
upper robe
with half
sleeves made
of gold and
silver tis-
sues). His
companions
Mir Saifullah
and 'Ibadul-
lah Beg re-
ceive khil'at
of turbans,
etc.

و عباد الله بیگ از همراهیان او به تسلیم و مجرای حضور سر افتخار
با راج فلک دار رسانیده بعطای دستار و جامه معمودی چکندرزی مجاهی

شدند - هفتم ماه مذکور مقام مهولی مضرب خیام گردون احتشام گشت -
On the 4th of April, 1759,
Shah 'Alam reaches Ma-hūlī, and on the 6th Par-tab Rai is appointed peshkār of the troops of Prince Jawānbakht.
On the 6th, Shah Alam takes the fort of Dāññi-nagar. On the 10th he reaches the banks of the Durgīvatī, after crossing the Sone and passing through Sah-in serawan.
Hijrī 1175 - هیجری ۱۱۷۵ میلادی در گاری از برپا شدن خیام رفیع مقام از زمین تا آسمان
و ازانجا لب دریایی درگارتی از برپا شدن خیام رفیع مقام از زمین تا آسمان
رسید - هیجری ۱۱۷۶ میلادی (۱) منزل کرم ناسا از نزول اجلال نزهت آگین گشت - و در
همین اثنا مردم رساله میریحی خان بهادر باهم خصوصت نموده متفرق
گشند - بست و پنجم (۲) خان سپه سالار محمد قلیخان بهادر از پیشگاه
خلافت و جهانبانی رخصت یافت - و زیان خود را نفع دانست - خسرو

رحمیم دل از راه مرحمت و عاطفت وقت رخصت و دداع از آب رحمت
چشم جهان بین را نمذک فرموده شفقت بر حال آن عقیدت اشتمال
مبدول داشتند - و بار دیگر ارشادات منضم نصایح و موعظت از راه
عاطفت از زیان وحی ترجمان بیان نمودند - و کلمات قدسی آیات که سرمایه
سود و بهبود آن عبودیت سمات بود ظاهر ساختند - که این حرکت از شما
که بوقوع میرسد آخرکار هیچ نتیجه بیک نیست - و بر چپلوسی و [بر] اقوال

کاذبه اعدام نمودن و مضطر باز رفتن بر خون خود کهر بستن است -
 نانی الحال فنگه عظیم رو خواهد داد - و نقده جان مفت رایگان
 خواهد رفت - ازانجا که تقدیر ایزدی دامن دل آن عقیدت مذل از پنجه
 ناکامی سخت گرفته بود نگذاشت - که این درر نصایح بادشاہ عاطفت
 پور حلقه بگوش او شود - بپای خود در کام فنهگ کام زد - و در بینه
 ناکامی قدم فراتر نهاد - بهر حال بعد طی مذازل و راه نوردي دشت کرت
 و مصیبت بمقامی که شجاع الدوله بهادر قیام داشت رسید - و بمقابلات
 یکدیگر فایز گشند - ازانجا که بهادر مذکور مرد پخته کار و دانای روزگار بود -
 سلوک ظاهری بسیار فموده و در اندک فرصت اسیر پنجه تزویر ساخته
 در بلکه لجه‌خوار رسیده محبوس و مقید ساخت - و محصلان سخت بر او
 تعین نمود - سلسله این وقایع در همین مقام گذاشته به بیان سوانح دیگر
 سمند تیز گام قلم را گرم جوان می‌سازد - که بعد برخاسته رفتن محمد
 تلیخان بهادر که مدار مهمام و سررشته امور حضور لامع النور بتدبیرات آن
 خیر سکال و دولت خواه بیمثال مربوط بود - خلل عظیم و فتوح جسمی در نظام
 سلک سپاه نصرت پناه راه یافت - اکثری از ظاهر بیگان که اختر ارادت
 و عقیدت ایمان^(۱) از فرع رسوخ بندگی روشنی نداشت - از رکاب دولت
 جدائی وزیدند و راه نا سعادتی پیمودند - و عذر الفت اوطان و محبت
 متعلقان پیش آوردند - و بسا دولت خواهان ارادت منش که وجود آنها از
 آب و گل عبدیت آستانه دولت سرشته بودند - این پست و بلند حرکات
 فلک بی مدار را اصلا بخاطر راه نداده زمین گیر عتبه سپهر مرتبه شدند -
 و چنگل بدامن دولت که در حقیقت عردة الوئی بوصول سعادات دنیا

و عقبی است زده مانند کوه از جا نجتییدند - غرّه ماه مبارک صیام خواجه On the 29th April, 1759, Colonel Clive sends Khwaja Khan and four others to Shah Alam with a nazr of 500 gold mohurs.

خیر الله خان فرستاده کونیل صاحب انگریز معه چهار کس بطواف کعبه دین مشرف گشته پانصد مهر از طرف صاحب مذکور در حضور پر نور بصیغه نذر گذرانیده بعطای خلعت فاخره قامت افتخار بلند ساختند -

چهاردهم لشکر فیروزی اثر از مقام صدر حرکت نمود - و بعد طی منازل

نوزدهم متصل مرازا پور نور گستر گردید - کالیخان اه سودار ذی شان

و با حشمت و وقار بود - بحصول سعادت ملازمت کیمیا خاصیت رسیده

بطعای جامه ملبوس خاص کسوت مبهاثات پوشید - و نیز یک راس

On the 28th May, the envoys of the English obtain an interview with Shah Alam.

اسپ عراقی نزد صبا رهقار از اصطبل بمشار الیه مرحومت گردید - غرّه شوال المکرم که روز عید سعید بود - عده های آستانه دولت نذر و پیشکش در حضور لامع النور گذرانیدند - و ولای صاحبان انگریز بموجب عرض

فیاض علیخان شرف قدموس حاصل نموده مطالب و مقاصد زبانی

مولان خود بدروه عرض رسانیدند - جواب معروضات آنها از زبان الهام ترجمان

On the 10th June, on Husamuddin Khan is conferred the title of Husamuddin Bahadur. He is appointed Procurator of Administration and Finance.

ارشد گردید - چهاردهم ماه مذکور حسام الدین خان و وجیه الدین خان برادر خان مسطور مخاطب بخطاب حسام الدوله بهادر نامور گردیده کامیاب مخدانی مهام ملکی و مالی شده فرق افتخار بارج فلک دوار رسانید - و معرفت نویت خان باریاب مجرما شده بپایه عزت رسید - و گوپال پنادت بعایت خلعت پنج پارچه سرمایه افتخار اندوخت - و از مرازا پور دویم (۱)

شهر ذی قعدہ لوای فیروزی سایه اجلال در لعل گنج انداخت - و بکوچهای

متواقر حوالی مفو گنج خیام فلک احتشام بربا گشت - بدزیغ بستم (۲) ماه

مذکور راجه اجیت سنگه برادر زاده و عمومی خود ببابوس اشرف سعادت reaches Lal-ganj and proceeds thence to Manuganj.

جارو افی اند وخت - یکهزار روپیه نقد و چند درست طلا و زنجیر فیل کوه
بیکرو و در سر اسپ زین لجام پیشش خدام کرام خدیو سپهر احترام نمود -
بنصب شش هزاری شش هزار سوار کامیاب و سرفراز دولت بندگی گشت -
و به رحمت خلعت شش پارچه و قبضه شمشیر زرگار و اسپ صرمنگ
صبا رفتار سرمایه عز وقار اند وخت - و نیز دیگر همراهیانش مشمول
مکرمت خسرو دریا دل بخلاع موافق مرتبه گوهر مراد بکف آوردند -
بست و پنجم^(۱) شهر صدر ریوان مکند پور از شعشعه رایات عالیات مانند
شاه خاک نور گستر گردید - و بعطای دستار بسته راجه اجیت سنگه فرق
عزت بر افراد خته همسر افسر نلک گشت - و از امواج بحر احسان و نواوش
جهود و بخشش جهان داور خانه زاد پرور مانند گهر آبروی نازه یافت - چون
حضرت عرش آشیانی جلال الدین اکبر بادشاہ دران سر زمین مینو آئین
که بکمال فضا و خوبی هوا دلکش است پرتو رزود افگنده سیروگاه مقرون
از
فرموده بودند - گیتی خدارند نیز تمیناً و نه کا تا انقضای موسم بر شکال
نزول اجلال مستحسن و پسندیده رای اصابت پیرا فرمودند - آن معموره
از بسکه بر سر کوه آباد است - در هر جانب چشمه های خوشگوار که یاد
از سلسیل و کوثر میدهند جاری - و سبزه زار و اشجار میوه دار که دا فلک
بر شاخسار او سر کشیده رشک افرای موسم بهاری است - نزهت فرزای
طبع همایون گشت - هر طرف سر قامدن خرامان - و هر سو نذاب لبان
گلها بد امان - تا چشم کار کند - چمن چمن گلها در ریاحین رنگارنگ شگفتنه -
و تا فکاه پرتو اند ازد - صحراء صحراء نهالان آن سر زمین بسان دلربیان نو خطان
سر بر کشیده - در وسته بازارش گلرویان دسته دسته پر در کانها نشسته -

بشوخي و طنازي بكار دلبري و داوري مانند طاق ابروي خوبان پيوسته -
 و جهان داور چندى بنابر ان که تعجب و كوفت قطع مفاز طاري احوال
 قدسي از نيرنگسازی فلك حيال و از گرداش ماه و سال بود - ميل خاطر
 مبارك باسايش نمودند - فضل الله خان بخشي و مير يحيى خان بهادر
 که از حسن بندگي جوهر فدویت بر روی کار آورده بودند - بعطاي گوشواره
 معزز گردیدند - غرگ ذبحجه از خيمه داخل عمارت شده آن قصر دلنشين
 را رشك خلد برين فرمودند - دهم ماه مذکور که روز عيد الفتح^(۱) بود -
 برای ادائی دوگاهه عيد بعيدگاه رونق بخش گردیده رسم قرياني بعد از
 ادائی نماز موافق حكم ريانی بجا آوردن - و فقرا و مساكين و ارباب استحقاق
 آنجها را مستغنى از جود و همت خود فرمودند - و بندۀ هاي درگاه
 آسمان جاه موافق مرتبه خود ها پيشکشهاي لايقه و نذر بحضور پر نور
 گذرانيده آداب تهنيت و مباركياد بتقديم رسانيدند - درين ايام چون بر صفحه
 خاطر الهام مناظر از شواهد و قرائين نقش نمکحرامي^(۲) نوبتخان که در
 يورش قلعه عظيم آباد آميريش باهل بغي داشت - و خفيف آن هندوى
 بيدين را بشورش و فساد مي انگيخت - نشست - از ينعمتي از طرف آن
 کوته انديش انحراف کلي بخاطر اقدس راه یافت - و چون هنوز مهمات
 عظيم پيش نهاد بود - بانديشه اينمعني که بودن اينچهين کسان که بظاهر
 از اوليائی دولت خود را مي نمایند - و در باطن معاندين پيوند ميدارند -
 در هر مهم موجب خللهاي عظيم است - و شرقليل برای خير كثير جايز
 است - بهتر آنست که وجود نابود او را از آب تبع در گذرانند - و اين خار
 را از گلشن آستانه دولت برويدند - بست و سیوم^(۳) ماه مذکور فتح عليخان

Fath Ali Khan is ordered to put to death Naubat Khan who had behaved treacherously during the previous siege of Patna.

موافق فومن قضا جریان مامور بقتل آن کافر نعمت گردید - و بمجرد صدور حکم معلى بپادش اعمال او را رسانید - بعد آن پنج اشرفی برآجه رام ناتهه حکم شد که برای تجهیز و تکفین آن سزاوار نفرین بدهد - و مدفون سازند - تا دیگران دیده غبوت بروکشایند - و آینده مصدر این چنین حرکت که موجب و خامت عاقبت است - هیچکس نگردد - بست و ششم^(۱) ملا مسطور قنبر علیخان وغیره پسرانش را در حضور طلب فرموده خلعت مائی مرحمت شد - و شش عدد دوپنه زرباف بوالده و ازراج متوفی تفضل گردید - و حسام الدین خان و وجیه الدین خان و حیات علیخان را که از اقربای او بودند - بغايت [دو پنجه ها] عزت و امتیاز یافتند - احمد علیخان برادر غلام علیخان که در بادیه خود کامی قدم گذاشته بعزم ذمکحراصی^(۲) تقصیر وار بود - گرفتار حلقه های زنجیر شده بر خرسوار تشهیر در تمام شهر راشکر کشت و از منصب و خدمت معزول و محبوس شد - و بعد ازان از سر قتل آن درگذشته از راه میرمت و احسان مخلصی داده مطلق العذل فرمودند *

تمہید شہید شدن حضرت عالمگیر ثانی و خانخانان پسر وزیر شہید اعتماد الدوله قغائی و زیر عهد آنحضرت از دست او

Martyrdom
of Emperor
Alamgir II
and of Khân
Khânân, the
son of Vizir
'Imâdû-d-
daula.

اگرچه تقدیرات لم یزلی از ابتدای عالم کون و فساد بهضمون جف القلم بما هو کاین بر آن رفتہ - که مشیت ازلی که وقوع آن در گرو وقت است بالضرور بعرصه ظهور رسد - لیکن از دست کسی که برآید اگر

حسناتست تاج سعادت برسیش نهند - و عند الله ماجور و عند الناس
 مشکور میگردد - و اگر مصدر اعمال زشت و قبیحه گشت خلعت شقاوت
 بر قامت او درزند - و بال و نکال دنیا و عقبی ^{که} عاید حال خسروان مآلش
 شود گرفتار سازند - و در دنیا ابد الاباد بپاداش اعمال محل فراوان فقرین خلائق
 گردانند - اعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیاست اعمالنا - شاهد این مقال
 این است که چون بار دویم شاه درانی بنابر اینکه وزیر سراپا توپر افواج
 دکهن را بسمت لاهور فرستاده در قلع و قمع بنیاد خود افتاده - و با قشون
 شاهی خلاف مرضی حضرت جهانگرانی پرخاش بیجا باراده فاسد که
 ملک بخشیده را باز ستاند بمهره ها داد - عزم دار الحلافة نمود - و با تقام
 اینکه قوم مذکور بی ادبی و بیباکی از شاهزاده تیمور شاه و سردار جهان خان
 بعمل آورده - نیز با نجیب الدوله بهادر میر بختی بمرضی حضور اقدس
 باعانت و امداد جنکونا سردار دکنهنیان آوریش و کارش نمود - و آخر الامر آن
 سردار با وتار را از دار الخلافه بدر کرد - و با اینهمه میخواست که فوج کشی
 بر ملک آن فدوی بارگاه والا بشمول توجه حضرت خاقان بطرف نجیب آباد
 بعمل آرد - کمر همت بست - و علاوه آن قبل ازین که خانخانان را بتزویر
 و دغا سید جمیل الدین خان و مهدی قلیخان که خان مذکور از قوم کشمیری
 و فتنه روگار بود - و ازین سبب بموافقت طیفت بد همدیگر مدار کارش
 شده برو فرستاد - و آن بیباکان خیره ناگهان و بی خبر در محلسرا که والده
 خانخانان و جده آن شقاوت نشان مستوره عصمت و مخدره عفت و طهارت
 نواب شعله پوری بیگم بودند - پاس ناموس نکرده پیغمبابا و بی تحاشا
 اندرون آمدند - و آن بیگناه را کشیده و همراه خود آورده بمحجب گفته او
 در قلعه دولت خانه بادشاهی محبوس ساختند - و آن ناعاقبت اندیش
 دست ظلم و تعدی بمال و عرض رعایا دراز ساخته کافه عباد الله را از جور

بی نهایت خود بجان آورد و رنجانید - و دکهندیان را که از قدیم غنیم لئهم مشهور و معروف اند برانگیر به خرابی و ویرانی ملک کرده بهرسو میدوانید - و باین دست آویز آن شور انگلیز از خزانه عامره بادشاهی مبلغهای خطیبر و از کارخانجات اجناس پدست آورده باخوان الشیاطین میداد - و برفاه آن معاندین صرف میکرد - و فرقجات سپاه بادشاهی را از غایت تکبر و بیدانشی و حق ناسپاسی بالکل برهم کرد - تا اینکه کار بجانی رسید که تمام اساسه^(۱) دولت خانه که خواقین گیتی ستان و بادشاهان گردون توان بسعي و تلاش مردمی و مسدانگی در مدت ها اندوخته و یادگار خود گذاشته بودند - یکسر برباد داد - چون تمام کارخانجات را جاروب داد و هیچ درانها نماند - نظر بوم اثر خود بکندن سقف دیوان خاص که از نقره بنا کرده^(۲) اعلی حضرت شاهجهان بادشاہ از ابتدای ترتیب قلعه مبارک بود اندوخت - چنانچه چند تخته ها ازان سقف برکند - و بر تمام آن همت گماشت - و جواهر زواهر پوشان خاص که بی نظیر و بی عدیل در محل معلی بتحول عهده داران بود بطلب آن دندان حرص تیز کرد - و پرده نمکحرامي^(۳) بر چشم خود انداخت - و بیغام ارسال آن بحضور بمنفعت و سماجت فرستاد - چنانچه طوعاً و کوها گرفت - آنچه گرفت و متصرف بحسبت تعذی شد - و چندین وجوهه دیگر که نگارش آن باعث ملال خاطر و گنجایش در دفاتر نمی توان شد - قلم انداز نموده بارقام وقایع حضور ساطع النور می پردازد - که هرگاه آن ناهنگهار مصدر این حرکتهای دور از کار گردید - و بسامع قدس مجتمع حضوت قدر قدرت رسید - روی درهم کشیدند - و مصالح طلبی ها که میکرد قرین اجابت نگشت - آن خود غرض مغدر از دانش دور بعضی مکانیب و مراسلات که برای شفتشا

از حضور پر نور برخلاف مدعی و مقصود آن خود کام زیب ارقام یافته بود
بران مطلع شد - و آگاهی یافت - همین معذی را دست آویز فتنه انگیزی
و بد اندیشی نسبت بهخافان زمان ساخت - و تخم عدالت در مزرع دل

سراسر شلتارت خود کاشت - و سر رشته عبودیت از دست داد - و پرده
کورنگی بر چشم انداخت - و حقوق ولی نعمت نشناخت -

Circumstances of
the associa-
tion of Alam-
gir II: Mehdi
Quli Khan
and Balaibash
Khan were
appointed by
the Vizir to
murder the
Emperor.

مهدي قليخان ضلالت نشان و بالا باشخان شلتارت دودمان را بهجهت
بداندیشی خسرو زمان يعني حضرت عالمگير را بدريجه شهادت رسانيدن
تعين و مقرر ساخت - و خود مصالحتاً کوچيده آنطرف درباری جمن

وخت ادار انداخت - و نيز خصیاء الدوله سعد الدین خان بهادر
میوسامانرا به بهانه پیش خود طلبیده نگاهداشت - تا بیمانع این امر شنیع
سر انجام پذیرد - آن هردو دد خصلت شوم طلعت کمر برخون شهنشاه
بیگناه بستند - و بحضور پر نور باریاب مجرما شده اخبار آمدن درویشان

را ولایت و احراز ملاقات حضرت ظل الله با آن تقليید منتشر بتایبر حصول
فیض باطنی واستمداد از ایشان با نوع حیله سازی جناب آنحضرت را
ترغیب نمودند - هرچند بر آئینه خاطر آنجناب اظهار آن هردو رویا
صفت که خالی از کدریت سخن سازی اینها نبود - انعکاس پذیر شد -
و باهمال و گذاشتن بر وقت دیگر ارشاد گردید - لیکن آتینه معروف‌شد اشتفت

که مقربن باجابت گردید - چار و ناچار بتاریخ هفتم ربیع الثانی سوار نموده
عنان عزیمت آنشهریار بطرف [کوله فیروزی]^۱ مسجدی بغا کرده فیروز شاه
در آن راقع و آن سرهنگان غدار را در آنجا نشانیده بودند - معطوف
گردانیدند - آنجناب تشریف فرما شده با آنها که درویشان قرارداده
بویند - ملاقات کردند - و بعد ملاقات برای مراجعت بدولت خانه برخاسته
بویند که بضرب پیش قبض ده در پهلو زند و کارگر اومناد - طایر روح آن
دارvishes had lately come there.

On the 7th
Rabi'u'l
Awwal (28th
November
1750) Alam-
gir II was in-
duced to go
to Golafirzi
by the Vizir's
people, who
made out
that certain
darvishes had
lately come
there.

همای سدره آشیان پرواز نمود - و آن بیرحمان جلال سیرت از بغض و عداوت
نهش پاک و پاکیزه آن شهادت نصیب را از کرسی انعمارت پائین انداختند
و شقاوت دین و دنیا برای خود اندوختند - اوزبکان دست غارت بر اسبابیمه
در سواری موجود بود دراز کردند - و انواع بد حرکتی ها بمردمیکه در رکاب
حاضر بودند بعمل آوردند - مفتقم حقيقی بجزئی اعمال شفیعه آنها در
عداب شدید بدار عقبی گرفتار سازد - و بدرک اسفل جهنم پایدار دارد -
از وقوع این سانحه عالمی دست تاسف گزید - و صدای واولا از زمینیان
بگوش آسمانیان رسید *

* نظم *

درین ماتم که عالمگیر افتاد * بخاک از ضعف صبح پیر افتاد
بگوین کرد در این سوگواری * افق خون شفق از دیده چاری
نسیم صبح خاک اشاند برسر * که میل دخمه دارد مهر انور
برآمد از دل زاری چوفرید * که بر خورشید محشر رفت بیداد
طلوع صبح از مهر آتش افروخت * سپاند اختران در مجهمش سوخت
خم پرنیل از ماتم جهانست * کیسود از غم قبای آسمان است
کدام اختر بر افسر سخت افتاد * بتدخته کار شه از تخت افتاد
دیغنا نیز اعظم کجا رفته * تهی جامیست دنیا چم کجا رفت
ظلم اشتاد گردون را دگر کار * بکسر عدل کسری شد روادر
زمانه باز بقیاد بد افگند * بدست جهل کار بخورد افگند
گریبان توقع زد طرب چاک * ز خون عیش ترشید دامن خاک
چو شد از مرگ آنشه مه و غمناک * کلاه از فگند از آنکه برخاک
بعد این سانحه هوش ربا و واقعه جانفرسا ناگهان صبحی خبر شهادت
خانخانان مظلوم مرحوم نیز اشتهر یافت - چه آن خونریزان بی دین
و ضلالت کیشان بد آین که اخوان الشیاطین بودند - بعد اتمام این مهم

شمشیر کین بوسر آن مرحوم علم کردند - و بجهنم فدویت و حقیقت نهادی
که بمقتضای خانه زادی در جناب شہنشاه عرش بارگاه داشت - و د
نفس الامر نزدیک خدامی بی همتا و خلائق آن ایزد یکتا از بزرگترین
ثواب ها بود - ازین محفلت که دنیا در گذرانیدند - و بعد از خفا کردن
کارش تمام کردند *

در آمد خروش از زمین و زمان * دگرگونه شد گردش آسمان
غباری شد از خاک قیره بلند * که چشم مه و مهر گردید بقد
سحاب آنقدر آب از دیده ریخت * که دریا بصمرا ز سیلش گریخت
اجل منفعل گشت از آن خطای که فگذاشت رای صوابش بجای
مالای که کس زان ندارد نفور * اثر کود در مرغ و ماشی و مسور
منداد از نظر آن در روزان چراغ * که چون اللہ خوارشید اران داشت داغ
بعدتر نظر کن ازین سنگلاخ * شررنگ چشم است و دستش فراخ
بود همچنین اعتبار جهان * نگنجد بوهم و قیاس و گمان
حریفان طالع درین نزمه‌گاه * چراغ سعادت فرزند کاه
گهی قیره ایام از بخت داغ * چو پروانه افتاد بپای چراغ

مدت فرمادروائی و حکم رانی حضرت عرش مغل عالمگیر ثانی بور الله
of Alamgir
مرقدة پنج سال و چند ماه بود - القصه وزیر بی تدبیر رمیده بخت بعد
انصرام این کار از دانش و دین دور بمقتضای رای ناقص خود تمیت تاج
Accession of Muhi-ul-Millat, son of Muhi'-us sunnat, with the title of Shah Jahān.
و تخت و فرمان روانی بقام معنی الملک پسر محی السنۃ که از نبایر
محمد کام بخش پسر حضرت خلد مکان بود - بست - و به خطاب شاهجهان
نامرد گردانید - و این قبای سلطنت ده بر بالایش نازیبا بود - بمقراض
Attack of the Vizir on Najibabad
طبع قطع و بریده از راه عداد و فساد دوخت - و اسم بادشاهت بنام آن
resistance of Najibud-daulah. محبوب مایوس مقرر ساخت - و خود با فوج و حشم برای معاونت

جنکو معه پیش خیمه شاه نو که شاهی او بلقب گدایان توان گفت -
 بر آورده متوجه اطراف نجیب آباد گشت - دکهفیان بدسگال از پشت
 گرمی آن بد مآل بر سر نجیب الدوله یورشی کردند - و آن شیر شرزا
 میدان شجاعت بكمال استقلال واستقامت از شورش آنقوم و از کترت
 آنها مانند کوه از جا نرفت - و به نیروی همت و قوت بازوی شهامت
 قدم استواری و پایداری مستحکم ساخته برای دفع کفره فجره سینه سپر
 و مقابل گشت - و نبردهای دلیرانه نموده دمار از دشمنان دین برآورد -
 بالجهمه نجیب الدوله بهادر بعد کارزارها که بتائید الهی قدمش پس
 نیقاد - نظر بر قلت فوج خود و کثرت اعدا مصلحت وقت چنان دانست
 که در سرگردان مورچال قایم کرده بجنگ توپخانه باید چندگید - چنانچه کار
 بمحاصره کشید - و غلبه کفار روز افزون میکردید - الحال سررشته این مقال
 همین جا گذاشته احوال خجسته مآل خدیو مؤبد افضل ایزد متعال
 در سلک تقریر میکشد *

آغاز داستان فرخ عنوان جلوس فرمودن Coronation of Shah Alam II.

شیخشاه عالم و عالمیان بادشاهه دین پرور

حضرت شاه عالم بهادر خلد الله

ملکه و سلطنته

چون پیش از توقع این سانحه که آن کورتمک به بندگان حضورت
 عرش متول طاب الله ثراه مصدر بی ادبی شده برای خود وبال دنیا
 و عذاب و عقوبت عقبی اندوخت - و بمقتضای نفس شوم امارة خرم
 سعادت از برق شقارت ابدی و ازلی سوت - بمسامع قدسی رسیده بود

که هنوز هم آن گمراوه تیره روز با وصف چنین حرکتها که موجب دیرانی
عالی و خرابی امور سلطنت بعمل آورده پیوسته در صدد آنست که بالکلیه
انتظام خلافت برهم خورد و ارکان دین و دولت از پا افتاد - لاجرم همت
بلند بادشاہ ارجمند بار دیگر مصروف معرکه آرائی به تسخیر عظیم آباد
گشت - تا بران مملکت تصرف یافته مکافات عمل هر تیره رای سرکش
بوقوع آید - و پنجه غفلت از گوش هوش آنها برآید - از مقام ریوان مکنده پور
نهضت رایات عالیات با آنسومت گردید * و در باب حاضر شدن باعانت
نجیب الدوله بهادر که دولت خواه واقعی ایندولت ابد قرین و از ابتدا
با استحکام امور خلافت بدل و جان مصروف گشته بود - بضمون اینکه چون

Shāh 'Alam starts a second time from Riwān Mukundpur in order to besiege Patna.

Shāh 'Alam writes to Shujā'u-d-daulah and to Najibu-d-daulah, asking them to put a check on the rapacious raids of the troops of the Deccan.

افواج دکھن باین دولت خواه آویزش و کاوش نموده کاربرو تنگ ساخته
اند - و استیصال اینها لازم همت والا نهمت ما بدولت است - با تفاق
خود این کفره اهل بغي و طغیان را ازین مملکت اخراج باید کرد -
و برای شجاع الدوله بهادر منشور لامع النور عز امداد ریافت - که خود را
بسرعت تمامتر در آنجا رسانند و اهل طغیانرا بدر سازند - و علی هذالقياس

بنام دیگر سوداران افغانه مثل حافظ الملک حافظ رحمت خان و احمد خان
بهادر حسب الحکم [و] مناشیر مبني بر تقييد و تاكيد بر^(۱) شمول آنها زيب
ارقام یافت - که از قرب و جوار افواج دریا امواج فراهم آورده در استیصال
این قوم که دایر و سایر این مملکت شده اند - قدم همت و جرأت پیش
گذارند - و توقف و تساهل درین امر چايز فداشته مستعد جنگ و پیکار
شوند - و برای شاه جمیلا احمد شاه درانی نامه بتمهید قواعد خلت
و وداد و استمداد و استعانت در امور دین متنین که کفره فجوره بغلیه دست

Letter of Shāh 'Alam to Ahmad Shāh Dur-rānī.

یافته اند - و پشت گرمی مسلمین و کمر بستن بر جهاد که بر جمیع اهل اسلام واجب خصوصاً بر ذمه سلاطین که بادشاہ دین و امیر معمنین اند

بیشتر لازم بلکه فرض است رقم پذیر گشت - چنانچه شجاع الدوله بهادر In accordance with Shāh 'Alam's injunction Shujāu-d- daulah goes to meet Na- jibū-d-dau- lah and puts down the re- fractory troops of the Deccan, who are comple- ly routed.

مطابق فرمان قضا توامان معه لشکر جرار برسم یلغار روان گشت - و در کماش - چنانچه آن بوم خصلتان که باطراف و جوانب منتشر برای تاخت و تاراج بودند - و گرد و نواح را بیدهراخ و دیران می کردند یکبارگی بر آنها افواج بهادر موصوف حمله آورده و زیر تبع بیدریغ کشیده بسیاری را

بجهنم واصل کردند - و دست قاراج و غارت آنها را کوتاه ساختند - ازین معنی رعب و هراس در دل آنها راه یافت - و جای گریز ندیده یکسر هجوم

آورده شورش عظیم از هر چار سو ازداختند - و بجنگ تیر و تفنگ چندین بار کوششهای بلیغ و آویزهای شدید نمودند - لکن هر بار در مباربه

کمی از پیشستیهای افواج اسلام ازان قوم بیدین بظهور میرسید - و بسیاری کشته میشدند - و هر همه رو بغار می آورند ^{*} روزیکه لشکر ظفر اثر بهادر

موصوف قریب سفرگر که امیر الامر انجیب الدوله برای حفاظت خود

مرقب ساخته بود اراده اقامت داشت - آنقوم ملاعین بر خلاف گذشته که جنگ گریز میجنگیدند - و بعد زد و خورد بهادران لشکر اسلام گریز اختیار

میکردند - پای استقامات محکم و استوار داشته صفت آرا شدند - و بكماله

دلیری و دلاری از اطراف غلغله انداخته تا وسیع امکان و مقدور خود حمله

آور گشتند * مبارزان اسلام و بهادران فیروزی اعلام تبع انتقام کشیده کارزار وستمانه کردند - و در نخوت شجاعت از دماغ مقهوران آنچهان برآوردن -

که عار فوار لچار اختیار نمودند - و آن سر زمین از خار وجود آن گروه بیدین پاک گردید - و فرودگاه لشکر اسلام بمقامی که دایرہ دولت جناب خدیبو گیتی پناه بود و امیر الامرها قیام داشت - بفسر و احتشام گشت *

وزیر العمالک و امیر الامرها باهم ملاقی شدند - و باهم بساط عیش و نشاط

چیده مجلس یکجهتی ها و اتحاد آراستند - و هر دو کس یکدل شده برای

انهدام بذیاد کفر بحضور شاه عرایض خودها نوشتنند * دران ایام قشون

Route of Dat-tāji Tappal.

گیتی کشای شاهی از دریای ائک عبور نموده صاحبان دستاجی پیل را که به محاصره چهون مشغول و از طرف دکهندیان بصوبه داری پنجاب مامور بود - پارمال کرده و قرین مذلت و ادبیار ساخته اراده بندویست آنصلع داشت -

که در همان اثنا نوشتجات این هردو عمده از نظر گذشتند - بادشاہ بحمایت اسلام مجاهدان دین را حکم فرمود که کمر بدفع قوم بیدین بسته و از بحر

ذخار پیاد و ستاج گذشته پاشنه کوب بحوالی شهرند رسند - و فوج چپار شاهی که آثار فتوحات غیبی بود - الوی عزیمت بصوب نجیب آباد

افرازند * جنکو خلاالت کیش بدریافت این خبر قرین رعب و هراس گشته دست از محاصره کشید - و هرچند خواست که سد راه افواج بصر

امواج گردد و تدبیری بر انگیزد که متفق همدمیگر نشوند - لیکن غریق دریای ناکامی گشته بساحل مرواد نرسید - و از تلاطم افواج تاب استقامت

نیاورده بهزیمت راه فرار غنیمت دانست * هرگاه آن سر زمین از خار وجود آن نایاکان پاک گشت - و نجیب الدوله بهادر را هم فراغ خاطر بهم

Shuja'u-d-daulah proceeds to Lucknow and punishes certain rebels.

رسید - شجاع الدوله بهادر بنابر اینکه در بلده لکھنو بعضی زمینداران که سربشورش بلند ساخته بودند و تنبيه آنها از جمله اهم مطالب بود

از امیر الامرها مرخص گشته بسرعت روانه لکھنو شده بندویست (۱) آنصلع

پرداخت * الکون اخبار حضور لامع الذور با ظهار میرساند - که چون الیه
 عز و جاه با هتوار آمده خیمه مختصراً که متصل عیدگاه نصب شده بود
 بیست و هفتم ماه محرم الحرام جناب گردن احتشام داخل شدند -
 مصطفیٰ مرزا راجه [را] در خدمت فیض موهبت امام شاه - که در پیش
 شاه ^{Shāh} احباب باطن بیدار دل خدا آگاه بود - فردی بدستخط خاص مزین
 فرموده پنج دیه بطريق ذر الله از مضانات صوبه الله آباد برای مصارف
 در پیشان خدمه آن حقایق و معارف آگاه و تیاری مسجد و چاه و نقارخانه
 نقره و بنای مهمان سرا مقرر فرموده فرستادند - و استمداد همت در امور
 سرانجام مملکت و حصول فتح و نصرت استدعان نمودند - و ازانجا بفال نیک
 با نصرام مقاصد و مطالب آگاهی یافتدند - و مرشد مقهوری اعدا و استحکام
 بنیان شاه ^{Shāh} Alam meets Rānāji and Sivājī.
 متوجه به تسخیر عظیم آباد شدند - هفدهم صفر المظفر راناجی
 و شیواجی قوم مرشد نواساطت بهادر علیخان بسعادت قدیمیوس رسیده
 باعطفت خسروانی سرفراز دولت بقدگی شدند - و الله داد و منسا رام
 از طرف کامگار خان که یکی از زمینداران عمدۀ مرشد آباد است -
 ناصیه سای بارگاه عرش اشتباه بوساطت مدار الدوله بهادر گشتدند -
 و رسوخ عقیدت و صدق ارادت خان مذکور زبانی خودها هرفن حضور
 فیض گنجور نمودند - و بانتظار عاطفت منظور شدند - و مرزا حسین خان
 نه سردار عمدۀ قوم مغل است - بتعظیم بارگاه خلائق پناه شناخته در همین
 ماه جبهه سای بسجادات عبودیت و مرزا خان و آقا سید شد - و بعطای
 جامه ملبوس خاص لباس مفاخرت پوشید - و از طرف راجه اجیت سنگه
 چندین دست خلاع زر اندرود مکلف و دیگر اقمشة نفیسه برسم پیشکش

از نظر خورشید اثر گذشت - ازانجمله چند پارچه از راه نوازش بمدار الدوله بهادر و ممتاز الدوله بهادر عطا گشت - و معزوفت راجه اجیت سنگه

راجه پهلاں سنگه ساکن اوچهرا و چکروپ سنگه و سرب سکهه و گوپال سنگه
باریاب ماجرا شده شرف ملازمت اشرف دریافتند - و از اخبار نجیب آباد زبانی راو چگیت راو که وکیل نجیب الدوله بهادر بوده - بعرض اقدس رسید - که جنکو ادب اشعار از بخت برگشته خوش عازم دار الخلافة

شاهجهان آباد صانها اللہ تعالیٰ عن الفتنة و الفساد گشتند - و فوج درانی و نیز فوج امیر الامرا بهادر بتعاقب آن رمیده بخت رفته اند * پنجم ماه ربیع الاول پیشخانه همایون از مقام بوژبا روانه گشته در موضع کهرکهری

سر اوج بگردون کشید - و راجه سنگهوناته و عادل خان و حاجی محمد باستانیوسی فایز گردیدند - رحیم خان در ضرب بندوق به پیشگاه جهانداني پیشکش ساخت - و مورد عنایت گشت - و بعطای خلعت بلند پایه گردید * ششم ماه مژدور مقام حسین گنج فدری عقیدت مأثر رضا قلیخان بهادر که خلوص ارادت و اعتقاد نسبت بندگان خدیو جهان سومایه افزایش قدر و منزلت خود ساخته - و ازین معنی در باطن فیض مواطن جذاب حضرت خاقان براستی و درستی جا ساخته - و بنظر مرحمت و احسان منظور بوده بلازمت والا کامیاب گشت - و بعنایت یکراس اسمپ از

حضور اقدس سر عزت تا آسمان بلند ساخت * بیست و یکم از طلوع رایات خورشید آیات مقام موزا پور نورانی گشت - و ازانجا مقام او قال نزول سعادت و اجلال گشت - و رحیم خان بعطای قبضه شمشیر افتخار اندوز گردید * بیست و سوم حوالی چنار گده نور آگین از طلوع ماهچه الیه فیروزی گشت - و از آنمقام سرای مغل از پرتو رایات جهانکشا رونق پذیر شد * بیست و پنجم ماه مذکور سرآمد ارکین دولت عظمی

Shāh 'Ālam
is apprized
by Jagatrāo,
agent of
Najib-u-d-
daulah, of
Jankū's
plans for
marching
against
Delhi.
Itinerary of
Shāh 'Ālam
continued.
He reaches
Khar-Khari
on October
15th, 1760.

On the 31st
October,
1760, he
reaches
Mirzapur.

عده خوانین خلافت کبری فدوی عقیدت و ارادت مظاہر زین العابدین
 خان بهادر که جبین عبودیت تزئین او از نقوش فدویت روش بود -
 معرفت منیر الدوّله بهادر کامیاب دولت قدمبوس گشته بمواهب سلطانی
 مفخر و مباھی گشت - در همین آوان اکثر مردم باستانه دولت رسیده
 سرفراز دولت بندگی شدند - چنانچه میر احمدی خان خلف نواب
 جان نثار خان مرحوم تغایی این کمترین درگاه والا معرفت فضل الله خان
 بخشی و شمشیر خان بموجب عرض نواز خان و کالیخان و جواهر علیخان
 و عشوت خواجه سرایان و میر احسن الله و احمد بیگ و کریم خان و محمد
 تقی خان و سیدحانخان و اسد علی بیگ و کمال خان و دیا سنگه و یحیی
 سنگه و سوبه سنگه و عظیم الدین خان پسر دویم جان نثار خان مذکور
 و لجهمن سنگه و شیعی شهاب و اکبر علیخان و امر سنگه و خواجه مجدد الدین
 و چندر سین و اوکرسین و رای هنسی راج پیشکار بخشیگری و زبردست خان
 و شیعی محبوب علی و سید شکر الله و میر فیاض معرفت بهروز خان عرف
 بهادر علی خان وغیره شرف آستانه بوس دریافتند - و موافق مرتبه خودها
 نذر گذرانیده بعلایات تبرک سرفراز شدند - و درینولا اجناسی که بابت
 تاخت و تاراج سندر شاه که محموله اربادها بر آستان دولت آمدند بود -
 بغازان نصرت نشان تقسیم گشت - و در رفاه سپاه دست جود و همت
 کشادند - و همدرین زمان محمد اشرف فوستاده کامگار خان مبنی بسجود
 درگاه خواقین پناه جبین نیاز سوده عرضداشت خان مذکور در حضور
 ساطع النور گذرانید - و بعطای بالا بند سر بلند گشت - و گفتارام بخدمت
 پیشکاری بیوقات والا مورد عایت شد * بیست و نهم لب دریای کرم
 ناسه از نزول موکب اقبال رشک افزای باغ و بهار گردید - و درین مقام
 سوانح بنگاله من و عن بعرض همایون رسید - بتاریخ سوم ربیع الثانی لب

On the 4th November,
1760, he meets Zaynul-'Abidin Khan.

He defeats Sundar Shah and the latter's effects are distributed amongst the victorious Moslems.

On the 8th November,
1760, Shah Alam reaches the banks of the Karamnāsah; on the 12th, he advances as far as the banks of the Durgavatī; on the 25th, he reaches Sah-

دریایی در گارتی مضرب خیام گردن احتشام گشت - شانزدهم نهضت رایات
 sarâlün ; on the 28th, he encamps before the tomb of Chandan Shahid ; on the 8th December, he crosses the river Sohan and reaches Khanauli.
 بطرف سهسرالون بعمل آمد - نوزدهم مقام متصل درگاه فیض بار چفدن
 شهید شد - و زیارت آن بقعه فرموده بدل و بخشش محتاجین را مستغثی
 ساختند - بیست و نهم از لب دریایی سوهن عبور لشکر ظفر اثر شده متصل
 موضع کهنهولی بدولت و اقبال نرزل اجلال فرمودند *

وقایع جلوس فرمودن حضرت خافان پادشاه زمین
 و زمان مورد عنایت یزدان خلیفه خاتم
 پیغمبران والا دودمان خلافت کبریا وارث
 سلطنت عظمی حق شناس عدالت گستر
 آیه رحمت دادار اکبر نور افزایی
 ساحت جهان فروغ بخشش عالم
 کن فیکان براورنگ فرمان روانی
 درین اوان میمنت اقتیران
 و دیگر سوانح و روداد
 متعلق آن

چون ابروی هلال شهر جمادی الاول از مطلع سعادت بلند گشت و قدم
 Coronation of Shah Alam. مسیرت المزم اینماه سعید که بسان ماه عید بهزاران سور و شادمانی بدوات

خواهان این آستانه فیض نشانه بفراران خجستگی و بهروزی جلوه نمود
 غرّه ماه مذکور اخبار دارالخلافه از بد حرکتی وزیر که نسبت بعثت غفران
 مآب حضرت عرش منزل طاب الله چنانچه ذکر شد بمسامع عالیه خدیو
 گیانی ستان رسید خاطر اقدس قرین ملال و غم گشته سر رشته صبر و سکون
 از دست دادند جزء و فرع و اندوه بسیار نموده یکدو روز ازین سانحه
 چانفرسا نمی نیاسودند - از آنجا که از تقدیر هیچ کس را گریز نیست و حیات
 جاردنی باحدی از نوع بشر نداده اند امرايان دولت خواهان بساط قدس
 مذلت معروض داشتند که اگرچه این واقعه هایله ملال افزای خاطر اقدس
 است لیکن حکمت بالغه ازی چنین مقتضی بود که اورنگ خلافت
 و جهاندانی از پایپوسی چنین برگزیده درگاه صمدیت که گردون دوار چندین
 چرخ بوای همین کار زده شرافت پذیر گرد و دراهم و دنانیر و نقره از فیض
 سکه اسم مبارک سرخور و مانند صبع صادق بسفید روی در اطراف مملکت
 روشن گوده . صلاح دولت است که بی تأمل عروس این دولت خدا داد را
 در آغوش کشند و سجدات شکر بدرگاه واهب بی مفت بجا آرند و این
 عطیه کبری را از سعادت طالع عدو سوز تصور فرمایند * بنابر مصلحت دید
 و بمقتضای وقت برای ترتیب جشن جلوس میمانت مانوس بکار پردازانه
 دولت حکم قضا شیم شرف صدور یافت و منجمان دقیقه سنچ ساعت
 سعید جلوس میمانت مانوس چهارم آنماه فیروزی اثر معروف حضور معرفت
 خلاصه فدویان عقیدت کیش مرزا راجه نمودند و بر طبق حکم جهان مطاع
 پیشکاران و کارکنان بارگاه آسمان جاه ترتیب تخت سلطنت و تیاری چتر
 فلک سای خلافت با وصف کمی لوازم و اسباب آن شباشب بعمل آوردند
 و تخت سليمانی را در طوفه العینی مانند اصف برخیا حاضر نمودند
 و معن دیوان خاص و عام را از توزک و آرایش به قاعدة سلطنت رشك

The 12th December 1760
 is fixed as the
 date of the
 coronation.

نگارخانه چین ساخته همه را از نظر اقدس گذرانیدند * تاریخ مذکور که سنه
 In 1172 A.H.
 (1758 A.D.)
 شاه 'الام
 attains the
 age of 32.
 He holds a
 public dar-
 bār and con-
 fers titles of
 distinction
 and bestows
 robes of
 honour and
 fājirs on his
 numerous
 courtiers and
 officers.

یکهزار و یکصد و هفتاد و دو هجری و از عمر ابد طراز سال سی و دریم آغاز
 میمانت داشت جناب قدر قدرت بعد انفراج از حمام یکپاس و در گهری
 روز بر آمد که ساعت سعید و مختار منجمان دور بین بود بهزاران فر
 و شکوه و فراوان سعادت و فیروزی بر اونگ خلافت و جهانبازی و تخت
 سلطنت و گیتی ستانی جلوس فرمودند و سایه چتر خوشید شاعع بر
 فرق مبارک گستردند * نظم *

شد از پر تو چتر شاهنشاهی * جهان روشن از نور ظل الاهی
 فلک رونق از شاه عالم گرفت * زهی افتباشی که عالم گرفت
 اسباب سورر آماده و ابواب دولت کشاده شد صلای عیش بعالی و عالمیان در
 دادند و مسند خلافت را از عنصر مبارک تازگی بخشیدند - حق در دایره
 دولت بمرکز قوار گرفت و نهال آمانی و آمال عالمی سرسیز و شاداب گشت -
 آب رفته بجو آمد و درهای عطا بر روی خلائق مفتح شده غلغله تهنیت ۱
 و مبارکباد از چرخ بین در گذشت و گلهای مراد دولت خواهان در
 چمنستان اقبال بشگفت - ارباب نشاط بهجوم و عدد سقارگان دران بارگاه فلک
 اشتباه حاضر شده باهنجی رقص و سرود ساز کردند که زهرا اگر زهرا همسری
 و برابری داشت آب شد و ثریا بهر نثار این محفل خلد آئین عقد پرین
 که آورده از کم مایگی خجالت و شرمندگی کشید - مدد شکر که عالم بره
 خورده نظام تازه یافت و بهارستان بیغمی و گلستان خرمی آب و رنگ
 بی اندازه گرفت * نظم *

وقت ساز و صحبت است ای همگان عشوت کنید

هر کجا باشد نشاطی صرف این صحبت کنید

¹ In MS. پیش

میدرسد شادی باستقبال او از خود روید
عیش بعد از مدتی مهمان شده عشق و رفت کنید
خوشدای نزدیک شد وقت قدح نوشی رسید
خار در چشم غم و خون در دل حسرت کنید
بری گلما از نشاط نشانه می خوشتراست
غنجنه مینای دل را پرمی نکهت کنید

سپهر و انجم برای مبارکباد اینقدرلت خداداد بترانه شکرانه نغمه پرداز
گشتند و زمین و زمان زبان حمد و ثنا بموهبت این عطیه کبری کشوده باین
صفا قرآن نمودند *

* نظم

زندۀ دلی پیرو جوان از تو یافت

تیغ تو اقلیم جهان بر گرفت تخت کی و تاج سکندر گرفت
خیز کنون قسرعه اقبال زن سکه دولت بهم و سال زن
ای بتسو نازنده سریر شهی ذات تو آئینه ظل المی
تاج شهی از تو شده سرفراز تخت ز پابوس تو گوهرو طراز
روشنی دیده مردم تویی قبله مقصد دو عالم تویی
تخت دولت و خلافت بدایه پایی نهادن شهدشه فیکبخت رخت عزت
پوشید و چتر حشمت از سرفرازی سرو سایه عظمت بناش ها تازید -
ملک و ملت هم آغوش گشته مبارکباد ها گفتند و از صورت دین و دولت
غبارکد ورت پاک رفند - دوران لباس کامرانی در برگرد و عالم افسر حکمرانی
بر سر نهاد - خطبه حشمت و اجلال خطیب سعادت نصیب بكمال فصاحت
و بلافت بر زبان فیض ترجمان خوانده صدف گوش مستمعان را از درر فرر
بیدان دامان دامان پر ساخت و بر بایه منیر آسمان سرمایه بعد حمد و آنای

1 The first hemistich is missing in the MS.

کبریا و نعمت سید الاصفیا علیه و علی آله التحیة والثنا و مفاتیب خلفا
 الراشدین المهدیین رضوان الله تعالیٰ علیهم اجمعین باظہار مدد و لذنا و اوصاف
 فومنزروایان این والا دودمان و اسماء و القاب آبا و اجداد کرام والا مقام ترزیان
 گشته نام نامی این فریدون ثانی بر زبان آورده کام و دهان را بهفت آب.
 مشک و گلاب شست و جهانرا از آوازه این نوید فرخی جاوید جانی تازه
 بخشید و بعطای خلعت گرانمایه پیروایة عزت پوشیده دامن امید از عنایت
 خسرو کام بخش از نقود مقصود پرساخت - مهر و ماه در طبقهای زر و سیم
 برای نثار تاج و دیوهیم گوهر ثوابت و سیار آورده بر تارک مبارک افشارندند -
 سائنان ملکوت آیه "وان یکاد" برای دفع ضرر چشم بدخواه بر عنصر شریف
 آن زیب افسو خلافت دمیدند و مقدسان جبروت حرز یمافی کامرانی
 و خدیو گیهانی بر بازوی قوی نیروی آن مورد عنایات یزدانی بستند -
 بالجمله خزانین رحمت عام از درگاه ایزد ذی الجود والاکرام کشادند و جهان
 و جهانیانرا صلای حی علی العیش در دادند - روزگار بوقلمون از گوناگون
 مواعب بالوان الوان نعمت مشحون خوبی گشت و از خوانهای نعمت
 خاصه که رسم خاصه این دولت ابد طراز است (یعنی بالوش خاص وقت
 جلوس بر سبیل شگون حاضران مجلس همایون چه از امرای عظام و چه از
 خواص و عوام شیرین کام مینمایند و خود هم تناول میفرمایند) چاشنی گیر
 گشتند و از پیالههای ارگجه و خوشبو و پان و بهبوب مال گل بهر یک از
 استادههای پایه سریر عرش نظیر بخشیدند سکه اقبال بر روی زر و نقره
 * شعر *

سکه زد بر سیم وزر از دورماهی تا بماه * حامی دین محمد شاه عالم پادشاه
 امرای عظام موافق پایه استاده شدند و اسپان صبا خرام بخرا میدن آمدند
 و فیلان کوہ پیکر مع ساز مکمل از نظر مبارک گذشتند - شهنشاه دین پناه در

سخا و عطا بروی خلق الله کشاند و هر یک را بقدر سرمایه عبودیت او پایه عزت افزوند و موهب و مکارم شاهانه مورد الطاف فرمودند - عمدت های سلطنت و اراکین خلافت بقدر مرتبه خود پیشکشی ایقه از نظر کرامت مظہر گذرانیده آداب کورنش و تسليمات بجا آوردند - حضرت قدرت قدرت منوجه دولت خانه شده بعد یکپاس و چهار گهواری روز بر آمده در ساعتی توینی از ارقات بود بار دیگر بر اورنگ چهانی و سوریر خلافت و کامرانی جلوس اجلس فرموده دست جود و افضل بعثایت نوازش خدمات کشوند و باحوال هر کس پرداخته موافق لیاقت بعطایات نواختند اعتضاد دولت و اعتماد سلطنت مدارالدوله بهادر که بشرف همراهی رکاب مفتخر بود بخدمت نیابت وکالت مطلق سرفراز فرموده بمرحمت دستار Madar-Ku'ud Dawla is appointed Prime Minister and Zain-u'l 'Abidin as his assistant.

بسند مع گوشبد رتبه والا بخشیدند و پامارت و آیات^۱ مرتبت جوهو شمشیر جوانمودی و نگین خاتم وفاداری زین العابدین خان بهادر را بخدمت نیابت وزارت سر بلند و بخطاب "امین الدوله بهادر بهرام چنگ" نام آور فرمودند و عطای چار قب بطور نادری و قلمدان نقره معه دو عدد قلم مایه اعتبارش افزوند و میرزا محمد حسین خان بهادر را بخدمت نیابت بخشیدگری و بخطاب "سادات خان بهادر ذوالفقار چنگ" مخاطب ساخته بمرحمت گوشبد خاص و طومان و طوف و نشان اختصاص بخشیدند و رای دیانت را بخدمت دیوانی تن ممتاز و بخلعت سه پارچه کامیاب عاطفت فرمودند و میر عزیز الله خان را بخدمت داروغه عرض مکرر بعطایه گوشبدند نواختند - محمد مسلم بخدمت قوریگی و میر مقیم بخدمت داروغه خزانه صرف خاص و چکیت رای بخدمت بخشیدگری و سکه رام بخدمت پیشکاری دویم قوبخانه و خطاب "رائی" و میر حسن علی بخدمت داروغه جلوبادشاهی و شیخ چراغ بخدمت داروغه چوکی خاص و بدله سنگه پسر

را و مهاستگه بخدمت تویخانه حبیبی و آطف الله خان بخدمت امانت
 داغ تصحیحه سرفراز شدند * بعد ازان بعضی ارکان دولت ابدمدت را بعد
 عذایت خوشبو و پان روپیه های و مهر سکه مبارک بطور شگون که فضل الله
 خان بداروغی دار الضرب والا پایگی دارد و از نظر هایون گذرانیده بود
 ازانچمله به مدار الدولة بهادر و امین الدولة بهادر و ذوالفقار چنگ و عزیز الله
 خان بهادر و بهادر علی خان بهادر و عاقل خان ناظر و فضل الله خان بهادر
 و محمد امان خان تفضل گردید و سر عزت این عمدہ باز ج گردون رسید - رای
 پر تبیت رای بخدمت احباب عیاری دار الضرب « فراز شد * درینولا عرضی
 شجاع الدولة بهادر متضمن تهنیت این جشن همایون و عرضداشت مقیر الدولة
 بهادر مشتمل بر مبارکباد جلوس میمانت مانوس از نظر خورشید اثر حضور
 ساطع الغور گذشت - و در همین روز گیتی افروز افراد مطالب بند های درگاه
 آسمان جا و دیگر از مردم عوام بدستخط انور شرف ترئین یافت و فدوی
 عقیدت منش اخلاص کیش معتز الدولة فضل الله خان بهادر بخدمت
 بخشیگری درین عز امتنیاز یافته بعطای گوشواره سرافتخار بلند ساخت * چون
 خورشید جهانتاب پرده شب را بر رو انداخت خدیو جهان محل معلی را
 از نور ظل الله رشک افزای ماه تابان فرموده از طلوع نیز اجلال درجه
 سپهر چهارم بخشیدند - پرگیان سرادق عظمت و متحجبان سرایپرده دولت
 مانند ستارگان گرد آنمه فلک سلطنت و خلافت شده بادامی مراسم
 تهنیت و مبارکباد قامت خم ساخته محفلى دلفروز عشرت افزاتر از روز
 عید و نوروز که شب قدر بمعراج سریر سلطنت آن خلیفه خاتم النبوات
 و شب برات آرزومندان عقیدت پیوند که سراسر پنور مانند بخت مقبلان
 بود زیب انعقاد یافت - و ابواب شادمانی و درهای کامرانی بر دلهای پرده
 نشیفان محل معلی که شمع شبستان عفت و طهارت اند کشاده گشت *

Inṣiyat-u'l-Lāh Khāñ is appointed Chief Justice.

(۱۱۰)

منصوب شدن قاضی القضاة

از آنجا که ترویج شرایع اسلام و اقامت حدود بموجب شریعت حضرت خیرالنام علیه التحییة و السلام بر ذمّه بادشاهان دین پرور لازم دو اجنب است و اجرای احکام نبوي چه در عبادات و چه در معاملات بر کاف عدад از جمله دیفاداری است امّا رای بیاضاً چنین اتفاقاً فرمود که یکی از فضلاً که بوزور علم و عمل آراسته باشد بعهدة قضا مامور باید فرمود بقاء علیه علیات الله خان که مرد متدين و از زمرة اتقیا و صالحین و شخص پاک دین و تقویٰ ^۱ امین بود و هم در رکاب ظفر اذناساب چهره عبودیت بر افروخته کمر بندگی بر میان جان و دل محکم بسته میداشت نظر بر حق شفاسی و لیاقت این خدمت کثیر الامانت والدیانت که داشت بقضائی رکاب سعادت شرف و عزت بخشیدند و بعطای خلعت سرفراز گشت و حکم جهان مطاع صادر گشت که از ابواب ممنوعه از قبیل مسکرات در لشکر نباشد را خراج زانیات و شبده ^۲ ارباب فسق و فجور بعمل آورده عباد الله را با مر معرفت ترغیب و تحریص نمایند و از مقهیات بحدود شرعی بازدارند * شکرا الله ثم شکرا الله که ذات ملکی صفات این بادشاہ حامی دین متین از عهد طفویلیت تا آوان اورنگ ارائی خلافت پاک امن از لواث عصیان ایزد جهان آفرین خلق کرد و بصفات حمیده و پسندیده موصوف گردانیده ایزد تقدس و تعالی از میامن تائیدات این بادشاہ حق آگاه را توفیقات نیک عطا فرماید و راج ملت بیدسا و رونق شریعت غرایی محمد مصطفی علیه التحییه الاوی در عهد سعادت مهد انقدر بیفراید که عند الله ماجور و عند الناس مشکور گردد * درینوا عمده نونهان ^۳ عظام زیده گزینان عقیدت فرجام مدار الدوله بهادر که به نیابت وکالت مطلق سرفراز گشته بود بعثایت پالکی زیاف مقیس دوزی

جهالر دار و ماهی و مراتب و زنجیر فیل و یکراس اسپ و علم و نقارة بلند آواز گشت و بمنصب شش هزاری ذات و شش هزار سوار مورد مرحمت خسرو خانه زاد پرور شد و فرد دستور العمل بر طبق مععرض بهادر^۱ معظور بدستخط خاص شرف تزیین یافت و نیز بوساطت او محمد بلند خان بعایت موضع سید آباد و مینتو آباد عمله پرگنه سارن بطريق آلتمنغا مورد مرحمت گردید و اکثری از بنده های بارگاه ثریا جاه باضانه علوه نقدی منظور انتظار پرورش ولی نعمت حقیقی گشته کامیاب شدند - ششم از مقام صدر موکب نصرت شعار حرکت نمود و قریب چوکی باز خیام ظفراعلام برپا گشت - هفتم داؤدنگر مرکز اقبال شد * غازیان لشکر فیروزی اثر دست تطاول باموال سکنه آنجا دراز ساخته میخواستند که آنها را برباد دهند و از غارت و تاخت عالمی برهم زند خسرو دادگر ترحم بحال رعایا فرموده دست دراز آنها را کوتاه نمودند و حکم محکم شرف صدور یافت که احمدی از کسان عسکر بهرام فر مرتکب تعدی و جور نشد و لا بجزای عمل خود بهر سلطانی گرفتار خواهد گشت « روز جمعه برای ادائی نماز واجب آن روز متبرکه موافق امراللهی که اَذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعُوا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ عَذَانَ عَزِيمَتْ بِسُوَى مسجد داؤدنگر معطف ساخته جیین خدا پرست را از سجدۀ عبودیت نورانی فرمودند و خطیب را که خطبه بنام مبارک آنجناب خوانده سرمغیر شاه 'Alam attends the Friday prayer at the Dā'ud Na-gar mosque. را افسر زیب وزینت داده بعطای خلعت کسوت عزت بخشیدند و از آنجا بدولت خانه فیض نشانه مراجعت نمودند * مرزا خان را که آثار شجاعت از ناصیه او پیدا بود در رساله نایب میر بخشی ذوالفقار جذگ بمنصب پنجم هزاری سه هزار سوار بسلک بندگی منسلک گشت و بخطاب "اعظم خان بهادر میر جمله" نامور گردید - حاجی حسین بیگ بمنصب سه هزاری یکهزار سوار و خطاب "خانی" بر اسم و بعطای پنج لک دام جاکیر و کریم الله خان ناظر

دیوانعام بخطاب "ناظرخان" و محمد باقر بیگ بهمنصب شه هزاری یکهزار سوار و خطاب "خانی" بواسم و چهار اک دام و میر عزیز الله خان بهمنصب شش هزاری دوهزارسوار و خطاب "معظم الدولة بهادر" و محمد سلم قربی بهمنصب دو هزاری و خطاب "عبدالوهمن خان" و پنج لک دام جاگیر و محمد عاقل خان ناظر محل اقبال بهمنصب شش هزاری چهار هزار سوار و استقلال خدمت نظارت بعنایت جامه ملبوس خاص سریلاند گردید و بهادر علیخان بهمنصب شهرزادی چهار هزار سوار و خدمت دیوانی صرف خاص بعطیه جامه ملبوس خاص اختصاص یافت و عبدالنبی بخدمت بیروتاتی سرکار والا و مرزا راجه بخدمت پیشکاری نظارت و پریت رای سرشنستدار دیوان خاص بهمنصب دوهزاری و خطاب "رای" و جاگیرو نقدی و خلعت و رام رای پیشکار مشرف دیوان خاص بهمنصب دوهزاری و نقدی و جاگیر و خطاب "رای" و یاقوت خان خواجه سرای بخدمت سوانح نکاری و عطای بالا بند و بلاس رای به پیشکاری خزانه عامره و بلند خان بهمنصب پنجهزاری دوهزار پانصد سوار و خطاب "میر انگان بهادر دلادر جنگ" سرفراز شدند و رام سهای گماشته خزانچی و بخشی رام مودی بدسقور بهمال شده بعطای شال قامت افتخار افراختند و کلال چند همشیره زاده مرزا راجه بخدمت پیشکاری عرض مکرر و عزیز خان بر چوکی گری و عطای منصب و جاگیر و عیدی بیک بر چوکی گری یساوالان و بعطای دستار مقیسی و هاشم علیخان بخدمت میربزنی رکاب سعادت بعنایت بالا بند و حکیم محمد اسحاق خان بهمنصب پنجهزاری و خطاب معتمد الملوك و دیوانی صوبه شاهجهان آباد کامیاب عواطف گردیدند - و دیگر بندۀ‌های حضور موافق حالت و مقدور سرفراز گشتند • از فایس اجناس مرسلة رضا قلیخان بهادر بصیغه پیشکش معه یک منزل پالکی زر اندر از نظر کرامت مظہر گذشته

سرمایه^(۱) اقبال یافت - دهم ماه مرقوم میر شاه علی و میر علی جده سامی سده

On 18th December 1700, Mir Shah 'Ali and Mir 'Ali were admitted into audience. Col. Clivo and Ja'far 'Ali Khan, Nawab Nāzim of Bengal, submit their congratulatory addresses on the occasion of Coronation.

اجال شدند و عرایض کردند فرنگی و جعفر علیخان ناظم بندگان بحضور لامع النور مشتمل بر تهدیت جشن جلوس موفور السرور گذشتند - شهامت و شجاعت مرتبت کامگار خان بهتی (?) نه یکی از مرزبانان عمدۀ اطاف عظیم آباد است بادرآک سعادت قدمبوس اقدس سرمایه افتخار دوچهان اندرخست و یک خریطه اشرفی بحضور انور نذر گذرانید و مورد الطاف از عنایات تبرک مع همراهان گردید و خودش بعطای دوشاله ملبوس خاص و سریع مرصع گرانها و قبضه شمشیر سرمایه اختصاص پذیرفت و در همان اثنا به میان این کلمات عقیدت سمات تر زبان شده معروض داشت که غلام هرگاه مصدر تردد بادای حق بندگی جانشانی خواهد نمود آن زمان در هوض آن هرچه از خزینه بخشش وجود عطا خواهد شد بسر و چشم خود خواهد گذاشت والحال کامیابی جاردنی و سعادت درجهانی بال ترام رکاب خاقانی می پندارند - عرب علیخان براززاده خان موصوف بمنصب پنجه هزاری سه هزار سوار و خلعت پنج پارچه و شیر علیخان همشیره زاده اش بمنصب سه هزاری در هزار سوار بخلعت چهار پارچه سرفراز شدند و خان مسطور چهار راس اسپ

Jagannāth and Mathrā La'l, envoys of Raja Dawlat Rām, are admitted into audience.

صها رفشار پیشکش ساخت و منظور نظر جهان پرور گشت - جگفاته و متهراء لعل وکیل راجه دولت رام بملازمت اشرف مشرف گشتند و محبتی خان بخدمت میر توکی سیوم اعتبار یافت - احمد بیگ بمنصب دو هزاری در

مد سوار و علی بیگ بمنصب یکهزاری یکصد سوار و ظفر بیگ بمنصب در هزاری دو هزار سوار سرفراز شدند * حضرت قادر قدرت بدولت و اقبال از مقام داودنگر عنان سمند عزیمت بموضع برار تائفه آن مکان از قدم مکرمت لزム جفت نشان گشت - درین روز ممتاز الدوّله فضل الله خان بهادر که بوقر خلوص عقیدت منظور نظر مرحمت و عاطفت خدیو بندگ پرور بود بمنصب

Shah 'Alam leaves Dā'ūdnagar and proceeds to Birar.

(۱) پیروایه *

هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب "احتشام الملک مظفر جنگ" و عطای علم و نقاره و ملھی و مراتب و پالکی چهاردار سرفراز فرموده قدر و مذلتتش در همچشم انزوازند وبست لک پنجاه هزار دام در جاگیرو

بهادر موصوف غاییت نمودند* دوازدهم از مقدم همایون کنار دریای پن پن On 20th Decr. 1700
ترافت یافتو هاشم علی بمنصب دو هزاری و خطاب "خانی" بر اسم مورد
نوازش گشت * چهاردهم دلیر خان و اصلت خان که در میدان شجاعت
نوازش یافتو هاشم علی بمنصب دلیر خان و اصلت خان که در میدان شجاعت

و شهامت یکه تازان هردو برادر اند باستانه بوس سعادت اندرز شده بعطای خلاع پنج پارچه و قبصه و منصب پنج پنج پارچه هزاری ذات و سه سه هزار سوار دو اسپه و سه اسپه مورد مراحم ظل اللهی گشتند و محمد باقر خان بوساطت ذوالفقار جنگ بهادر کامیاب دولت ملازمت اشرف گشته بمنصب چهارهزاری دو هزار سوار و خطاب "معتمد خان" نوازش یکران یافت و میرخان بمنصب پانصدی و برادرش بمنصب درصدی سرفراز شدند و آنها شگونیه که در فن شگون مهارت تمام داشت بانعام موضع لوهانه و موقع حاجی پور عمله پرگنه سونی پت بطريق آلمغا کامیاب گشت - سزاوار مرحمت و احسان کامکار خان بهادر بمنصب هشت هزاری هشت هزار سوار و یک زنجیر فیل کوه پیکو با رخوت زراف و یک راس اسپ و پالکی چهاردار و تومن و طوغ و علم و نقاره و بخطاب "عقیدت الدوله کامکار خان بهادر جنگ" نوازش خسروانه نواخت^(۱) و چون دران ایام عارضه درد پا بشدت داشت و قادر بر ایستاده شدن نبود و بمذبور تکلیف از امر الهی هم نیامده بفابران حکم والاصادر شد که در حضور بحاشیه نشینی بساط فیض مفاط سر انتشار باوج فلک دوار رساند * شانزدهم از ام بدریای مذکور مسکب منصور حرکت نمود وبموقع کهھجوري سایه نزول انداخته هفدهم موضع شاه گنج از بریا شدن خیام گردون احتشام رونق پذیر گشت - این خان جماعه دار بوساطت بهرام جنگ

On the 24th Decr. 1780,
he reaches
Khajrf, and
on the next
day he makes
a halt at
Shahgunj.

پنج اشرفی و پنج هر پیه پیش آورد و با نعام خلامت چهار پارچه و یک قبضه شمشیر و منصب پنجه زاری سه هزار سوار سرفراز دولت بندگی گردید - و دو اشرفی با بست قبضه شمشیر موافق قاعده حضور پادشاهان دیگو پیشکش کرد * عرضداشت رای جگفاشه سفکه که در باب تفویض خدمت بخشی واقعه نگاری از نظر اقدس گذشت بدستخط خاص شرف تریین یافت * هیژدهم ماه مذکور موضع کهنه نزول اجلال گشت - و عرایض اکثری از امرای آنضع بحضور پرنور از نظر انور گذشت و بدستخط

خاص مزین گشت * نوزدهم نهضت معاشر اقبال بصوب بدی بهیکن گردید و دران مقام لفافه اخبار عظیم آباد رسید و زبانی هر کارها در bhikan and was informed that Rām Narayan has shut himself up in the fort. Next day he halts at Islamabad, and here many of the chiefs present him nazar. حضور پرنور معلوم گردید که رام نراین مجهور از بیم صولت موکب اقبال خود را در قلعه محصور ساخت * میر محمد امین خان که سلیمان میر مختار بوجه احسن داشت بخدمت مذکور سرفراز گردید - و بر عریضه محمد امانی سرچوکی گردی خواصان یک چوکی دستخط انور شرف تریین یافت * بستم افواج مخصوصه بطرف اسلام آباد رو آورد - و یک مقام فرموده عازم پیشتر شدند و نذرهاي مربیانان آنسومت بسیاری از نظر

انور گذشت و عز قبول یافت * بست و درین بعرض اقدس رسید که اکثری از غارتگران لشکر فیروزی باراده ناصواب تاراج و غارت بیرون بشکر شداقته اند^(۱) از انجا که نیت حق طویت مصروف بر رفاه خلائق و پاسبانی جمهور اقام است بنایب وزیر الملک حکم والا صادر شد که از مردم متدين برای جایداری دیهات تعین سازند که احمدی دست ظلم بر رعایا و سکنه آنجا دراز نکند و هر کسی که مرتکب این حرکت شود چنان بسزا رسانند که دیگران عبرت گیرند - چنانچه مردم معینه همان روز نوزده کس را دستگیر کرده بدربار شاهی حاضر ساختند * حکم اقدس

عز امدادار یافت که بینی هر همه‌ها بریده تشهیر لشکر سازند - چنانچه حکم
 قضا شیم شرف نفاد یافت و بعمل آمد * بست و سیوم ذو الققار جدگ
 بعلمن اقدس رسانید که حاجی حسین خان که غبار دورت ازین آستان
 دولت نشان که ظاهراً بر دامن دل خود دارد استغفای ذکری کرد
 و هرچند میر غلام بچوب و نرمی او را فهمانیده در داش اثر نکرد
 وی رخصت ولی نعمت برخاسته رفت - بمدار الدوله بهادر فرمان قضای
 جریان عز امدادار یافت که آن برگشته بخت را بهر نوع فهمانیده در حضور
 معلم حاضر سازد - حسب الطالب مدار الدوله بهادر برهمونی بخت
 بیدار بر آستان فلک نشان رسیده جبین عبودیت را بسجده بارگاه نور آگین
 ساخت - محمد بخشی خان بخدمت فوجداری پرگنه تلاوة سرفرازی
 یافت - درین روز راجه رام ناقه بمسامع عز و جلال رسانید که ناقه سواران
 عایض شجاع الدوله بهادر و نجیب الدوله بهادر در حضور ساطع الذور
 آورده اند - حکم شد که باریاب مجاہدا شوند - ناقه سواران مذکور عرضه
 بهادر^(۱) موصوف معه یکصد اشرفی و عرضه نجیب الدوله بهادر معه بست
 و یک اشرفی از نظر کیمیا اثر گذرانیدند و رخصت شدند - راجه رام
 عرفی دریاب سرفرازی پسران خود بمنصب و خطاب بحضور ساطع الذور
 گذرانید - معروف مشار الیه قوین پذیرائی شده خطاب "کذور" بهر دو پسر
 و منصب محظت گردید * ازانجا که میلان خاطر اقدس بمقتضای خوش
 اعتقادی بزیارات مزارات برگزیده‌های دین و بزرگان اهل یقین بیشتر است
 در هر منزلی که درگاه اولیای کرام بسمع مبارک میرسید بحصول زیارت
 استفاده بر میداشتند * درین منزل بعرض همایون رسید که درین سواد مزار
 فایض الانوار زبدة الاصلیا قدوة الاولیا شاه شرف الدین قدس الله سره العزیز
 واقع است - برای زیارت درگاه مذکور تشریف ارزانی فرمودند * دران هنگام

که سواری مبارک بہر رسته میگذشت - رعایا و سکنه شهر از وضیع و شریف
گلهای نقره برق مبارک نثار کردند - روپیده‌های نقد هر یکی بقدر
مقدور خویش پیشکش گذرانیده دعا‌های سلامتی ذات اقدس از خلوص
دل نمودند - آنقدر گلهای نثار گردید که محتاجان و مسکینان دامن امید
پرساختند و چمن گلهای شادی در گریدان حال خود ریختند -
بهمین وقیره تا درگاه شریف باران سیم دست گداز برسر هر که ومه بارید
و عالمی بهر دست افساندن از راست و چپ کامیاب فیض میگردید *
چون جناب خدیو کیهان با آن درگاه فایز شدند - شیشه‌های عطر و گلاب
سر بسجده فرود آوردند - که ذاف زمین چون ناف آهو مشک آگین گردید -
و نسیم عنبر شمیم بوی آنرا بدماع استادگان نزدیک و دور رسایید - بعد
آن خدمه درگاه دستار و حلقة کمان بطريق تبرک پیش آن جناب مالک
رقاب آوردند - تو گوئی ایمائی از بشارت بود که چون حق تعالی شانه خدیو
دوران را سرکوب آفرینش ساخته در قبضه اقتدار و کمند عدو بندش گردنشان
ریع مسکون سر خواهند نهاد - و بگوشه کمان بعوی خود خواهند کشید *

Shāh 'Alam visits the tombs of Shāh Badr-i 'Alam and Shamsu'l A'zam Qādirī.

پس از آن زیارت مرقد منوره شاه بدر عالم قدس الله سره العزیز و گرفتن
تبرک و استفاده فیض از مزار پر انوار حضرت شمس الاعظم قادری
علیه الرحمة الابدي نموده بطرف قلعچه صوبه مذکور متوجه شده مراجعت
فرمودند * تلوکچند بخطاب راجحی و منصب پنجهزاری چهار هزار سوار
کامیاب الطاف خاص گشت - و عرضی وکیل مشار الیه بحضور انور رسیده
بدستخط خاص مزین گشت - و بعد منصب یکهزاری یکصد سوار مورد
تفضیل شد * بست و پنجم بواساطت غلام نبی خواجه سرای و بوسیله
راجه رام ذاته احمد الله خان وغیره یک اشرفی دو روپیده نذر گذرانیده
سرفرازی جاوید نمودند * درین اثنا عرضداشت مختار الملک بحضور انور

گذشت که محمد اشرف خان که یکی آن نمکخواران مائده فضل و احسان
و لا دودمان است امیدوار است که بخدمت دیوانی و وقایع خوانی
یکی از بادشاھزاده های والا تبار عز امتیاز یابد - چنانچه مومی الیه از
نواش جهانباني بتفویض هر دو خدمت از سرکار رخشندۀ اختر بر ج

Ashraf Khân
is appointed
dâruân and
waqâyî'khân
to Prince
Mirzâ
Farkhunda
Balkh.

خلافت تابنده گوهر محیط سلطنت مرزا فرخنده بخت بهادر سرفراز
گشت - و دیگر عرایض بندۀ های آستانه عظمت و جلال از سرفرازی
مناصب و تقریر خدمات کارخانجات مثل کز فراشخانه و استیاعخانه که از
نظر اقدس گذشت بصاد خاص مزین گشت * بست و هفتم راجه
رام ناتھه روپیه های سکه مبارک از نظر اقدس گذرانید - کالیخان لفافه
خبر اخبار بحضور پژور گذرانیده زبانی بعرض رسانید که شجاع الدوله بهادر
از مدت دراز اراده آستان بوس بارگاه ثریا جاه در سرداشت لیکن بنابر
تبیه اکثر مفاسد (۱) آنصلع که سر بشورش برواشته بودند رسیدن بهادر
موصوف بطور کعبه ملایک مطاف در حیز تعویق افتاد - اکنون علقویب
بعتبه خلافت رسیده بسجدۀ بارگاه فلک بارگاه عرش احترام جبین عبودیت
نور آگین خواهد ساخت * وکیل راجه شتاب را یکصد روپیه بحضور اشرف
گذرانید - حکم جهانطامع صادر گشت که موکلش زود تر بحضور فیض
گنجور حاضر شده سعادت رکاب بوس دریابد * و دیگر بندۀ ها بقدر مرتبه
خوبیش ندور و پیشکش گذرانیده سرفراز دولت بندگی شدند - ازانچمله
وکیل محمد شاکر درویش یک اشرفی و یک جلد کتاب بنظر اقدس
در آورد * بست و هشتم عقیدت الدوله کامگار خان بهادر و دیگر بندۀ های
بادشاهی باریاب مجرأ شده گل کورنش را زیب گوشه دستار ساختند -
پنجاھا حلقة کمان مرسله عقیدت الدوله بهادر که مانند قوس قزح بالوان
رنگارانگ نظر فریب نظارگیان بود از نظر خورشید نظر (۲) سپهر خلافت

* (۱) صفیدین (۲) منظمه

گذشت - و در تحویل فضل علی خان شدند * بست و نهم اتمام
 ماهوکار بوسیله قطب الملک یک اشرفی و مهابت خان پنج روپیه پیش
 آورد - ساهو مذکور بخدمت خزانچی گری خزانه معلی بعطای گوشواره
 سرفراز گردید - عرضی لطف علیخان معه یکصد و یازده روپیه در خریطه
 سر بهر و پانزده قدره کمان که هر یک ناخن بدل - زن پیر و جوان چون
 ابروی مهوشان بود معروفت راجه رام ناتهه بحضور انور گذشت -
 حضرت قدر قدرت پس از ملاحظه آن حلقةها نظر بدماشای حلقة ماه تو
 انگلندند - بمنتهای درگاه آسمان جا نذر طلوع ماه تو گذرانیدند - بر عرضی
 موقی رام پیشکار بیوتات اضافه درماهانه اش دستخط قدسی نمط شرف
 تزئین یافت - و دیگران نیز باضافه مناصب سربالند گردیدند * غرة شهر
 جمادی الثاني مقام متصل سیوان شد - رای دیانت دیوان تن و بلاس
 رام پس از گذرانیدن نذر بجناب اقدس بخدمت نقدي نویسي و دیگران
 بهده توجيه نویسي و مراتب و پرچه نویسي دفتر دیوان تن معزز و مقتصر
 گردیدند * دوم مقام صدر- محبت خواجه سرا بموجب عرض شرف ملازمت
 اقدس دریافته سبحه خاک شفا تبرکا بحضور پرتو گذرانید - بنیابت وزیر
 الممالک یک حلقة کمان از راه تفضل مرحمت گردید - مومی الیه
 آنرا از آثار ظفر و فیروزی طالع خود دانسته زیب قوت بازوی خود
 گردانید * ذوالفقار جلگ بعرض اقدس رسانید که غلام تهانه دار را که
 بدخو و بهانه جو بود دستگیر کرده آورده اینک حاضر است - مشار الیه
 مورد تحسین گشت - محمد دلار بوسیله اصالت خان سعادت ملازمت
 دریافت و بعطای چیره مقیشی سرفراز گشت - و هینکا محلی بخدمت
 فیل خانه سرکار والا قامت افتخار افراحت - و میر فضل علیخان بمنصب
 سه هزاری ذات و پانصد سوار و خطاب "خانی" و خدمت سرچوی

خوانان ممتاز و سر بلند گردید - و میر مقیم بمنصب سه هزاری ذات و پانصد سوار و خطاب "خانی" بر اسم و هاشم علیخان بمنصب دو هزاری و خطاب "خانی" و میر محمد امین خان بمنصب دو هزاری و میر عطا الله بمنصب یکهزاری سرفواز شدند - رای سنه بمنصب یکهزار و پانصدی ذات مفتخر گردید بناسب وزارت حکم قضا چربان عز نفذ یافت که هر که باراده نوکری ازان طرف در لشکر فیروزی اثر آید او را ملازم رکاب فیض انتساب به دو چند در مقام اش از نوکری سابق او نموده گرداند -

Khurashid
Ali Khan is
appointed
bakshshi to
prince Mirza
Farkhunda
Bakht.

میر سید علیخان به نیابت داروغه توپخانه معلی بعطای دو سنه سرفراز گشت - و خورشید علیخان بخدمت بخشی گری پادشاهزاده میرزا فرخنده بخدمت بهادر خورشید طالع خود را در برج شرف یافت - و پالکی مرسله رضاقلی خان بهادر از نظر گذشت - و عرایض اکثری بمستخط صاد خاص شرف ترین یافت * هشتم ماه میکور بعرض اقدس رسانید^(۱) که عمامه الماک شقاوت آثار از بیم صولت خدیو کشورگشا بمنزلت و ادبیات بمستقر الخلافه اکبر آباد رخت ادبیار برده و گریخته - و نجیب الدوام بهادر داخل دارالخلافه شاهجهان آباد گردید • شرح این وقایع خامه حقایق نگار بیاد گار روزگار چنین بتحریر می آرد - قبل ازین برگشتن جمک بعد حرب و پیکار از رعب افواج نصرت شعار باراده ناصواب که بدارالخلافه رسیده دیگر بار رایت پرخاش بر فراز و تارسیدن راومهار بکومک آن نابکار در شهر استقامست ورزد رقم پذیر گشته - لیکن چون بیان وقایع حضور فایض الدور ضرور تو بود

^(۱) تا همانجا گذاشته شده الحال بالاجمال کیفیت گوشمال یافتن دکھنیان بد مآل و هزیمت خوردن آنقوم رویه خصال می نکارد - که هرگاه جنکو ضلالت کیش بهدر و بنگاه خوبش پیش گذاشته و افواج را بطور یعنی و پسار تقسیم ساخته بسوعت تمام خود را قریب دارالخلافه رسانیده

Mیخواست که خود را از دریایی بلافاصله نجات دهد - دتا نابکار را که عم آن
 مریدلا بخت تیره روزگار بود و از سرداران دکهن گوی شجاعت بسبقت
 بی ریود رگ غیرت بحرکت آمد - وبال و پر عفاد و فساد کشاده قدم
 جرات پیش نهاد - و بی اندیشه و دغدغه مقابله افواج دریا امواج گشت
Dattā the brave Dec-
can General,
uncle of
Jangū, is
defeated by
Najību'd
Dawla and is
killed in the
battle.

میخواست که از کهات براري حله زده آتش جدال و قتال برادر روزد که ناگاه
 هدف تیر بهادران هیجا و علف تیغ غازیان وغا گشت و در چشم زدن
 طعمه نهنج تیغ دلاران اسلام شد * توضیح و تفصیل این سانحه نادر روزگار
 باین آئین نو گزیر خامه بیان میگردد - که امیر الامرها نجیب الدوّله بهادر
 با قشون شاهی باستعانت تائید الهی و اقبال عدو مال شاهنشاهی برای
 دفع آن گروه ضلالت پژوهه کمر همت بسته خود هراول لشکر نصرت اثر
 گشت - و باتفاق شیر دلان پیکار خوب تعاقب آنها بعنوان و احتیاط صفت آرا
 از یمین و پیار شده مصدر کشش و کوشش می بود - و برای مدافعت
 مواد شورش و فساد آن بد نهادان همت میگماشت - تا آنکه دتابیتل
 باطل ستیز علم چهالت بر افرادش و دست از جان شسقه با لشکر گران
 حمله آورد و جنگی عظیم بینان آمد و شورش نبرد و کارزار از هر طرف
 برخاست - و آتش توپ و تفنگ زبانه برآورد - و غلوه آن توپ آتشین دم
 مانند تگرگ باریدن گرفت - و صدای جانسوزان مانند صاعقه و رعد بغرش
 آمد - آتش تیغ و تیر مغفر شکاف آنچنان بلند گشت که جوهرش مانند
 سپند از جا میجست - و نیزه بهادران عدو افگن از درع و جوشن
 در گذشت *

* نظم *

زمین پوشیده شد از درع و خفتان چهان گردید اندر نیزه پنهان
 زکوه کینه سیل آورد سر زیر بصرها آب زد آب شمشیر

سپاهی بیشتر از موج دریا
 کشوده کام نین تماسح شمشیر
 فلک آورده در واژونه قرقب^(۱)
 ز آراز طراق گرز بر خود
 دران صحرارا دو سیل آمد فراهم
 بلند از هردو جانب گوش را بازگ
 حلات زندگی را رفت از یاد
 نموده آشکارا بیدرنگی^(۲)
 سواران بر پیاده تیز چنگی

بعد آورش بسیار و حرب و پیکار آن مردود نابکار در عین پورش که
 اراده عبور جمن آذوی آب داشت - و پایاب علم نگونساری با آن طرف
 می افراشت - و امیرالامرها با رستم دلان عدو شکار و نبرد آزمایان مانند
 بهمن ر اسفندیار بازی تهمتی کشاده سد راهش در عین دریا گشته
 زمینگذاشت که پای جرأت فراتر نهد - در همان اثنا علف تیغ آبدار
 مبارزان خونخوار گشت - و آن دیورجیم مردم آزار بیک ضرب غلوه بندوق

شور بار بدار البوار شتافت - ازین معنی جنگورا پای ثبات و استقرار
 لغزیده زخم تیغ آبدار خورده رو بفرار نهاد - و اعلام شوکت دکهنهان نگونسار
 گردید - و نسایم ذصیر و تائید ایزدی بر شقۀ رایت اهل اسلام وزید -
 وزیر بی قدریز نیز همراه آنصالات فرجام کام زن وادی ادباز گشت - و در

انتقام خدارند مجاذی مبدای عقوبت و عذاب در دین و دنیا شد *
 سبحان الله قدرت حق بذگر و از این و آن در گذر که در اندک ایام
 احوال آن تیره انجام دگرگون شد - و از گردش چرخ بوتلمون غیر زیان کاری

(۱) در اصل نسخه "قرقب" "جنگی"

(۲) در اصل نسخه "قرقب"

Jangū is wounded and takes to flight. A large quantity of booty fell into the hands of the victorious army.

و نفرین و لعن و مذلت و خواری با خود نبرد - انشاء الله المستعان
The defeated army of the Dakhaniyāns
ابد الاباد سرگردان در جهان خواهد گردید - و بعدعاً نخواهد رسید * القصيدة
take refuge in the fort of Surajmal, and receive re-inforcement from Malhar Rāw.
غذیمت بیشمار از هزیمت کفار فجبار بدست متحامدان لشکر فیروزی مدار
آمد و بسیاری ازان قوم ادباد - نصیب بطرف متهر و قلاع سورجمل جات
ملجاً و مأواي خود دانسته افغان و خیزان گریزان شدند * سورجمل بهاس
Dawla again defeats the allied force and Malhar Rāw takes refuge in the mountains.
دینداری کفر با آنها راه داد - و تا بشکر ملها را بیومک و حفاظت آنها
را نورد نکدت و ادباد بود * امیر الامرا بهادر بعد از فراغ این مهم اهم از راه
دور اندیشه باقشو شاهی لوای عزیمت افراشته عازم آن نواح گشتند -

و برای بیفع برندن مواد فساد که رگ و ریشه این قوم طبعان دور و دراز
بود پای استقامت و استقلال پیشتر گذاشت - و تا به کول مضرب خیام
بهت و احتشام شاهی گشته فوج چپاول پیشتر درید - ملها را تاب مقاومت
و قوت مقابلت با فوج ظفر موج در خود ندید از فرود گاه خود کوچیده
و چند بار بجنگ گریز بطور عادت دکهندیان جنگیده آخر کار دامنه های
کوه و چاهای تنگ و قلب آن دیار ملجاً و مأواي خود ساخت - و هربار
شکست خورده جان بسلامت بردا بمنکرو حیل گذران میفمود - و منتظر
رسیدن فوج دکهن و بهار و بسوس را که هردو سرداران ذوالاقدار بودند
میماند - و تیر تدبیرات هر چار سو می افگند * اکنون باز بتصریر و قایع
در گاه سلطانین پناه خدیو جهان و جهانیان می پردازد - درین آوان میمفت
اقتران گرجی بیگ معرفت محمد امان ظرف چینی که تحفه روزگار
و یادگار چینی نغفور میداد بنظر همایون در آورد - و حکیم اسرائیل خان
بنصب شش هزاری چهار هزار سوارز بخطاب "حکیم الممالک" و "احمد الله
خان بخطاب "ابو تراب خان" بنام پدر سرفرازی یافتند - و میر بهادر علی

بمنصب سه هزار پانصدی و خطاب "خانی" بر اسم و عطای پالکی
و آرد پستگاه بمنصب چهار هزاری و خطاب "راجحی" عز و اعتبار یافت -
و ناصر الدوّله ساد ترخان بهادر را بمنصب هفت هزاری کامیاب عاطفت
فرمودند - و حیات علی خان بمنصب دو هزاری و محمد دائم بدروماده
شش صد روییه و سید اعظم بعاهانه شایسته سرفراز شدند - دوازدهم ماهجّه

راست فیروزی نور افزای سرای نور گردید * سیزدهم از نوشتگات مفیرو الدوّله
بهادر بوضوح انجامید که رام نوابین مقتور باراده جنگ لشکر گران بهم
رسانیده سر قربان شدن مبارزان لشکر اسلام دارد - بعیدت الدوّله بهادر حکم
محکم عز نفاد یافت که از منجمان و اخترشناسان ساعت سعید روزگرد
مقصر نمایند تا بتوجهیز آنها بزم جنگ موکب اقبال بطرف مخالف

بد سکال متوجه گردید * چهاردهم از مقام صدر نهضت الوبه فیروزی پیشتر
شد و به کامگار خان برای استاده کردن خیام نصرت اعلام حکم والشرف
صدور یافت - هرگاه آنحضرت ظل الله قالب خیمه را از نزول اجلال
جانی تازه بخشیدند - خبرهای رام نوابین مقتور متواتر بعرض باریابان
حضور لامع النور میرسیدند - چنانچه پانزدهم متصل گذهی داهری اتفاق
مقام افتاد وقت درخشیدن برق شمشیر در نظر همگنان عیان گردید -
اصالت خان و دلیل خان حسب الارشاد والا امر همت چست بسته
دست کمین بحرب اعدای دولت از آستین برآورد - و کهانقی را برای گشت *

Munīru'd -
Dawla sends
information
that Rām
Narāyan is
collecting a
large force to
wage war.
'Aqīdat
Khān is ap-
pointed to
proceed
against him.

گرد آوری عساکر گردون مأثر برسم طایبه بلند پایه گشت *

شرح وقایع مباره دلیران معرکه رزم بادشاه
 اسلام با راجه رام نراین بیدین شقاوت انجام بار
 دویم و فتح و پیروزی اولیاء دولت و کیفیت
 نفاق ورزی آن خیره و پیش آمدان بحرب
 و پیکار از بهادران رکاب فیض انتساب
 جهادار گردون وقار و هزیمت یافتن او
 دیگر بار محصور گشتن آن مغورو در
 قاعده عظیم آباد و سوتاftن آن تھی
 مغزا ارشاد هدایت بنیاد باعانت
 میرن پسر جعفر علیخان نظام
 موشد آباد و بمیان آمدان
 جنگ از میرن مقهور که
 مقابل معسکر اقبال شده
 آخر کار افتادن صاعقه از
 غصب الهی بر میرن

هرگاه بمسامع قدسی از روی اخبار زبانی جاسوسان رسید که راجه
 Account of the second battle against Rāja Rām Narāyan and his defeat.
 رام نراین با فوج ادباز و سپاه بیشمار قدم چرت از حد خویش فراتر نهاده
 مستعد کارزار و پیکار است - هرچند راهنمونی بالنقیاد و اطاعت حضور که
 موجب سعادت و فلاح آن مغورو بود تاثیر نه بخشید - و گمرهی
 آن ادباز قرین از جاده مستقیم عبودیت زیاده تو میگردید - لاجن چون

آتش قهر قهرمانی زبانه زد و رگ غیرت غضب سلطانی بحرکت آمد -
تبیه و تادیب آن کوته الديش لازم همت والا نهمت پنداشتند - بذابر
آن سران و سپهبداران را یاد فرمودند و قبضه شمشیر خاص که از برق آن
عدو سوزی د از جوهرش فتح و فیروزی نمایان بود در میدان گذاشتند -
و امیران عظام را بقسمهای غلاظ و شداد برای چهد و جهاد همه‌ها را یکدل
و یکتریان فرمودند - تمام آنها بموجب ارشاد ولی نعمت بر حق مهروض
جناب اقدس نمودند - که تا روح در قالب جسمانی است از بندۀ‌ها در
جانفشناب قصوی رظهور نخواهد آمد - بذابر آن بست و یکم چهارمی‌الثانی

هندگام طلو م صحیح اقبال که شام زوال اعدا بود - بوای نواختن کوس جنگ On the morning of 28th January 1781, war against Rāja Rām Narayan is declar-ed.

فرمان قضا جریان در دادند - وبصف آرائی و نبره آزمائی بدلیران عدو
افکن و بهادران زوگین تن حکم فرمودند - و باخراختن بوای رزم و ثبات پانی

جلادت و شجاعت بتاکید ارشاد نمودند - نهندگان بعمر ذخار کارزار بر طبق
حکم جهان مطاع توبخانه آتش زبانه را پیش برده سوگرم عدو سوزی
و آتش افروزی گشتند - و به هراولی موکب نصرت اثر زنده فدویان
چانبار دلیر خان بهادر و اصالحت خان بهادر باعوان و انصار خود رایت
ظرف آثار افراخته پیشتر دوان گشت و قدرو فدویان اخلاص منش کامگارخان
بسوداری ایلتمش معین گردیده قدم جladت پیشتر نهاد - و در جرانغار
و یوانغار ممتاز الدوله بهادر و مدار الدوله بهادر و اکثری از جوانان بکار
و مجاهدان هر صه پیکار جا گرفته یمین و یسار را چون کوه کوه آهنهین
آراستند - چون قبل ازین رام فراین مقهور عبد الله خان حبشهی را از رعب
موکب اقبال بشتافتمن خود بوای آستان بوسی بارگاه آسمان جاه فرستاده
دست طلب شفاعت بدامن عاطفت خسرو دین پناه زده بود میخواست
که معذرت گذاه آن روسیاه نماید و آن هرزا گوی حیله کوش بار دیگر

بترزیرو و فریب پیش آید - و هم بزین آئین غلام شاه که یکی از سرداران
عده اش بود نیز معرفت دلیر خان بهادر پیغام استلام^(۱) آستانه دولت
محظی مینمود - خدیو موافق پاک دین بر فسونسازی آن ضالت آئین
آگاه گشته ارشاد فرمودند که ازین پیش هم آن حیله‌گر خود کام همین
قسم بمعروض عرض استادگان حضور سپهر احترام رسانیده بود - بوجه احسن
هر آینه ضمیر همایون ما بدولت مفعکس است که کلام او از مدقق
و راستی فروغی ندارد - معروضش بدرجه پذیرائی نمیرسد - مگر دست
بسه همین وقت اگر بشرف زمین بوس آستانه دولت آید قرین مشرف
شود و استعفای جرایم پیشین نماید - بحر کرم و بخشایش خسروی

Ghulām Shāh raises the standard of revolt, and a fight takes place between his and the Royal army. Shāh 'Alam goes to the front.

بجوش آید و نامه سیاه اعمالش شست و شو یابد - و غلام شاه اگر
فی الواقع غلام شاه است حلقة بندگی حضور در گوش کند و جبین ارادت
بر آستانه دولت ساید تا در مهد امن و عافیت آسایش یابد - و هدف
نارک تضا نگرد - و الا پامال سه سمندان غازیان آنچنان خواهد گشت که
نام و نشان خود نخواهد یافت * القصه چون التماس آن باطل اساس که
بمکر و تزویر بود دروغ بیفروع روشن گشت - و اثری ازان بظهور نیامد
بل آماده جدگ آن باطل آهله گشته لوای عصیان بر افرادت -
و به تمدد و هنگامه آرائی بصف کشی پرداخت و باراده کارزار آن نابکار
با لشکر جرار سوار شده رخت ادبی بعرصه پیکار کشید - یک و نیم پاس
روز بر آمده مقابله طرفین رو داد و تلاقی^(۲) صفين اتفاق افتاد - نخست
اخبار چنگ قراولی از قراولان شیر شکار به قیر و تفنگ بعرض اقدس
رسید - رفته رفته چون آتش کارزار بلند گردید - شهنشاه دین پغا نظر
بر عون ایزدی که نصر مِنَ اللَّهِ و فتحم قریب نصی است قاطع قرین نصرت
و ظفر بر پیل کوه پیکر که برج نلک رفعت و اعتلاء گردیون شکوه و عظمت

و علا بود - بدرزگ شایسته و آئین خجسته آهسته با جمود نصرت
آمود و سپاه مقصور که دیده روزگار گهی با آئین ندیده پیش آمدند *

نظم در تعریف فیل سواری خدیبو کوه وقار و بردهباری

حبدنا فیلی که خرطومش گهی^{۱۱} کین آرای
پای تا سر چین پیشانی بود چون آستین
عقل اول هیکلش را چون محیط خاک دید
آسمان اولین را گفت چرخ دریهین
دید هر کس آن سر و خرطوم را داند که هست
کوچه راه از زمین تا گنبد چرخ برین
میشود تطب شمالی در نظرها نا پدید
در چنوب آهسته تو گر پا گذارد بر زمین
آنده در هر چندش خرطوم در روز مصاف
بر چراغ عمر اعدا میفشدند آستین

خدیبو مانند آفتاب خاور که از نلک اخضر برآید در حوضه جا فرمودند -
و ماه تابان چرخ چارمین را بر زمین چلوک گرفتند * * نظم *
چو در حوضه فیل جا کرد شاه ذمودار گردید از برج ماه
شهنشه به بالای فیلی غیور نشان داد از موسی و کوه طور

نظم در بیان تعریف فوج و کشورت ان

سپاهی دوش در دوش ستاره	به پایان کرد گرد او نظاره
ز سامان تعیین آن طرف باز	سپاهی از غبار ره فلک ساز
ز فرسودن زبان را باخت عارض	بعدادش اگر پرداخت عارض
چو مژگانی که باشد اشک آلد	سر انگشت قلم را آبله بود

A description
of the Royal
army in
verse.

بزیسر سایه بازی^(۱) یزدان
اچل نشناخت کس را در غبارش
هوا را ساخت تپه آنچنان گرد
زبس از کثرت تندی جا بود
صف محشر فلک را رفت از یاد
ره خانه غلط کردی نظروها
نموده پسکه خود را گم درلن کرد
نمایان از علم تامه ز ماهی سبق برده ز حشر از لانهای
از طرف غذیم لئیم شلک عظیم از با و بندرق شروع گشته کارکشش
و کوشش بشمشیر و خنجر کشید - واکثری ازان ادبی آثار تهور و جلاست
آشکار ساخته بر هراول نصرت شعار تاختند - و شورش بسیار آن چهلمیان
انداختند * کامگار خان بهادر با دلاوران نصرت فشان و دلیر خان با چنگ

آوران چانفشاں مصدر ترددات بی پایان گشته گوی شجاعت از سام
و دستان ریوندند - و چنگ بحبل المتبین توکل زده از اقبال بی زوال خسرو
دریا چون کوہ جنبش ننمودند - هرچند گروه ادبی نصیب کفار فجار
بطمطراب بسیار و کثرت بیشمار مانند برق و باد شتابان گشته و مانند سیل
خروشان میرسیدند - لیکن لمعان آتش عدو سوز تیغ مجاهدان خونخوار
کار مهر تابان مینمود - اگرچه آنقوم بدکودار معاندان ناهنجار از پای ثبات
و استقرار نهال کارزار با رگ و ریشه عداوت می نشانیدند - اما باد صرر
حمله مبارزان اسلام از بین و بن میکند - و برق نیزه های دلاوران خرم من
جان و تن آن خسان میساخت - در عین زد و گیر سفیر تیر پیغام اجل
بگوش برنا و پیر میرساند - و قائد گلهه بندرق خط آزادی از قید حیات
بهر کسی میداد و توب از در خروش بدم آتشین دیگ خون معاندین از

* نظم *

ز هر آهن زد دگر موج
کشیده زلف بر رخساره از آه
بریده رنگ خور از چهره سیاک^(۱)
قیامت را قیامت رفت از یاد
اجل میشد خجل در رزم سازی
نکرد از روز رستاخیز کس یاد
که از خود رفتنگ را هوش آمد
ز آب تیغ گشت آئینه رنگیان
چکاوک را بدل افسرده منقار
چو آتش دید مو نیض^(۲) نگه بود
همائی داشت بر سر سایه گستر
که نبود باد را حاجت بهمیز
بر آورده آتش از خارا گل از خار
ز باد دامن خود ریخت این برگ
زنعل بادپایان جست آتش
زمین شد آسمان از ماه و پرورین
که ری خاک میدان شد شفق گون
نظر در نرگستهستان لاله گشته
سنای از سفان بوسی خجل شد
در آمد در غریش شیر نزین
ازان برداشت نم پیوسته ابرو

آتش عدم بجهوش می آورد *

شده خسرو مقابل با چنان فرج
عامهای کشیده قد سه رگا
فندده مهچه زراسایه بر خاک A description of the
با چشمچشم چان ببردن بود بازی flight and the
در قن آفتاب از بس که استاد battle-field
ترنگی از کمان در گوش آمد
زماد تیر شد تیر آتش کین^(۳)
چکاچاک دم شمشیر خونبار
ز تاب و تف که در آن رزمگه بود
بخود از یک سر مرد دلور
بمیدان بود هر مرکب سبکخیز
مهیل مرکبان برق رفثار
دماغی ساز کرد از شیشه اش مرگ
شدن آن جنگجویان بسکه سرکش
فند از بس جنیبت نعل زرین
ابر تیغ بارید آنقدر خون
ز هر برگستان خون سوشه
دمی که همنفس با خون دل شد
ز فیروزه شد نیستان عرصه کین
ز بس بارید ابر تیغ هرسو

(۱) پریده رنگ خور از چهرا پاک (۲) زباد تیوه شد تیز آتش کین (۳) دیده مونشق

قوان خواند از جیوین راز نهانی
 سنان برداشتش از پایی بیباک
 که نوک نیزه چشم آسمان درخت
 علمها گیسوی پرچم کشاده
 به پشت خاک روش شد ثریا
 شده هر تار جاده سلک مرجان
 حمایلهای زخم افتاده بردوش
 بمگ پیرو و برنا داشت غوفا
 گریبان تا بدامن همچو گل چاک
 ازان پایی زره پوشست در گل
 بمدم تلاخکامی را فند کار
 گرفته در دل راه شبستان
 سر زاده شد سبزاز نه^(۱) سنگ
 ایاغ آفتاده از باده واژون
 ز وقت بر گریزان یاد میداد
 چو خورشید درخشان در دل نیل
 بالجمله بعد آویش بسیار و گیر و دار بیشمار که با شور بختان کارزار از
 شمشیر خونخوار گذشته کار بدست و گریبان رسید دلیرخان بهادر قدم

Dilir Khan and his brother Asālat Khan are killed in the battle. Kamgār Khan conducts the fight with bravery.

دلیری در عرصه پیکار استوار داشته نقد جان نثار ساخته بغاڑ شهادت چهره
 سعادت آراست و اصالت خان برادرش گلهای زخمها برداشت و نیز
 شردت شهادت چشید * مقارن اینحال اختلال کمال باحوال هر اول معسر
 اقبال راه یافت - کامگار خان بهادر چهقلشهای شیرانه و آویشهای مردانه
 نموده روی همت از جنگاه نذافت - و بجنگرداری و دلاری چون شیر شرزة

(۱) شر را دانه شد میز از ته سنگ or ته

که دور راهه گوسفند افتاد - داد مردی و مردانگی داد * درین اثنا فوج آن
 کافر نعمتان خیره شده از توپخانه والا در گذشتند - و قدم جرأت پیش نهاده
 تا بفوج قول همایون در پیوستند - شهنشاه گردون اوا بر فیل کوه تمثال
 آریزهای اعدا ملاحظه میفرمودند - هرگاه بچشم دورین معاینه نمودند که
 فوج بدکش پای از حد خویش بیرون نهاده اند از جوهر شهامت و پردازی
 و گوهر شجاعت ذاتی عنان عزیمت جلویز پیشتر فرموده بکومگ
 رستمان جان سپار و هژبران بیشهه کارزار متوجه شدند - و به نیروی همت
 بلند باعazت سپاه فیروزمند آنقوم اشرار را از جرأتی که میدنند
 باز داشتند * در عین هذگاه هیچجا و کارزار هوش ربا فیل مستی یله شده
 زنجیر گستته بر فوج ظفر موج سیلاج وار دمان و خروشان رسید - و پیامان
 دست ضبط خود هرچند بروی دراز میکرد کوتاه میدید - چون از صدمه آن
 اعصابی مردم درهم شکستند - و از بیم آن افواج فیروزی قالبهای خود را
 از جان تهی ساختند - از تلاش کارزار باز ماندند - بسیاری بامال از ضرب آن
 دیو بی زنجیر گشتند - و اکثر مغلوب دشت^(۱) و هراس او شده حواس
 خودها باختند - آن سیه مست بادگ کین عرصه خالی یافته بسوی فیل
 کوه شکوه سواری خامه که چون آسمان بر زمین قایم بود حمله آورد و هردو
 پیلان بکشتبی باهم آریختند - و دود از دورمان چرخ کبود برآورند -
 عاقل خان ناظر که در خواصی جناب گیهان خدیبو جا داشت و با وصف
 خوردن گوی تفک پای استقلال و استقامت محکم داشت از صدمه آن
 نیل مست از پا افتاد و پیک اجل را لبیک گفت - و محراب خان
 و لطف الله خان و عظمت الله خان و ولی الله خان و هاشم علی خان
 و میر مقیم درین دار و گیر جان نثار گشتند * از وقوع این سانحه تفرقه و فتور

(۱) دهشت

عظیم بعض اکر منصور راه یافت و جمعی که بهره از جوهر شجاعت و پاس
福德یت و اخلاص نداشتند از معركة روگردان شده راه فرار اختیار نمودند *
چون سلک جمیعت فوج قبل از هم گسیدخت - و آن پیل با پیل خاصه
بادشاہ محفوظ بحفظ الله آویخت و خرطوم شوم که شب سیاه آشوب
و بلا بود بلند ساخته خواست که از برج حوضه آفتاب سپهر عروج را بیجان
کند - از آنجا که حفظ حافظ حلیقی شامل حال آن خسرو نیکو خصال
است در عین همین حالت دست رستم کشاده و دست توکل بدامن
افضال ایزد متعال زده خنجر دشمن کش بر خرطوم آن مودی چنان زد
که نگونسار از ضرب آن برگشته راه فرار پیش گرفت و فیل خاصه سواری
خسرو رستم دل که از زور آن تنومند از پا افتاده بود رهائی یافته سربنگ
کشید * خدیو مواید چست و چلاک از پشت فیل خاصه جسته تیر
زه گیر از کمان قضا و قدر چنان بر فرق آن پیل سرکش زدند که تا سوفار غرق
شد - مجاهدان شهامت پرور و مبارزان بسالت اثر و جنگ آزمایان
شجاعت از دیدن ضرب خنجر کوه شکاف که بقوت دست جهان داور
بنایید ایزد برتر کارگر افتاد باز مستعد و آماده بیکار شدند - و از نیروی
بادشاهی و وزود فضل ایزد قوی دل گشته حمله آور شدند - نوک پیکان فرسا
از سُنگ خارا در گذشت - و آب شمشیر حیات سر آن نگونساران را بیاد
فنا داد آخر کار چهاندار شیر شکار از شعله سنان کشت زار مخالفان ادب
شعار را سوخته آفتاب کردار تیغ کشیده مانند بنات النعش منفرق
ساختند و از صوات بادشاهانه علم غالبه و استیلا در معركة هیجا انراختند *

* نظم *

چنان افواج دشمن را ز جا برد که گوئی مشت برگ گل هوا برد
هدایی پای هریک الامان بود هراس از بس بفوج دشمنان بود

درین اثنای نیک اقبال مرده فتح و ظفر بگوش بندگان جهان رسانید و کلید دولت نصرت خداداد بدست دولت خواهان رسوخ نهاد - داغ^(۱) غنچه دل هولخواهان از نسایم فتح و فیروزی گل گل شگفت و نهال دولت و اقبال از باد بهار علایت از لی بالیمه بلبل بال مسرت کشوده توانه خوشدلی گفت - طنطنه شادوانه بر پشت پیلان کوه و آوازه نقاره بر اسپان برق جولان در گلبد گردان پیچید و صفیر کرنا و نفیر تا بعرش برین رسید - بالجمله فتوحات غیبی و تائیدات لریجی شامل حال اولیای دولت آبد اشتمال گردید که با وصف دهن و چشم زخم عظیم کریم کارساز در چنین فتح باز کرد که عنوان دفتر کشور ستانی و ظفر نامجات باستانی همیشه خواهد بود - و یادگار روزگار خواهد ماند * رام فرایین مقوه از بیم سطوطه موبک منصور خائف و هراسان گشته هزیمت را غنیمت دانسته نقد حیات مستعار از معركه نبرد و پیکار با صد هزار ادباد و عار بیرون برد و اسباب تجمل و جاه آن حال تباہ قاراج افواج بحر امواج گشته برباد رفت * از آنجا که نیت خیر طوبیت این برگردانه درگاه صمدیت منبع حسنات و منبع ترحم است بمقتضای آن تعاقب لشکر گریخته را که خاک مذلت بر سر گردیده جانهای خود بسلامت می بردند منع فرمودند - و از قتل عام آن گروه فاکام در گذشتند * رحم خان که سردار کلان آن خیل ادباد نشان بود برهبری طالع الامان گویان دست زنبار خواهی بدامان بادشاهی زد - و غلام شاه و مرلید هر و زتن راو داروغه توپخانه مقوه گرفتار سر پنجه اولیای دولت گشته دستگیر و اسیر ببارگاه فاک نظیر آورند - و از توپخانه آن ادبان نصیب چهل و دو ضرب توب خرد و کلان بضبط ملازمان دارا درین آمده داخل جنسی سوکار والا گشت * شهنشاه دین پناه بعد

حصول این فتح عظیم شادیانه نوازان وقت شام از جنگ گاه معاودت فرموده داخل خیام دولت و احتشام گشته جبین نیاز بسجدگه عبودیت در جناب واهب العطیت سودند - و شکر و سپاس بیقیاس ادا فرمودند - امرایان عظام و بندگان عقیدت فرجم آداب تهذیت فتح و نذور و پیشکش گذرانیدند * بست و دویم ماه مسطور ازان مقام بطرف باغ نوابن مقهور منزل آرای اقبال گردیدند - و بهرام جنگ را که گرد ملال پردا من خاطر او نشسته بود از ابر افضل خسرو دریا نوال بوساطت مدار الدوله بهادر شست و شو یافت - و کامگار خان بهادر که کشیده خاطر بسبب سوال و جواب رحم خان و غلام شاه بمعرفت دیگران گشته بود از عنایت خسروانی بعطیه سر پیچ جواهر هر بلند شده سر عزت بازج گردان افرلخت - و از کمال عاطفت و رافت که سرشت و جبلت همایونست غلام شاه و رحم خان را بعطای خلعت نواخته از جان امان دادند - و پیش کامگار خان بنا بر باین (۱) خاطرش فرستادند - و قبایل معراج خان که اسیر پنجه تقدیر گشته بود و کسان الله داد خان دستگیر ساخته آورده بودند فرمان آسمان مطاع عز اصدار یافت که از قید رها سازند - و بعرض و ناموس میحراب خان و دیگران داشتند * زهی شهنشاه عدالت پور و خسرو ترحم گستر کسی دست انداز نشوند * زهی شهنشاه عدالت پور و خسرو ترحم گستر که خشمکش باز و ملای عفو جرام بلند آواز - کریم کارساز درگاه این دارای احسانش باز و ملای عفو جرام بلند آواز - کریم کارساز درگاه این دارای دانایی راز دلها آلاه را سجدگاهه گاه مقبلان و ذات قدسی این سزاوار تاج و تخت سلطنت مظهر اقبال و جاه و حشمت تا دور قیامت همیشه و پاینده داراد * بست و پنجم از تفضلات خسروانی و عاطفت و قدردانی پسر ذوالفقار الدوله بهادر بخدمت فوجداری شاه آباد ممتاز فرمودند - و سلیمان خان را بنصب چارهزاری و خطاب پدرش سرفراز نمودند *

Ghulām
Shāh and
Rahmān
Khān are
pardoned
and robes of honour be-
stowed on
them. The
kinsmen and
followers of
Mīhrāb
Khān and
others are
set free.

The son of
Zulfaqārū'd
Dawla is ap-
pointed
faujdar of
Shāhshābād.

بست و ششم رایات عالیات بر پل فتوحه نصب کردند * بست و هفتم
 میر سلیمان خان برادر میر متین خان بعنایت جامه ملبوس خاص
 و بالا بند سر بلند گشت - و لطف علی خان بمنصب چهار هزاری دو هزار
 سوار و خطاب "صواب اندیشخان" کامیاب گردید - و پسر اهالت خان بعطای
Shāh 'Ālam halts at Fatūḥa bridge, 2nd February 1761. Confers honours to his officers.

خلعت چهره پارچه سرمایه دولت ابدی اندوخت * چون رام نراین مقهور
 از بیم مهابت موکب منصور فرار نمود - مرتبه دویم از راه غرور لوای جهالت
 و بغارت افراحت و بچوب زیانی از سخنان فریب و ریب دام تزویر
Miran joins Rām Narūyan and helps him in continuing the fight.
 گسترده بدغ الوقت می پرداخت و انتظار کومک و رسیدن میرن
 ناهنجار آن شقاوت آثار برده باستظهار حصار کوه کردار بمحاربه و پیکار
 مستعد آن نابکار میماند - و افسون بازی گری و شعبدہ بازی بروی بعضی
 پست نظرتان حق ناشناس میخواند - تا آنکه بحوصله گان باطل کوش
 که عقل و هوش در سر بمغز نداشتفند باز بشفاعت گری برخاستند -
 و بلا به اش مغفون گشته از وصل شاهد مقصود روی تائفند - حتی که کار
 محاصره بدرازی کشید و خبر آمد آمد میرن مقهور بمسامع علیه حضرت
 چهانبانی رسید هرگاه آن کج نهاد شورش بغي و عناد بریا ساخته بکومک
 رام نراین خانه بریاد پرداخت - و باراده فتنه انگیزی اسباب استیصال
 خود آن مدبر بروگشته اقبال جمع نموده در فکر بیخ کنی نهاد دولت
 خویش آن فاصواب اندیش افتاده از تبه وائی و بیباکی آن راندۀ درگاه
 الهی بعزم رای مقابله عساکر گردون مائن بکوچهای متواتر لوای نکدت
 بر افراحت و میخواست که گردانگرد دیار عظیم آباد رخت اقامت کشد
 و فرودگاه خود سازد و باعث پشت گرمی بدمآل آن بد نهاد شود -
 بنابر مصلحت دید رای صواب نمای جهاندار مالک رقاب ذست
 استیلا ازان حصار کشیده بمنافعث اعدا همت والا نهمت گماشتند - هنوز

تیغ خون آشام غازیان اسلام از خون اعدامی بد فرجام رنگین بود و سپاه بهرام انتقام که درین زد و خورد کوفتها و رنج و تعب کشیده نمی آسود - و جراحات مجرر و حان بالتیام رو ناورده که این کارزار روی نمود * سلخ ماه جعادی الثانی حضرت ظل سبیحانی بتائید یزدانی عزیمت پیشتر فرموده سایه عز و جاه بمنزل انگذندند * سیوم رجب المرجب حسین بیگ برسم مسارت از پیش رام نراین رسیده ناصیه سای کعبه جاه و جلال گشت - و بعض استاده های بارگاه آسمان جاه رسانید که شاه درانی خطبه و سکه این دولت خدا داد در دارالخلافه شاهجهان آباد جاری ساخته و زنگ شکسته روز سیم را درستی

از رواج نام نامی داده * کاظم بیگ که بزیور دانش آراسته و پیرایه صواب اندیشه پدر استه بود از حضور برفتن پیش میدن مقهور معین گشت - قابه نصیحت های ارجمند و مواضع سعادت پیویز پنجه از گوش آن باطل کوش برآورده آن کچرو را رهمنوی بطريق قدیم عبدیت و جاده مستقیم فدویت نماید و زنگ خیالات از آئینه غمیر آن زداید * هرگاه ناصبرده از حضور پرنور wage war against him. مرخص شده بشکر نکبت اثرش رسید و ملاقی گردید - ارشادات حضور

قدس که هریک جواهر آبدار نصایح و مواضع سعادت جاردنی او بود آویزه گوش آن بیهوش ساخت - از نشء باده غرور و استکبار آن لایعقل مردم آزار همت بر خون خوردن آن بیگناه گماشت - آن روسیاه خونخوار آن مظلوم مرحوم را علف تیغ آبدار نموده سرمایه عذاب سرمدی اندوخت و همراهانش را از غایت بیدانشی و مسلمان کشی مسلح نموده سرداد و توشه عقوبت چهنم آن بدنها ابد الابد برای خود نهاد * ازین حرکت ناپسندیده و نالایق آتش غصب با شاهانه زبانه زد و فرمان قهرمان جلال بنفاذ یافت که هزیران دشمن شکن و سران عدو انگن و دلیران پیل تن و شیران شمشیر زن تیغ انتقام از نیام برآورده و چنگال عدو مال بخون بدستگال فرو برد

بازوی دلیری کشایند - نهنجان ببحر وغا فوج فوج مانند موج دریا برخاستند
 و پلنگان کوه هیجا سیلاپ آسا از جا چنبدیده صفها آراستند - مبارزان شهامت
 نشان و دلاران کوه توان روی بعرصه میدان نهادند - و آراز هل مین مبارز
 آویزه گوش گفبند گردون نمودند - هراولی موکب نصرت شعار برایت
 اقتدار کامگار خان بهادر بهادر چنگ شرف استقرار یافت - خان بسالت
 نشان بمقتضای مصلحت دور بینی از راه کسر نفس بعرض رساید که
 این بندۀ جان نثار لیاقت این کار طاقت این بار ندارد - و بعد پیش
 قدمی این فدوی جان سپار در حرب و پیکار اگر خدا نخواسته چشم
 زخمی بهراول ظفر شعار روی آرد کسی را نمی پندارد که سد راه گردد -
 و این عقیدت آثار بود که در چنگ اول بعد هزیمت خوردن بعضی
 پیست فطرتان بد فرجام و شهادت دلیر خان و اصالت خان Dilir Khan and Assalat Khan also join Kangar Khan in the expedition against Rām NarKyan.
 نیام کشیده بکومک سپاه نصرت پناه پرداخت - و با رام نراین مقهور کارزار
 رسمنه ساخت - چنانچه از دست این غلام آن تیره انجام چند زخم کاری
 برداشت - چون فیل سواری این عاصی عبودیت نشان قریب آن پیل
 ازدهای دمان گشت و رد و بدل های حربهای شیرانه و حمله های دلیرانه
 با من و دشمن آنقدر پیست که دو دریای لشکر را از معایده معامله نه
 این را ظفر و نه او را خطر عنان ضبط خود از دست هر کسی رفت -
 محض نیروی پنجه اقبال عدو مال و مانند افضال ایزد متعال بود که
 کمر اعدای بد سگال درهم شکست و آن بد مآل رو گردان گشته گرفتار عذاب
 و نکال گشت - و تا حال زخم های تیغ خون فشان که رو به اندمال نیارده
 احوال این عقیدت اشتمال را ال آن زخمهای دگرگون میدارد - بیشتر هرچه
 فرمان رو بندگان را رو تائفن چه مجال * * شعر
 بهر نیک و بد جان نثاری کنم بدین گفته ها استواری کنم

بالجمله بعضی اینای روزگار عرض آنرا حمل بر خود داریش دانسته
بخلاف حصول مأمولش کوشیدند * بهر حال خان فدویت نشان مطابق
فرمان چهاندان رخشن فتوت و جلادت بمیدان شهامت و بسالت تاخت -
و بعد از معهود سواره فیل کوه پیکرمی که غرق آهن بود آن روئین تن
نهمت بدفع اعدا گماشت - و با جمعی از ثابت قدمان معروکه رزم که اینیں
و همدم بزم او بودند علم فتح و فیروزی افراشت و در جرانغار و برانغار
موکب اقبال ممتاز الدوله بهادر و مدار الدوله بهادر پائی استقامت و استقلال
افشوده بار یافتند - و در یمین و یسار بعضی سرداران عمدۀ روزگار و جوانان

The battle
takes place
on 10th Feb-
ruary 1761
between
Miran and
the royal
army.

بکار جا یافته صفت میمنه و میسره چون آهنین حصار آراستند * چهارم
رجب المرجب شهنشاه عدو بند کشور کشا سمند جرأت بجولانگاه نبرد گرم
عذان ساختند و فرمان دادند - که تویخانه برق نشانه پیشتر برده سر گرم
خرمن سوزی بخت دشمن فمایند - ازان سو میرن نابکار نیز آماده حرب
و پیکار گشته به ترتیب افواج پرداخت - و با سپاه بی پایان و لشکر گران
و فیلان سیاه بخت که اسلحه و ادوات حرب بر خروم شوم آنها تعبدیه
کرده بودند مع پلن‌های فرنگیان روان گشته بمقابلة آمد - از جانبین کار
کشش و کوشش بالا گرفت و شور کوس روئینه طاس در قصر نیلی^۱ رواق
هواس انداخته از نه طاق افلاک در گذشت - آواز کونا گوش پیر و برنا
کر ساخته بدفع صور محشر همصفیر^۲ گشت * نظم *

شد آن روز در عصمه شور و شر زبانگ دهل گوش افلاک کو
دهل زن زبس برد هل چوب زد بهر زخمه راه صد آشوب زه
بلند از گلوی فنا شد صفیر بقا کرد نصرت زبانگ لغیر

^۱ In MS. نیکی

^۲ In MS. همصفیر

نفیر غم و کنای الم
 سخو کوس شور قیامت نواخت
 بتعظیم برخاست هرسو غبار
 نقیب اجل پا بمیدان نهاد
 دلیران آتش نفس بس که آله
 بچشم زره سرمه شد خاک راه
 اجل کریه میدکرد بر حال خویش
 سنان بهر خیاطیش می رسید
 سر شور و شر آمن آنجا بدرد
 سراز تن از سر نمودی فرار
 ز دوش یلان بار سر دور کرد
 که شد خفتگان لحد را خبر
 ز پرواز افتاده بر چهره رنگ
 بدربای خون کرد پیکرشنا
 نظر بنده در موجه اضطراب
 هوا راه سیر چمن باز کرد
 فتد پندت مغز بیرون ز گوش
 شود سرخ لباهاي سوق ازان
 نیاورد کس شور دریا بپاد
 سرسر بلندیست چون سایه پست
 دمدم باد زن گوش فیلان بکف
 ندارد ز تاراج هم چشم غم
 مشبک چو آمساج گردید تن

بر آورد فریاد از دست هم
 بکین رایت مهر چون بر فراخت
 علم کرده در عرصه پا استوار
 نفس گشت بر آتش کیفه باد
 کشیدند از سوز در قلب گاه
 سیه گشت از درد روی سپاه
 اجل را اجل آمد از بس که پیش
 بشمشیر اگر قطع می شد آمید
 ز غریدن شرزا شیمر فبرد
 ز غوغای شمشیر در گیر و دار
 سنان را ز اخلاص مذکور کرد
 زبانش چنان فتنه برداشت سر
 ز بس عرصه گردید در جذگ تنگ
 ز سر چون گذشت آب تیغ جفا
 دل پوچگر بود هم چون حباب
 ز پس رنگ از چهره پرواز کرد
 شود گرز با سر چو صدمه فریش
 اگر تیر را زخم بوسد دهان
 زکین بود در عرصه طوفان زیاد
 ز بس گرز بر نیک و بد یافت دست
 ز گوما مهادا شود جان تلف
 ز آنکس که در خانه زین قدم
 ز تیر کماندار شمشیرو زن

وزید آنقدر باد شمشیر و قیصر
 بچنان دندن از بس که گردید شاد
 دران عرصه از زهر چشم پلان
 نگذند در عرصه طرح نبرد
 بساط ستم کینه گستردہ بود
 برآورده سر ز آتش کینه دود
 بهر جا که دستی کسی میوسید
 ریوتد چون گو دران رستخیز
 زبس تنگ شد عرصه کارزار
 القصه محمد کامگار خان بهادر با سپاه بهرام انتقام گام جرات پیشتر
 گذاشته از توپخانه مقاهمه دایرانه بگذشت - و اکثری را از مخاذبل طعنه
 شمشیر تیز نموده ستیز رستمانه نمود - حتی که از پیشستی خان رستم دل
 تزلزل در ارکان ثبات میرن ناهنجار راه یافت - و پس با گشته میخواست که
 روی از کارزار تاشه فرار اختیار نماید - لیکن مردم هندوستان زا که همواهیش
 بودند شورش افزای رگ جاهلیت شده رفتی از جنگ گله ندادند -
 و بعضی از آنها پیاده شده آماده جنگ شدند * درین اثنا پلتن فرنگیان
 نابکار که به ادوات توپخانه آتش بار و آلات حرب و پیکار مستعد استاده
 بودند - بکومگ آن قوم رجیم پرداخته از چار سو هجوم آوردند - و شلک
 عظیم از طرف غذیم لذیم نمودند - که هوا از ابر دود تیره شد و چشم خود
 خیره گشت - اکثری را ازین حادثه قیامت اثر و در راهه پر خوف
 و خطر آب هلاک از سر گذشت و سفینه حیات بسیاری بگرداب ممات
 افتاد و تئرگ باران گلوله فرصت نفس زدن نداد * خان بسالت نشان

دلیران نبرد را دلدهی داده پای بدامن استقامت و استقلال پیچیده
مانند کوه بستره نیامد و از جا نجنبید و با تم مراتب سپاهگری و جانفشاری
کوشید - بل نقد حیات مستعار (۱) نثار ساختن باعث بقاء جاودائی انگاشته
و سوماپه عمر ثانی پذاشته آن شیر دل از خصم رویه صفت سراپا حیل
نمی اندیشد - مردانه وار آن سپه سالار دل بر تلاک نهاده از هفت رخ
قیر چهره شجاعت هر هفت کرده^(۲) غازه تازه بست - لیکن بین عذایت
خسروانی از آفت جانی مصون و محفوظ مانده ازان دریای طوفان خیز
اجل کشته حیات بساحل نجات آن رستم دل کشید - و ذرفقار جنگ
بهادر و مدار الدوله بهادر کارزار رستمانه نموده بسبقت کار فرموده تا باردوی
میرن شقاوت جوی تاخته آوازا نهپ و غارت انداخته بر گردیدند - عجب
هذاگاهه عبدت افزای زود گیر و مردم ریای در چشم زدن صورت بست که
قرک فلک مشاهده نکرده بود * اعظم *

زد و برد غریبی بود در پیش
ز نخل عمر بزیدن^(۳) بصحرا
ز حیرت کرده خالی خانه دیدار
شبشب از کمانها تیر جسد
بسشدر کود جا در جای گذران
بحلم تیغ خون جاری بهرسوی
بهر حلقة کمندی قاتنه خام
گرفتاری گرفتار طلب بود
دران میدان بعزم صید اقبال
سپاه ساقه هم جنگ خروشان
شدۀ شیرین قر از ساق عروسان

(۱) هر هفت کرده = نعام زینت

(۲) در اصل نسخه "توبیدن"

کمیشون گه جام زن از موج لبریز سیه چون نشه تند و همچو می تیز
 القصه دودریای زخار لشکر از موج خونخوار تیغ آبدار بستوه آمد - و تا
 تمام روز آتش افروز کارزار بودند - و از آستین کین ساعد رسدمی بر آورده
 دست جلادت می کشودند و حمله های شیرانه می نمودند * * نظم *
 دو لشکر تیغ زن چون موج باهم زند تا بخت بیدار ظفردم
 نفس در سیقه آسایش ندانست بدل آمید گنجایش ندانست
 بسر بودند کوشش در همه روز نگردیدند برهم هیچ فیروز
 هرگاه شیر گردون خون شفق ریخته نافه آهی شب مشکبو ساخت -
 وقت شام شهنشاه سعادت فرجام مع کامکار خان و قوالفار جنگ و دیگر
 بندلهای خاص و عام معاودت فرموده نزدیکی قصبه شب بسر بودند -
 از وقوع این حال اختلال کمال و فتوح موفور بمکاب جاه و جلال راه یافت
 بل اکثر مردم لشکر فیروزی اثر متفرق شدند - و اشخاصیکه بهره از جوهر
 رسوخ بندگی نداشتند قدم آنها از جاده فدویت لغزیده روی از رفاقت
 رکاب گردون انتساب تافتند - و بوسوسه نفسانی و راهزنه غول شیطانی راه
 بوادی ادبیار پیموده عار فرار اختیار کردند - لکن مجاهدان ظفر پیوند
 و مبارزان عقیدتمند که گوهر وجود رسوخیت آمود شان آبدار از انقیاد
 و اعتقاد بود پای ثبات واستقرار مستحکم داشته رفاقت چنین وقت
 سعادت انگاشته باهم عقد عهد و پیمان موکد بستند که انشاء الله تعالی
 در اندک ایام که کمتر عرصه آن یازده روز است خار وجود میدون تیره انجام
 از شوره زار هستیش برکنده کارش تمام می نمایم بلای * * بیت *
 ازین رفتنه و آمدن عار نیست که بی جزر و مد بحر ذخار نیست
 درین اثنا خبر زخمی شدن میرن مقتول مشهور گردید رای عالم آرای
 چنین اقتضا فرمود که بالفعل از محاصره قلعه عنان تاخته و مقابله موقوف

داشته از راه بهار که از خار وجود آن ناپاک پاک است ^{روی توجه باید}
 آرد - و از طرف عقبه های دشوار گذار عازم دیار مرشد آباد باید شد - چرا که
 جعفر علی خان پدر میرن ناهنجار همانجا است بطريق یلغر رسیده تزال
 در ارakan آن ناحیه باید انداخت تا اعدا را ازین حرکت کمر قوت شکسته
 گردد - و درین ضمن درستی فوج ظفر موج باکین شایسته و عنوان بایسته
 بظهور پیوند - و راجه های آن نواح و مرهنه ها مثل شوهرت وغیره که سردار
 ذوالاقدار اند بزمین بوس دولت ابد قرین کامیاب گسته حلقة بندگی
 در گوش عقیدت خود کنند * چنانچه بر طبق اراده جهانبانی سوایرد ^{دو}
 دولت و کامرانی با آن خلع برپا گشت . و بکوچه ای متواتر یازدهم
 رجب المرجب ^{حوالی} بهار از رایات نصرت شعار فیض بار گردید - چون
 روز جمعه بود نماز آن روز ادا فرموده جبیس نیاز بدرگاه کریم کارساز سوده
 داخل خیمه مبارک شدند * سیزدهم متصل شیخپوره ^{The king reaches Shaikhpura}
 فرمودند * چهاردهم بلند خان را بخدمت بخشیگری چهارم و نظر علی را
 بمقصب سه هزاری پایه بلند بخشیدند « پانزدهم از مقام شیخپوره متصل
 سلیم پور مضرب خیام دولت قیام گشت * هفدهم کرامت علی را بعطای
 خلعت چهار پارچه مورد عاطفت و مهربانی ساخته از اپاس کدورت
 حضرت ظل سلطانی برآوردند * هزدهم رایات عالیات پیشتر نصب گشت -
 عرضی شجاع الدله بهادر از نظر کرامت اثر گذشت * بست و دریم
 در گهاتی کوه وقت شام سرا پرده ابهت و احتشام سراج بهر و ماه زد *
 بست و سوم متصل موضع جگائی ^{کنجن سه} بعطای خلعت مباری
 شد * بست و هفتم منیر الدله بهادر بعطای شال ملبوس خاص خوشحال
 گشته سر اندخوار بارج افبال برآورد * غرہ شعبان معظم سرادق عز و اچال
 بطريق اسراؤه زدند - بعد یک مقام ازان مقام نهضت رایات عالیات پیشتر

The king prepares to advance towards Murshidabad to surprise Ja'far 'Ali Khan, father of Mīrān.

on 19th February 1761.

گردید - و متصل جم کاره مرتزا راجه رام ناتنه از کوفت زخم صحت یافته
نامیه سایی بعده درگاه خواقین پناه گردید * رمضانی حجاج که با هتمام تمام
بمعالجه اش پرداخته بود - مورد مهرابانی خسروانی گشته بخلعت فاخره
دزی شرف اندوز کامرانی گشت * شیوه رام پنده و کیل راجه آن کوه سپه
شکوه جدین فیاض بسدۀ اقبال سوده دو اشرفی بصیغه نذر گذرانیده از

The Emperor
or halts at
Balyāt on
14th March,
1761. Zulfā-
qār Khān
submits a
petition on
behalf of the
Raja of
Bishanpur
with nazrā-
na. Ja'far
'Alī Khān,
Nazim of
Bengal, also
sends a peti-
tion through
Rahmatu'l
Lāh Beg.

سعادت آستان بوس سر عز و احترام بلند ساخت * یازدهم سرا پرده عز و چاه
بموضع بلیدا برپا گردید و ذوالفقار چنگ خربطة عرضداشت راجه بشن پر
معه نذر مرسله اش بحضور پرنور گذرانیده و بهرام چنگ دو انگشتري طلا
معه نگين یاقوت بي بها در پيشگاه درگاه سلاطين پناه بطور پيشکش آورد
بعز قبول آن نامور گردید دماغ جان با آستانه بوس اقدس کامياب گشته
بخلعت مفاخت مورد مكرمت گشت * عرضي جعفر علي خان نظام
بنگاله مبني بر قواعد رسوخ ظاهري و معرا از عقيدت باطنی معرفت
رحمت الله بيگ که از نزد راجه بشن پور بسفارت آمد * جبهه افروز بسجده

عبدیه خلافت شده بود - معه نذور در حضور اشرف گذشت - چون پرتوی
از صدق نداشت دروغ بیفرونش بر خاطر صابی مظاهر جلوه گر گردید *
شانزدهم ازین مقام الوبه فیروزی پیشتر حرکت نمود - کرهی زرنگار میناکار
که با هدم کار پردازان حضور پرنور حسن انجام یافته بود - بجلوس میدمفت
مانوس بلند پایه گردید * بندۀ های آستانه دولت آداب تهنیت بتقدیم
رسائیده نذرها موافق مرائب و حوصله خود گذرانیدند * حسام الدین
بنصب یکهزاري پانصد و خطاب خاني بر اسم سرمایه دولت جاوداني از
پيشگاه خلافت و چهانباني اندرخست * راجه دمودر سنگه معه هماهیان
باریاب مجرما شده سی و یک اشرفی و یکصد و چهل و یک روپيه بطور نذر
خدم کرام آورده مورد عنایت خسروانه گشت - راجه مذکور خلعت فاخره

و شمشیر و شیو بهت مرده خلعت پنج پارچه و سریچ مرصع بیش قیمت
 و شمشیر خاصه و یکراس اسپ صبا رفتار مرحمت گشت - و برادرانش
 موافق رتبه خلعتها یافته در همچشمان سر عزت و قامت اندخوار بر افراد ختند +
 هیچدهم ^۱ عبور موکب منصور از دریا نموده خیام دولت و اجلال آن طرف
 دریا بردا گشت - و میرن نابکار معه جیش ادبی بر تالاب نو بمقابله دو کروه
 رخت ادبی انداخت * بعرض اقدس رسید که از شیو بهت و درمیان
 مقاہیر یک گونه جنگی بطريق قراولی شروع گردیده بود - بعد اندک
 آریش وقت شام آتش حرب فرو نشست * نوزدهم بطرف بشن گنج
 اردوی معلی نصرت سنج گشت - یک غول آن گروه شقاوت پژوه با دو
 ضرب توپ و دیگر آلات حرب و پیکار از دریا گذشته بقصد شبخون آن کافر
 لعمتان ملعون تلاش بسیار نمودند - لکن چون مراتب پاسداری و خرم
 و هوشیاری بمقتضای شهریاری بیشتر بکار میرفت - و تاکیدات چهانبانی
 به بهادران نصوت نشان زیاده تر به خبرداری صادر می گشت - آن خدیعت
 پیشگان دست نیافته از تعقی خود نا کام برگشتند * و بکوچهای متواتر
 بست و هفتم شعبان المعظم لوای فلک فرسا حوالی جم کاره نصب شد -
 امان الله بیگ فرایب اجناس مرسله شیوهت از نظر آنتاب اثر گذرانیده
 مورد افضال و الطاف گردید - و عزت علی خان معه همراهیان بزمین
 بوس اشرف مشرف گشته بخلعت چهار پارچه و دنی سنه نیز بخلعت
 چهار پارچه و همراهیانش بعطای بالا بند سر بلند گشتد * بست و هشتم
 نهضت را بات اقبال پیشتر شد - اخبار رسیدن زیده عمدت های عقیدت
 نشان خادم حسین خان بهادر بانوچ گران فریب معسکر گردون اثر گوش زد
 خاص و عام گشت - و با میرن ناهنجار آریش و پیکار که از فدویان
 عقیدت شعار در اثنای راه رو داده بود بمسامع علیه جناب خاقانی رسید *

received in audience
 and were honoured
 with royal robes and
 presented with swords.

The Emperor
 on 22nd
 March, 1761,
 encamps at
 Bishanganj.
 Miran sends
 a party with
 two guns to
 make a night
 attack but
 without suc-
 cess.

The Emperor
 on his way
 to Murshidabad on
 31st March,
 1761, hears
 the news of
 the fight be-
 tween
 Nishan
 Khādim
 Hosain and
 Miran.

از بسکه موکب جاه و جلال باستعجال منازل طی میکرد و منظور خاطر همایون چنین بود که بازدک ایام نزدیک مرشد آباد دایرۀ دولت و اقبال شود و بسبب عقبه‌های دشوارگذار این امر در تعویق و درنگ می‌افتد به ابیلاد اران خارا تراش برای هموار نمودن راه‌های ارشاد قوی بنیاد شرف نفاذ یافت که به تیشه فرهاد پیشه سنجه‌ای که مانع گذشتن لشکر فیروزی اثر باشد از راه دور هازند - چنانچه بر طبق حکم جهان مطاع آن که سار بر کندۀ شد و در عرض راه طایفۀ قطاع الطريق که در دامنه‌های کوهها ملجه‌او و مأوای خودها ساخته دست تطاول و غارت به رهروان و مسافران دراز میکردند و اینا میرسانیدند - یک روز حمله آورده بر بهادر لشکر فیروزی ریختند - بر قندازان و همراهیان خان شهامت و شجاعت نشان محمد کاگار خان بهادر اکنون را بدار جهنم فرستاده طعمۀ گولۀ بندوق شر بر ساختند - و بعضی ازان اشرار گریزان و افتان و خیزان از صولت دلیلان شیر افگن سر کن و پر کن رفتند - تمامی بنگاه نصرت پناه بامن و امان ازان عقبۀ هولناک بفتح و فیروزی بیرون برآمدند - و بکوچه‌ای متواتر سر مامها دیو که معبد کلان کفار فجحار است گذشته سرا پرده دولت بیرون ازان وادی بر نه رواق گردون زدند *

**وقایع مسروت عنوان یعنی تولد بادشاہ زاده
فرخی نشان مرحوم محمد اکبر شاہ بهادر
طول الله عمدة الى انقراض الدوران**

درین آوان میدمنت اقتدران مژده تولد ثمرة شجرۀ خلافت و جهانداني Birth of Prince Mirzâ Muhammad Akbar Bahâ dur.
و گل ریاض سلطنت و کامرانی دروحۀ حدیقة اقبال ثمرة الفواد گلشن

امانی و آمال رخشدندۀ اخترسپهر عظمت و اجلال تابندۀ گوهر محیط
جلا و جلال مرزا محمد اکبر شاه بهادر پیک بشارت رسان آورد که در اسعد
زمان آن یوسف طلعت بعرصه پیدائی رسید و از نهال قامتش گلشن
سلطنت چمن چمن بشنگفت - شہنشاه جم جاه ازین مرزا روح افزا در
پراهن نگذجیدند و شکر ایزدی بصد نیاز بتقدیم رسانیدند * * نظم *

که گشتش بندۀ هرکس بود آزاد

بنام اکبرش کردند اظهار

زد ازاین زایچه نقشش بر ابراز

اسد را از درایح هردهم بود

عیان بر جیس گشته در چهارم

درایح سنبلاه ناشانزده طی

عیان فهم سعادت گشت در آن

زیاد آورد زهره مرزا گنج

که گشتش بست و سیوم عین مقصد

به پرچم سلک گوهر گشت گستاخ

وتد بست و چهارم شد مرتب

که جوزا را ذنب گردید موجود

بعقریب کرد سر بهرام گلگشت

به قدم گشت ازان دشوارش آسان

به تیر اندازی دل کرد اقدام

ششم خانه بنا از بهروی کرد

فرج شد حاضر و اندره غایب

خدا فرزند فرخ فرچنین داد The horo-
scope of Prince Akbar in
verses.

منجم قال (۱) طالع کرد چون باز

نخستین خانه اقبال مولود

شده اول وتد پیدا ز طارم

به بیت دویمی کرده پس ازوی

کمان با پازده سرزد ز قربان

فروع از سنبله چون هشت بر پنچ

درایحهای میزان بیستم بود

زحل در بست و هفتم بود ازین کاخ

درایح پانزده طی کود عقرب

درایجهای عقرب چارده بود

به پیماش چو آمد بیست و هشت

چو شد از قوس طی دویم دریجان

پدید آمد ز بیت هشتادمین کام

درایح چارده چون جدی طی کرد

فلک قربانی آوردهش مذاسب

از آن بردۀ دراییج داد از جاء
 چهانی شد زلیخساوار شییدا
 تو گوئی با پری همخانه گردید
 به گهواره به برقع چهره اش بود
 دراییج شانزده طی کرد ماهی
 برآورد از زمین و آسمان شور
 بصاحب طالع این بست فهم شد
 که شد خوارشید عالمتاب رایج
 که سر بر اوج طارم راس فرسود
 دراییج پانزده منظور در ثور
 برای هه دراییج مستند گشت
 دراییج کرد خود را هفدهه اظهار
 بجهوزا کرد فعل خوش رایج
 کماندارانه نقش خوش نشان بست
 که شد بست ده و دویم ذمایان
 درین خانه که داد از آگهی پند
 بالجمله در عطا و نوال وجود خسرو کام بخش بر روزی ارباب احتیاج
 کشوده چهانی را دامان آرزومندی پرساخته وضعی و شریف را از تشریف
 و عنایات بتواخت - محلدار خان و ناظارت خان به اتالیقی و قریبیت
 و پرورش آن نو گل حدیقه خلافت و شهرپاری ماموراند و از جمیع امور
 نظر شفقت و عنایت باحوال خجسته منوال بادشاهزاده سعادت آماده
 از دیگر امثال زیاده قرد بیشتر است - و به نفس نفیس در کل مهمام
 این بخت بلند ازلی و سعادتمند لم نژلی اهتمام از بدرو رضاعمت تا ایام

عفقوان جوانی حضرت ظل سیحانی میفرمایند - حتی که خوابگاه آن بیدار بخت در خوابگاه عز و جا مقرر است - اکرچه ذات منبع حسنات این کریم النفس خجسته صفات بمضمون حدیث سرور کاینات علیه^۱ اکمل التحیيات اولادنا اکبادنا رحیم و میریان بر حال جمیع فرزندان عالی تبار که رونق گلزار کارخانه ایجاد و باعث بقای بنی نوع عباد و زیب وزینت حیات مستعار اند - كما قال الله تعالى المال والبنون زينة الحياة الدنيا خصوصاً اولاد سلطان نامدار و خواتین سپهر اقدار که سلسله بند کارگاه امکان و شیرازه اوراق پوشان جهان نسل بعد نسل و بطناً بعد بطناً اند و نفوس قدسیه انبیا علیهم التحیۃ و اللئا نیز از جذاب واهب العطیات رب هب لب می‌لذنک ولیا طلب اولاد و ولی فرموده اند از حد شفیق تر واقع شده است - لاین یعقوب وار این یوسف روزگار را از دل و جان میخواهند حق جل و علی این سرو زدن جو بیار خلافت را محفوظ از رنج و محن و از گزند زمانه پرفتن داشته بعمر طبیعی درسایه هما پایه حضرت چهانیانی بحصول مرادات و کامرانی رساند * نظم *

ورا باشد ز صبح و شام یک‌ران رکابش ماه نو بوسد فلک سان
بچارویی درگاه فلک جاه ز خور جارب زر آرد سحرگاه
بفراشی بهار آید بران در گل قالیان بود خورشید انور
بخدمت آن ذو نهال چمنستان اقبال خاقانی کنور گویال ناته را حضرت
ظل سیحانی ممتاز فرمودند - میرزا راجه رام ناته در موهبت این عطیه آداب بجا آورد * ماه صیام که اهل اسلام را بیام حصول سعادت از قیام طاعت

The Emperor keeps fast during the Ramaḍan and performs dovo-tional ser-vices.

آورده بود برای کافه اقام باعث فلاج ابدی و نجاح سرمدی از نیران عقوت ایزدی بفتحهای حدیث نبوی اولها رحمة و آخرها نجات می‌لذنک مزده لاقنطوا میداد حضرت قدر قدرت برکت عظیم شمرده بقیام صوم و سفت

تاریخ اقدام فرمودند و از کمال تقوی شعاعی و پرهیزگاری بموجب حکم
 The royal cavalcade on
 14th April,
 1761, reaches *
 the Rahwa
 nulla. The zamindars
 out of fear
 demolish the bridge and
 run away.
 By the order
 of the Emperor the
 bridge is re-
 paired; the
 army crosses
 the bridge
 and encamps
 at the banks
 of the
 Ganges.
 On approaching
 the Rāñi
 Sardī on
 16th April,
 1761, Mon-
 sieur Law
 interviews
 the Emperor
 and presents
 nazrāna.

حضرت باری که آن تصویب خیر لکم واقع است بروزه داری بسر می بردند *
 دوازدهم ماه مذکور عبور موکب منصور از ناله رهوة گردید - چون
 زمینداران آنجا از رعب اشکر گردون فریل آنرا شکسته رفته بودند بکاربردازان
 خلافت حکم محکم شرف نفاد پذیرفت تا پل را درست نماید - مطابق
 فرمان تیکی مطاع پل بسته شد و امواج دریا امواج ازان ناله عبور کرده
 بر لب رود گنگ رایت عز و جاه افراختند - بهمین احوال در دو سه بار *
 چهاردهم رمضان مرکز الیه ظفر طراز متصل سرای رانی گشت - موسی
 لاس فونگی چبه افروز باستان بوس گشته پنج اشرفی ندر جناب والا آورده
 بخلعت چهارپارچه و همراهیانش بخلعت سه پارچه بهره اور گشتند *
 از آنجا که همت والا نهمت شاهنشاهی معروف بقلعه کشانی بود -
 و بسبب تخلل میون ناهنجار این کار به تاخیر انجامیده - بعد از حرب و پیکار
 ازان نایکار چندین موافق عقل دوربین قریں مصلحت گشت - که تا حدود
 بردوان و سرحد کلکته از طرق و شوارع کوهستان گذشته تزلزل در ارکان ناحیه
 مرشدآباد و هراس در دل جعفر علی خان پدر میون مقهور از رعب موکب
 منصور باید ازداخت - تا آن مخدول ازین عنم ناصواب باز آمده بحال
 خود گرفتار گردد و ازین اراده فاسد برگرد - و در چندی چون این امر
 صورت گیرد و قلعه عظیم آباد از خار وجود گروه باعیه پاک شود تغافل داده
 دفعه عذان عزیمت باز منعطف ساخته بمضمون التحرب خدعاً یکبار یلغار
 گردید قلعه عظیم آباد گرفته مفتوح باید ساخت - و درین اثنا رفاه سپاه
 فیروزی لوا و اجماع جیوش دیگر از اطراف و اکناف منتظر باید داشت -
 هرگاه این وجوه از توفیقات ایزد متعال استکمال پذیرفت و آنچه منظور نظر
 آفتاب پرور بود جلوه گشت - باستعجال تمام در انگ ایام خیام نصرت

سرانجام در باع رام نراین مقهور با بهت و احتشام زدند - وکیل راجه اندریت ۱
اقمشه نفیسه سفیدینه و اجناس شال بان و موکینه معه یکصد اشرفی نقد
دو راس اسپ قبچاق بطور پوشش بدرگاه آسمان جا آورده کلا عزت
کم نهاد - و شیوه هست مرده که بچیاری لشکر ظفر اثر مامور بود پیشستی
نموده متصل دروازه مغرب رو به قلعه رخش شجاعت تاخته با متعان
جنگ آوری از آوان و امثال از نقد جان دریغ نداشته گوی سبقت ریود
و تلاش مردانه و گیردادار مردانه نموده افواج مقهوران را که مقابله و روش
شده بودند هزیمت داده شصت راس اسپان تازی نژاد غذیمت آورد *

شفدهم شنبه و بهادر بادرآک پای بوس خاقانی سرمایه دولت و کامرانی
اندوخت - و باقر علی خان که یکی از عمدت های دکون و صفوی نژاد بود
با جمعیت خویش باستان بوسی جیین عبدیت نوزانی ساخت -
و بعنایت تبرک جامه مابوس خاص عزمتیاز یافت * از آنجا که سودای

Baqir 'Ali Khan of the Safavi dynasty joins the Emperor with all the troops under his command.

خود سری و کجری رام نراین در سر خود داشت و سود را زیان خود از
گمرهی می شناخت - دیگر بار در انکار دور از کار و سرانجام مواد ادبی خود
آزاد - و باغوای بعضی واقع طلبان فتنه جو و فساد انگیزی مودم خوش
آمد گو سو از اطاعت تافته به قوت حصار فلک اساس آن بد نهاد سر

Ram Narayan revolts against the king, mans the fort with guns and opens fire on the royal army.

بغی و عناد از دایر اتفاقیان بیرون کشید - و مستعد جنگ آن باطل آهندگ
گشته ادوات توپخانه گرد و نواح قلعه بر برجهای چید * اگرچه بمقتضای
عموم رافت طبع همایون بصلاح اندیشه نا ممکن و مقدور بود و رهنمای
 بشاه راه هدایت می فرمودند - لاین آن سیده بخت بجهات مستقیم عبدیت
میل نمیدارد - چنانچه شورش عظیم بانداخن توب و حقه های آتشین
از آن قلعه بجانب عساکر گردون مأثر بروپا ساخت * لاجرم خدیو مهر پرور
ازین حرکت او غضب سلطانی آتش قهر بر افروخت - بر یلان عدو بدد

و پهلوانان نصرتمند فرمان دادند که در حلقه‌های محدود دشمن افغان سربد خواه
بدام آردند و بمحاصره حصار کمر قوت استوار بسته باستیصال همت گمارند -
از و بآتش افروزی قتال و جدال تخم عداوت آن بدستگال سوخنه نگذارند که

The Emperor orders
Moosa Lass
(M. Law) to
besiege the
Fort and ad-
vance with
artillery to
attack the
enemy, and
commands
Fazlu'l Lash
Khân to
render as-
sistance to
him.

نشو و نما یابد و بموسى لاس^۱ فرنگی که اسباب جنگی آماده و مهیا داشت
فرمان قهرمان جهان سوز همان روز عز اصدار یافت - که توپخانه رعد آواز
صاعقه نهیب را پیش برده آتش فشنان بر سر دشمنان سازد - دبرق بلا
در خرسن جان و تن اعدا اندازد - و فضل الله خان بهادر که قریب آن قلعه
بمورچال نصرت اشتمال در کمین نشسته بود بکومک آن بهادر بودا زد -
فرنگی حسب الحکم قضا شیم توپهای آتش بار بر فرق مخالفان ناپکار

¹ M. Law, who is mentioned here, is the French officer who was commanding the French detachment at the battle of Plassey. He was "Chevalier Law de Lauriston," one of those European noble adventurers who came to India in the 18th century to try to carve out a fortune for themselves and to throw some fame—and glory, if possible—upon their own names. Chevalier Law was a nephew of the famous banker Law, who played so notorious a rôle in the reign of Louis XV with his financial scheme, ending in the ruin of a great number of families.

Chevalier Law came to India and married in Pondicherry, probably, a lady of Portuguese origin. They were two brothers, both of them military men fighting for the King of France. "Moossa Lass" was a military organizer of a certain merit and had a great skill as administrator. Previous to the battle of Plassey, he had on some occasions lent a helping hand—embracing the cause of various Rajas and Nawabs—in fighting against the English. He was conspicuous by his bravery and very popular among the Indian rulers of the time. After his defeat at Plassey, Clive showed great consideration for him. He was sent back to France as a prisoner of war, but later on he returned to India and served as Governor of French Establishments in the country.

Chevalier Law was a great observer of men, and also a writer of some talent. He has left behind him very interesting memoirs relating the events he saw in India and describing the customs and manners of the people of India at that time, with special reference to the rulers of the epoch. The late Mr. Hari Nath De, of the Imperial Library of Calcutta, having heard of those memoirs found out the original manuscript after long researches. He had commenced to edit those memoirs in book form when death put an end to his labours.

برق کرد از انداختن شروع ساخت - و تفندگیان شعله خوی چابکدست
 قوی بازی مقابله فتنه چویان رو آورده آتش کارزار بمعاندین ناهنجار زدند .
 باقر عایی خان و زین العابدین خان بهادر که سر آمد عمدۀ های بارگاه عالمیان
 پناه بودند بعطای جمهه ملبوس خاص ممتاز شده قوی دل فرمودند
 و به یورش قلعه ارشاد نمودند - حقایق و معارف آگاه شاه معصوم که عارف
 بالله و در سفر حضر همراه رکاب جناب عالمیان پناه ^۱ حاضر بوده و چوهر
 دعا با گوهر شجاعت آراسته دارد با رفقای خود درین معركه لواحی عزیمت
 پیشتر افراخته و گیرودار رستمانه ساخته پیشتر از مورچال نایب و زیر مورچه
 قایم ساخت و بقایت مرتبه بدلاوی پرداخت * اکثر فونگیان که دران
 حرب قدم چرأت پیش نهاده آماده ترددها شده بودند علف تیغ آبدار
 گشتند و حقه های آتشبار که بطرف موکب نصرت شعار زدند ازین طرف
 فیز بعضی مردم بکار آمدند - مجاهدان اسلام دست بدامن اقبال
 شهنشاهی زده با هتمام تمام در پیش بردن مورچال قیام نمودند - و باختن
 سلامت کوچها پرداخته در جد و جهد افزودند - مخدولان از راه گردنه کشی
 و سرتابی اکثر فرصت که می یافتد بدست برد گاه پیش قدیمی
 می نمودند - لکن طعمه نهنگ شمشیر جوانان خونخوار شده انہزم خورد -
 و بال و پر شکسته بهزار خستگی بعضی جان را بسلامت میدردند -
 و دیگر بار آتش افزوی پیکار می گشند - و بسبب آن حصار سپهر آثار
 که چون کوه استوار بود جای امن خود می یافتدند - و چون کار جنگ
 با سنگ و گل افتاده بود تذگ بر دلیران میداشت - آخر کار زینه های بسیار
 نهنگ دریایی کارزار تیار ساخته باراده عروج و صعود تا دیوار بلندی آنحضر
 حصین رسیده تلاطم در کاخ ناهنجار آن سست اساس می انداختند -

و پیکر دلیران غرقه خون میگردید و آب^(۱) چکاچک خنجر تا به گودون میرسید -
یکروز فرصت و قابو یافته نربانها بقلash قمام نزدیک قلعه رسانیده از راه
کمال تهور و جرأت بجهان استعجال از خندق جسته بیرق نصرت برابر

آن قلعه افراشتند - و زین العابدین خان بهادر بهرام جنگ با چندی از Zainu'l 'Abi din Khān, M. Law, Muhammad Kāmgar Khān and Shew Bhat enter the fort with a small body and a severe fight takes place between them and the garrison.

یکه تازان معاڑ وغا سبقت از جنگاه برده و پای همت باستقامت محکم بسته بالارفته میخواست که مخدولان را لقمه نهنج شمشیر ساخته و اصل جهنم سازد و لوای فتح و فیروزی افزاد و به تنبیه مفسدان و تمد پیشگان كما ینبغی پردازد - چنانچه اکثری را بدار الدوار فرستاد و بسیاری را از داوری رسمنده آن بهادر بی نظیر سواپا جگر پای ثبات لغزید تا اینکه پنجاه منزل کشتی پر از مردم و اسداب آنها عبور با آن روی آب نموده عیب گریز را هنر شیر انگاشتند - و موسی لاس بهادر نیز کار بجلادت فرموده دریچه دروازه غرب رویه شکسته مستعد رفتن اندرون حصار گشت - و بهادر کلان محمد کامگار خان بهادر و شیوهٔ آثار شهامت و شجاعت آشکارا ساخته پیش دستی نمودند و جنگ عظیم از مردم غذیم بمیان آمد که کار از دست و دست از کار رفت - از شورش فتنه تیز آثار رسنخیز نموده ار گشت - و از ضرب بندوق و بان رخنه در کاخ تن و جان افتاد - از کاسه سرها آب سدنان چانستان از یک نیزه بالامیگذشت - و از هجوم نیزه داران صحرای کارزار نیستان وار بنظر می آمد - ازان جنود غنوده بخت چون از خواب غفلت بیدار شدند و خبردار گشتند - یکبار بر سپاه نصرت شعار که کمتر از کم داخل شده بودند و باقی مستعد و آماده در آمدن استاده بودند همه آنها حمله آور گشتند * بعضی اشاره نابکار که با مخالفان ناهنجار نزد یکرئی می باختند - چنین وقت را غنیمت انگاشته از راه کوتاه اندیشه رخ از

رزمگاه تاختند و از راه شقاوت مغشی توفیق سعادت رفاقت مجاهدان اسلام
نیافتنند بلکه نزد بانها را نگذاشتند که بهادران عدو انگل نصب نموده در
خرمن تن اعدا برق بلا زند و همچنان پهلو تهی ساختند که نزد بانها کشیده
پرد؛ رو سیاهی سرمدی بر روی خود انداختند؛ ازین حرکت دروازه کومک
مسدود شد و معاذین دست یافته رایت جرأت و تهور افرادش و دست
از تعلق جان برداشته یکبارگی زور آوردند - درین اثنا اکثر از دلیران کارزار
مردانه وار نقد جان نثار ساخته بسعادت شهادت رسیدند - زین العابدین
خان بهادر درین مععرکه با معدودی پای همت بحصول سوخته از
خداآنده حقیقی و مجازی مستحکم داشته بجنگ بهادرانه و آربیشهای
شیوانه مصدر ترددات نمایان گشت - و نام سهراب و افسوسیاب را تازه تر
ساخت - بد گوهران شقاوت اثر درین حالت خیره سر شده پیشتر قدم
جرأت نهادند - آن قوم شوم مانند مرور و ماضی هجوم آورده بمقتضای *

* بیت *

مورچ-گان را چو بود اتفاق

شیر زیان را بدر آرنده پوست

داد نمک‌حرامي دادند - آخر کار خان شهامت نشان از گلبن مردانگی گل
زخمی چده از پا در آمد * اسماعیل بیگ و رضا بیگ را که از ایام طفویلت
بل آوان رهاعت تا زمان عنفوان چوافی مانند پسوان خود پرورش کرده
بود بر مععرکه هوش ریا و آز منگاه مرد آزمای حق نمک ادا ساخته از جان
رفتند و بپاس نیکنامی جاودانی بجانفشاری پرداخته بهزار کوشش و تلاش
آن شیر سرایا دل و چگرا از آن وادی هولناک که بروی خاک افتاده بود
بوداشته زنده ازان بام پائین آوردند - چون زخمش کاری و فواره خون ازان
جاری بود محض از قوت فتوت تا باردوی معلى رسیده درین عرصه ارناغ از

فرنگی و فرنگی‌های دیگر و دهیرج نراین بادوات جنگی و پلتن‌ها از راه دریچه بیرون دویده نوایر کارزار را زیاده وار نمودند و سرگرم با آتش افروزی توپ و بادلیچ و تیر و تفنگ گشته در مقام جنگ آذربی بودند - و این طرف رستمد لان شیر شکار و جوانان بکار شعله افروز آتش پیکار گشته از توپ خونخوار و ضرب بان و بدترق شر بار آن مدبران تیره روزگار را می سوختند - کار کشش و کوشش در بالا شده بجانب رسید که نوبت بدست و گریبان کشید *

* نظم *

بصحراء موج زن شد آب شمشیر	ز کوه کینه سیل آورد سر زیر
بهم آمدخت چون سیلا بیکجا	سپاهی بیشتر از موج دریا
ز سرمه نیزه بالا آب وقت	بطارم از سنانه ز آب وقت
بیکدم فته زد چشمک بانجم	زمین و آسمان در گرد شد گم
بقدضه بسته خون شمشیر گیران	شدۀ مجروح دست شیر گیران
نفس دردی شد و در مغز پیچید	دماغ عانیت آشفت گردید

اموسی لاس بهادر کار بمودی و مودانگی نموده با غازیان بهرام صولت رایت استقرار افراشته همنچنان با مخالفان تیره انجام کارزار رستمانه نمود که دم تیغ انتقام از برین سرهای آن گروه نافرجام کندی آغاز نهاد - و بسکه تیرزه گیر پیغام فنا بگوش جان اعدا فروستاد پیکان از کار افتاد - کمان از کشاکش شکست و زره پاره پاره چون گریبان مست گشت - بالجمله آن گروه شقاوت پژوه قرین مذلت و ادبیار دست نیانه شکست خورد * باز داخل قلعه گشتند و دلیر ^{فتح} و نصرت بر گشتند * زین العابدین خان بهادر که زخم کاری برداشته بود و در حضور پر نور مثل او دیگری سردار فوی القدر و مدبر و شجاع سپه سالار نبود از جراحات جان گزا بدرجہ شہادت رسید * چون گروه کشاکی مهمات سپاه بناخن تدبیرش بود و در

جزو و کل دست تدبیرش رسانی داشت « گروهی از کوتاه‌الان عایقیت
 گزین و بیدالان فرصت طلب قرین هراس گشته پایی همت پس کشیده
 از سعادت موافقت رو تاختند و ازین سانحه هوش ریا رنگ بر رو باختند -
 هرگاه این احوال بمسامع جلال رسید جهاندار مالک رقاب که جناب قدسی
 مآیش معدن تحمل و وقار و بسان کوه سراسر قمکین و بودبار اند - باستواری
 ارکان همت بلند مطلقاً بر این امور نامایم نظر نفرمودند و لغوش و تزاول
 در عصر گرامی آن برگزیده دادار بیهوده راه نیافت و بمقتضای صدق
 اعتقاد و کمال سداد اعتماد بر فتوحات و تائیدات خدا داد نموده امید
 شمول امداد الهی را در شداید حالات مد نظر داشته از جا نرفتند و بنا بر
 برهم خوردگی بمواسا و مدارای سپاه فیروزی لوا را نواخته بمضمون کویمه
 کم من ندّة قلیله غلبت فنّه کثیره کار فرموده بقوت جنود سعایی و تائید
 ایزدی بقیه عساکر نصرت مأثر را دلدهی داده لوای توجه پیشتر افراشتند «
 از صولت جناب قدر قدرت معاندین را پشت قوت شکست و بسوراخهای
 اماکن مانند مار بد سکالان ناهنجار در آمد « بار دیگر دیوار قلعه را مامن
 اساختند] چون صورت یورش بعیب استحکام آن مقام متذر بود و هر تویی
 که توپخانه برق نشانه بوان حصار محکم اساس میرسید اثری نمی نمود -
 معهدنا سپاه اهل فوزگ دست جرأت بمدافعت کشوده از توپ و تفنگ
 ر آلات جنگ و ادوات آتشباری روزی هوا را از ابر دود کبود ساخته مانند
 بخت خود تیره می‌ساختند - و عرصه نبرد را لبریز سنگ حادثه نموده
 گرد مذلت و ادبی بر فرق خودها آنچنان می انداختند که مجاهدان
 اسلام را از غلو آن گروه تیره انجام و از ریش گوله بندوق گام غایه و استیلا
 می لغزید و از شراره زیبی برق حقه‌های باروت گریبان ثبات می درید -
 و در رکاب دولت انتساب فربه‌ای توپ کلان چندان حاضر نبودند تا ازان

برق بلا در خان مان قیوڑه درونان زده خاکساران را بمعرض هلاک اندازند -
لهذا رای چهان آرای که فی المثل جام گینی نما است چنان اقتضا
فرمود که گرد و نواح آن دیران ساخته رسد آذوقه که باعث حیات بدمالان
زشت سرشت است بند باید ساخت و بتاخت و تاراج همت والا نهمت
مصروف باید داشت تا اینمعنی باعث رفاه لشکریان ظفر قریب و موجب
پیشانی آن قوم بیدین گشته آنچه مرکوز خاطر انور است بظهور پیوند

و باسلوب دلخواه بی آویزش و کوش صورت ب福德 * چنانچه بست و سیوم
On 25th
April 1761
the Emperor
halts at the
bank of the
river Pün-
pün, and
after a stay
of seven
days pro-
ceeds further
up. Muls-
rām, who
was sent by
Miran, op-
poses the
advance and
is killed in
the fight.

رمضان مبارک حوت رایات عالیات بیشتر باین عزم مصمم گشت و بر این
دریای پن پن نزول اجلال گردید * درین اوقات نصرت سمات مهدی بیگ
که بکار دانی مشهور بود عنایات خسروانی به نیابت میرسامانی او را
نواخت و سدهان بیگ را بخدمت کوتولی ممتاز فرموده بالطاف دستار
مقیشی سر بلند فرمودند و سرفراز خان بخدمت بخشی گری طراز آستین
دولت و کامگاری نهال چویدار حشمت و بختیاری بادشاهزاده کامگار بخت
بیدار مرزا محمد اکبر شاه بهادر سرفراز شد * رویت هلال فرخنده فال غرّه
شوال کلید درهای بسته مسوت و نشاط و بهجهت و انبساط برای روزه داران
عبدیت خصال آورد و طرب افروز خاطرها آن روز دل افروز گشته باشارة
ابروی ماه غم دیرین از دلها برق - فردای آن که عید سعید بود شادیانه عظمت
و اجلال بلند آوازه گشته طنطنه اقبال بسامعه افلاکیان رسانید و زمینقیان را
ور زبان بقوای مبارکباد گردانید - شهنشاه دین پناه بر فیل آسمان شکوه با فر
خسروانی و تائید آسمانی سوار شده مصلای عیدگاه را از سایه هما آسا
رونق و ضیا دادند - بعد ادای نماز خطیب سعادت نصیب را بخلعت
فاخرة نواخته سیم و زر باریاب استحقاق انفاق فرمودند - امرای عظام
بر آستانه گردون نشان باهشت و احتشام حاضر شده آداب تهییت و مبارکباد

بجای آورده گل کورنیش و تسلیمات را زیب و بهار آرای گوشیده دستار ساختند
 و محقق خلد مشاکل را رنگین تر از باعث جنان آراستند « اودی سنگه
 ملازمت کیمیا خاصیت ممتاز گشته بعطای جامه ملبوس خاص مورد
 تفضل گردید و یحیی علی خان بوساطت کامگار خان بهادر بشرف ملازمت
 مشرف گشته چین ارادت نور آگین ساخت و بتوانش خلعت قامت
 اندخار بر افراد خاک و اکثری از انعام و اکرام چهانگانی داعمن امید پر کردند «
 سیوم ماه مذکور از آب دریای مسطور موکب منصور پیشتر روان شد -
 موسی لاس را بخطاب خانی و حسام الدوّله و شهامت جنگ را در جلدی
 حسن خدمت سرفراز ساخته بمنصب پنجه‌زاری ذات ممتاز فرمودند -
 راجه پهلوان سنگه که یکی از مرزبان عمدۀ آن سمت است بوساطت
 ذوالقار جنگ دولت آستانه بوس دریافت نامیه ساگشت - و بست
 و یک اشرفی بصیغه نذر ملازمان حضور آورده بعطای یک زنجیر فیل
 و خلعت چهار پارچه و همشیرزاده اش بخلعت سه پارچه ممتاز شدند -
 و هیمراه وکیل راجه بلند سنگه راجه بنارس که جبهه افروز بسجدۀ عتبه
 خلافت شده بود بخلعت سه پارچه عز امیاز یافت و علی بخش خان
 که بشرف زمین بوس مشرف گشت بعایت خلعت سه پارچه مباری
 و مفتخر شد « روز جمعه بزیارت مرقد متبرکه قدوة السالکین زیده الواصليين
 شاه میر عیان استفاده نمودند و خدمه آن بقעה را بانعام خوشدل و شاد کام
 فرمودند و پس از آدای نماز جمعه خانه احمد خان بهادر دایر خان
 و اصالت خان شهدید را از قدم و بهجت لزوم اشرف رشک بیت الشرف
 خوشید گردانیده مشاریه را بمقتضای بندۀ پروری و عنایت گستری
 مورد مراحم بی پایان و تفضل بیکران ساختند و بانواع عواطف و احسان
 نواختند - و از انجا معاودت فرموده سایه دولت بخیمه دولت خانه مبارک

The Emperor visits
 the holy
 shrine of
 Shah Mir
 'Iyān and
 performs his
 Jum'a
 prayer.

الداخلند و مولاسی رام با جمعی از پلتن های تلذیان مع نوجی از سواران از طرف میرن بد مآل و رام نوابین بد سکال بعزم قتال و جدال روان شده لزدیک موکب عدو مآل رسیدند و حضرت بدولت برایم کنگ تشریف فرما بودند . چون اراده عبور موکب منصور پیشتر داشت و برخی از افواج نصرت امواج از آب دریا گذشته علی بخش خان و محمود خان و دیگر مردمان قدم همت پیشتر نهاده لوای دولت و بروزی می افراشتند دو میان خان من کور و مقاہیر لذیم جنگ عظیم پیوست - آخر الامر خان مسطور بعد حرب و پیکار بسیار مردانه وار نقد چان نثار ساخته سرمایه حیات سرمدی اندوخت و بغاز شهادت چهره سعادت افروخت . کامگار خان بهادر این ماجرا بموقف عرض بندگان سکندر شان رسانیده استدعای کومگ نمود - خدیو مؤید کامگار که کوه تحمل پیش این والا تبار کم از کاه توان شمرد مدار الدوله بهادر را با سپاه نصرت توامان پیشتر روان فرموده بهادران فیروز مند را قوی دل فرمودند و صفو نصرت و فیروزی آراسته علم استقلال بکمال شهامت و بسالت پیشتر افراحتند - از تائیدات الهی از دست مبارزان اسلام هونسی رام زخم کاری برداشت و پس پا گشته جان از معركة جان ستان بیرون برد و فتح و نصرت نصیب اولیای دولت قاهر شد * قلعچه ملکهوا که بنای مستحکم و از قلعچه های محکم آن اطراف شد * قلعچه ملکهوا که بنای مستحکم و از قلعچه های محکم آن اطراف است اکثری فساد انگیزان سر بفتحه پردازی بلند ساخته دست تعدادی و تطاول باموال و امتعه ره روان و مسافران چه جریده و چه کاروان دراز ساخته کوتاهی در ادای مال واجب بادشاهی مینمودند - شیواحی ملهار که بندنه های آستانه دولت است برای تنبیه با غیان بد سوشت موافق صوابدید خان عقیدت نشان کامگار خان بهادر تعین شد - تا آنکه بد مآل را بسزای اعمال رسانیده آن مکان را از دست تصرف طاغیان بر آرد

Reduction of
the fort Mal-
khowa, the
resort of the
brigands, by
Sivâjî Mal-
har.

کوتاهی در ادای مال واجب بادشاهی مینمودند - شیواحی ملهار که بندنه های آستانه دولت است برای تنبیه با غیان بد سوشت موافق صوابدید خان عقیدت نشان کامگار خان بهادر تعین شد - تا آنکه بد مآل را بسزای اعمال رسانیده آن مکان را از دست تصرف طاغیان بر آرد

و بملازمان آستانه دولت سپارده « مشارا^ت ایه بر طبق فرمان آسمان هطام
با دلاوران چلادت نشان رخش همت را جولان داده پدنع و استیصال آن
فرقه بد خصال پرداخت - از طرفین آتش قتال شعاع زن گشت - به مرزا
حسین خان بهادر و قد^والفقار چه^دگ سردار و فرنگی برای امداد و اعانت
شیواجی مذکور فرمان قضا چربان عز صدور یافت - دلاوران شجاعت نشان
و مبارزان نصرت توامان بازوی همت کشاده به برگفتن مواد فساد آن قوم
بد نهاد قدم جرأت پیشتر نهادند و از آونزشهای مردانه داد مردانگی دادند
و آن بر گشته بختان باطل مشیر را بر خاک هلاک انداختند و در انداز
زد و گیر بسیاری را دستگیر کردند آردند و اکثری را علف شمشیر آبدار
ساختند - شیواجی مذکور با دلاوران منصور داخل قلعجه مسطور شد
و کلید فتح و فیروزی بملازمان دولت سپرد - درین آوان نصرت اقتدار
بمسامع جاه و جلال رسید که خادم حسین خان نظام پورنیه که عمدۀ های
فوایان درگاه خلائق پناه است کمر فدویت و جان سپاری بجان دل
bastواری بسته برای آستان بوس کعبه سپهر احترام روان گشته و بافواج
گران و لشکر سفگین باین عزیمت برآمده که کار نمایان بادای حق نمک
خداند هردو جهان از دست برآید *

کشته شدن دهونسی رام و رسیدن خادم حسین خان بهادر بحضور فیض گنجوار حضرت خدیو گیلان

شرح این وقایع فیروزی عذوان چنان خامه حقایق نگار درین روز نامیجه
ماهی اقبال می نگارد - که هرگاه میرن ناهنجار با فوج جرار باراده حرب و

Dhanūsīrām
is killed in
the battle.

بیکار آتش افروز ادباد بود هر روز قریب معسکر گرد ون اثر بمغایه لمه چند کروه
رخت ادباد می افگند و خدمه شقارت و خلالت آثار بمغایله چند کروه
Khâdim
Husain ar-
rives at the
Royal camp.

برپا میساخت - لیکن از هراس برق تیغ خون آشام مبارزان اسلام قدم
جرات پیشتر نمی نهاد - چه در عین چنگ اول آن بد فرجام چند نخم از
بازوی چوانان رستم دل خورده و رنگ رو باخته چند کروه پس پا گشته -
لاکن دران روز بسبب اینکه پرده ظلمانی شب بر روی خورشید فرو هشت
تدارک آن نیز در مععرض خفا ماند و گونه آن سیه بخت اقبال را خیر باد

Account of
the battle
between the
Royal army
and Miran,
and the
defeat of the
latter.
گفته بود و از تگابویش کاری نمی کشود و پیوسته از سر پنجه دلاران را کب
ظفر آیات هراسان و خایف بوده بسر می برد - هرگاه دید که امواج شاهی
که منعید فتوحات نامتناهی اند از هر چهار طرف آماده بیکار و هوشیار و خبر
دارند و با وصف قلت پای همت کوتاه نمیسانند و هرگاه که خادم حسین

خان مساعدت اندوز آستانه بوس گردید و بجمعیت شایسته پشمول
معسکر اقبال رسید کار آن برگشته بخت بمذلت و ادباد خواهد انجامید
لهمدا دهونسی رام بد فرجام و فتح سنه تیره انجام را با فوج جرار هراول
لشکر ادباد ساخته خود بازاده بیکار خادم حسین خان که سردار سپهبدار بود
روان شد - و چند فرنگی را رام نراین مقهور برای مصلحت مصالحت
و دعوت بر طریق غوایت بموافقت خود و رو گردانی از خدمت درگاه
سلطانی پناه بسخنان مدارا و مواسا پیش خان مسطور نیز فرستاد و آن
福德یت سرنشت فرنگیان را بمكافات رسانید و گفتگوی عرض امیران دغل را
نشنیده را ازان بر تافت و بمقتضای رای رزین و از عقل دوریین افسون
دغا پیشگان را تاثیری در دل خود نه بخشید و بجهوه شهامت کمر همت
بمدافعت اعدای بدبینت از راه عبودیت بدل و جان بست - و با بسالت
منشان رستم توان و بهادران چنگ آوران سمند مردانگی و فتوحت بمیدان رزم

(۱۵)

تاخت - ازان طرف مخالفان نیز پورش نموده مصدر نبرد و آریش گشتند -
خان مذکور بهمایمان همت عقیدت پیوند حمله آور گشته بازوی خصم افگنی
کشود و علی الاتصال بچالائی از برق افروزی توپخانه آتش نشانه باران
آژدهان بر فرق معاندین باریدن آغاز نهاد و دشمنان تیره درون را فرصت
دیده کشودن نمیداد - چنانچه از چار سوی سورچال بانروزش آتش قفال
گرم گشته برق اجل در خرم جان اعدا میزد و از جان و تن دشمنان را
سوخت - بارش خدنگ و ریش گوله تغذیه مانند قطرات که از ابر بهار
و زرد گردید - مبارزان ظفر نشان جراحت و اقدام بر دلیری و دلاوری نموده
گوی سبقت ازان جنگ ریودند - دهونسی رام از ضرب شمشیر فبود آزمایان
بجهنم شناقت و بسیاری دران معركه نقد جان در باختند - آخر کار فدویان
عقیدت شعار علم غلبه در میدان وغا افراشتند و معاندان سزای اعمال خود
پانند - چون فوج آن بدیشان شکست خورد و بازوی همت میرون مقهر
و رام فراین سست گشت * خادم حسین خان بهادر با غازیان نصرت
نشان و بهادران فیروزی عنوان مصدر تردداست بی پایان شده هر کب فتوت
به جوان آورده بر سر غلوه بختان حمله آور گشت و فرصت وقت مخدولان
را نداده بصد هات متواتر توپ رعد نهیب نعمه جان خراش بگوش دشمنان
وسانید آن گروه خذلان پژوه نیز پای مقابله استوار داشته مستعد جنگ
و کارزار شدند و بقدر طاقت میکوشیدند - های هوی دلیران در هر صه میدان
پیچید و صدای زد و گیر آنچنان بلند گردید که شیر سوار گردون بر خود
لرزید - تیغ خارا شکاف در معركه مصاف مانند برق از ابر غلاف بر آمد -
و از سر و سینه اعدا گذشته تا بتفاف چاک ساخت - غرض که زد و خورد
عجیب در نظر آمد که خفتگان عرصه خاک از شور این محشر تازه سر بالا
برداشتند - بالجمله بعد آریش بسیار و پیکار بیشمار نسیم فتح و فیروزی

بر شفه رایت موکب گیهان سلطان و زیده نقش مراد بخسب مدعای نشست و اولیایی دولت خداداد و جمیع عباد را این نصرت فمایان مژده امن و امان آورد « رام نراین مقوی و میرن مخدول هواسان و پریشان رو گردان شده از معركة هوش ربا سلامت جسته عنان به وادی ادباق تافتند و اموال و امتعه و اسباب و اقیال بتاراج غازیان لشکر دادند » رام نراین بار دیگر داخل قلعه گردید و قلعه را از ادوات حرب و جنگی آراسته مخصوص رگشت و در تهیه اسباب نکبت و ویال بمقتضای رای تباہ پرداخت و از بیخبردی و زیاده سری کارهائی که نه در اندازه قدرتش بودند می ساخت - و بقدر دو هزار کس از فرنگی به آلات جنگی در باع جعفر علی خان مستحکم نموده در تردد بیخ کذی خود افتاد و درخت بغي و فساد در شوره زار طیقت شیطنت منشی می نشاند و در انکار دور از کار میماند - از آنجا که همت والا نهمت شاهنشاهی مصروف قلعه کشائی بود بطريق چهارپی نزول اجلال فرمودند - افواج بحر امواج هر چهار طرف آمده و استاده میماندند و طريق بند نمودن رسد غلات می نمودند - بعضی بدمآلان از راه حرص و هوا چشم بدنیای دنی درخته غلات بمخالفان میرسانیدند و در بهای آن قیمت فراوان گرفته ذخیره بدنامی ابدی از ذمکحرامی می اندوختند - لهذا بقالان آن ناحیه را پناه چشم نمایی بعضی را اسیر و بعضی را بر خر سوار کرده تشهیر بموجب حکم والا نمودند - تا کوتاه اندیشان از خواب غفلت بیدار گشته عبرت گیرند و آینده چنین خیانت بار دیگر بعمل نیارند - اجناس محموله بضبطی مردمان لشکر و بعیظه ضبط و نصرت اولیایی دولت در آمد « بست و سیوم ذی قعده بر لاب دریای سوهن

نصر الله خان ایلچی شاه درانی که از عمه های دولت عظمی شاهی
Nasru'l Lâh Khân, the ambassador of Shâh Dur.
 است چبهه سای آستان سپهر نشان گشته الاء مع چبهه مرصع معه نامه

خلت شمامه که مبنی بر قواعد مودت و ولا و صداقت و اتحاد و تجدید
قوانین موآخات و داد بود بحضور فیض گنجور معا تھایف و هدایایی
مرسله شاه درانی گذرازید و یک سراسپ عربی نزد با زین طلا که سبکر
تر از باد صبا بود بمنظرا همایون در آورد - از موآهی سلطانی که شایسته
حال او بود سو بلند و سرفراز گردید و بخواش و الطاف لبریز احسان خسرو
چهان گشت *

برق افتادن بر میرن بی سرو پا و بر باد رفتن
خار و خس هستیش ازین دار فنا
بحکم ایزد تو انا

چون حکمت زبانی همواره باعتلای اعلام این سلطنت ابدی الاتصال
مصطفوف است هر بیچوهری که باعتماد اسباب دولت و حشمت از
بی سعادتی راه خلاف پیدماید و جاده عبودیت گم کرده بسرکشی گراید
منتقم حقیقی چنان پیداش اعمال نکوهیده او گرنقار سازد که نام و نشان
او را از صفحه روزگار محو سازد و بتنوع انواع خرابیها کارش چنان تمام
شود که بر جویده زمانه ثبت شده عبرت افزای دیده روزگار گردد - فاعتبُروا
یا اولی الْبَصَار * بیت *

Miran killed
by light-
ning on 24th
May, 1761.

هران کهتر که با مهتر ستیزد

چنان اند که هرگز بر نخید زد

صداق این مقال بیان احوال کثیر الافلال میرن بدمال است که هرگاه آن گمراه
حق خداوند حقیقی و معجازی نشناخته پاسداری آنرا بر طاق نسیان گذاشت
و هنگامه آرائی بمقتضای بد طیقتی وزیزده بغي و طغیان پیش گرفت

نگاهه دفعه گرفتار عذاب کردگار هم درین دار نایابدار گردید و بجزایی زشته
اعمال استیصال بقیاد هستی خود و نیز بیخ برکفی نهال دولت نمود -
چنانچه درین آوان میدمفت اقران بعرض بندگان استاده های سریر خلافت
مصیر ربانی هوکاره ها رسید که بست و ششم ماه مذکور میدن مقهور که از
کج اندیشه سرش از نیش پشم نمرودی و بد اندیشه این دولت خداداد
دیر بقیاد می خارید - آتش قهر الهی سوت و صاعقه غضب ربانی
خس وجود آن نایبود را بباد فنا داد و یکیگیت این سانحه چنین است که
آن غنوده بخت بخواب غفلت بر بستر غلطیده بود که دفعه باران باریدن
شروع شد و رعد پغوش آمد که در همان اثناء برق آتشین دم در خرسن
هستی او افتاد و اورا بدار البوار فرستاد *

بر ضمایر ارباب فطرت و بالغ نظران اصحاب خبرت که مطالعه کهن
نامها نموده و اخبار و آثار ملوك و سلاطین گذشته از کتب سیرو
و تاریخ صاحب افسران دیده^۱ پوشیده نباشد که کم کسی را از خوانین
سابقه و بادشاهان سالفه چنین حسن اتفاق افتاده و دولت و بخت
خدا داد رو داده و تائیدات سماری و نواش الهی بر سرش دست
نهاده که چنین معاند ذی شوکت که کلا نخوت وجاه از فرط غرور
بر فرق خورشید و ماه می شکست و از نهایت اقتدار و کمال استکبار
و غرور و پندار کسی را بخاطر نمی آورد بی سعی و کوشش بخاک مذلت
و ادب افتاد و اسباب دولت پر نکبتیش در طوفان العین برباد رفت و نام
و نشانش از صفحه زمانه بکراک فنا حک گشته آتش غضب پروردگار در
منابع بختش چنان زندگان که اثرب از خاک او نماند * بار خدایا این مورد

1 omitted in the MS.

الطاف نامتناهی را که دست پرورد اعطاف تست ملی الدوام در میدان خصم اتفاقی و عدو سوزی بذایدات فتح و فیروزی کامیاب نشانین و در جهان نگهدار و از فتوحات غیبی و عنایات لا ربی کامروایی جهان و جهانیان داشته باعلی مدارج و اقصا معارج شهریاری و فرمان روایی رسان * دیده و ران هوشمند از وقوع این سانحه عبرت گزینند و پدولت خواهی این پروردۀ عنایت الهی بجهان و دل کوشند - که هر تبه رای بدسکال که بدخواه این دولت ابد الشتمل خواهد بود روى بهبود و سود نخواهد دید و دم همسري و برابري از زابخردي شخصی که خواهد زد از لگدگوب زمانه خود بخود پامال خواهد گشت - بخول و قوه الهی تومن تند خرام فلک رام و جهان بکام این سلطنت ابدی دوام خواهد گردید و آفته از تند باد خزان از نضل ایزد سپاهان باین بهارستان سلطنت و خلافت نخواهد رسید - و مخالفان منکوب و دشمنان مقهور از عنایت رب معبد خواهند گشت آمین آمین آمین *

چون جعفر علی خان پدر میرن ناهنجار این ماجرا گوش کرد

The soldiers under Ja'far
'Ali Khan
rebel on
hearing the
news of the
death of
Miran.

طایر عقل و هوش او پرید و سوای گریز مصلحت ندید - خواست !

که از مال و منزل و اعمال و اثقال کناره نموده فکر خود نماید * سرداران انگریز بر اراده ناصوابش آگهی یافته و سپاه همراهش ازان نخل بی ثمر آثار روز !

بھی ندیده روتافتند و از ناصیه اقبال آن برگشته اقبال صورت و معنی :

اختلال دیده رقم بیدولتی خوانده دریافتند که بوسی گل خیز^۱ از اوضاعش

بدماغ نمیرسد - چنانچه جز و کل اساسه میرن در وجه نوکری خود بحیطه

تصرف آورده نگهداشته و صلا در دادند که این همه اجناس و نقود مال

بادشاهی است برباد نزد + از وقوع این سانحه خلای عظیم در شوکت
جعفر علی خان را یافت - بل رضیع و شریف از آثار ادبی آنتاب سرگوه
آنرا شمرده دانستند که کارش تمام میشود - و ادبیاتش نزدیک رسیده حال
پر اختلالش اشتهرایافت - عذرخواهی کیفیت برهمخوردگی او رقمزد
کلک گیرسلک خواهد شد +

Presentation of nazars by the chiefs to the Emperor on the occasion of Id-i-Azha.

درین ایام خجسته انجام مقدم عید الضحی بهزاران میمفت
و تهنیت سرور افزایی دلها گشته - شهنشاه دین پرور دین پذیرا
مطابق قوانین معموله ایوان گردون اساس عیدگاه را از قدم برکت
و میمفت لزوم نور آگین فرموده ادای آداب صلوٰة واجب نموده
خطیب دولت نصیب را بخلعت فاخره و نقد نواخته بدل و انفاق بفقیرها
و مساكین و اهل استحقاق فرمودند و رسم قربانی بجا آورند - بندگان
عقیدت پرور و عمدّه‌های حضور انور ذر و نیاز بقدر تفاوت مراتب گذراندیده
سر انتخاب بارج سپهر افراختند * کهاندی راو مرهنه و جگجیون پنجه
بالازمت اقدس کامیاب گشته اجناس نفیسه از پارچه کمخاب زیاف
و یک زنجیر فیل کوه پیکر و جواهر قیمتی از طرف راجه شیوهٰ
برسم پوشکش گذراندیده درجهٰ پذیرائی یافت * و راجه پهلوان سنگه
پوشک سفیدینه از قسم شبقم و قدریه دکن به پیشگاه خلافت و جهانباني
نذر آرده منظور انظار اجابت گردید * غرمه محرم المحرام رایات ابهت
The nobles congratulate the Emperor on the occasion of the nomination of the Heir-apparent.
و احتشام ازان مقام متصرف گشته موضع سهیونگر متحیم سرادقات عز و
اقبال گشت * عرضداشت شجاع الدله بهادر و احمد خان عالیجنگ
و امیر الامرا نجیب الدله بهادر مشتل بر تهنیت و مبارکباد یغی بندور
والیعهدی مهین پور خلافت مهر سپهر سلطنت چمشید مرتبت دارا دید به
this time.

سکندر کوکه بادشاہزاده والا نژاد مُحَمَّد جوان بخت بهادر طال الله عمرة
و ضاعف حشمته از نظر قدسی مظہر گذشت ۱

تفصیل این مضمون بشارت مشحون قام ندرت رقم به گوناگون
مسرت در انسلاک بیان میداشد که بهاؤ و بسوس راو که این هر دو سردار
عهدگو قوم مرهنه بودند - تمام نوج دکپنیان همراه آن خلالت کیشان
باراده قذال و جدال و بعزم ذاتواب برای گرفتن انتقام افواج هزیمت
خوردگ پنجاب روان گشته - و بالاجی راو که رئیس کلان این شیاطین
و سرگروه این کافرین ملاعین است آن هردو را که بیش قوم بغي
و طغیان اند با فوج گران بلکه بیکران روان ساخته و برای محاربه اشکو
اسلام همت فساد انگیز گماشته و قریب دوشه لگ سوار چرار
و مردان کارزار و توپخانه برق کردار و سامان بسیار که از حد شمار فواتر
و از اندازه قیاس فرزن تر بود آن ملعون مهیا نموده پیشتر فرسنده و خود
نیز آمدگ برآمدن از مقر آن خود نابکار بود * هرگاه بهاؤ و بسوس راو که
با بالاجی راو فتند انگیز این هر دو باطل سنتیز قرابت قریب داشته بدیار
شاهجهان آباد حفظ الله تعالی عن الجور و الفساد رخت ادبی کشیدند -
و شاه جم جاہ بسبیب طغیانی دریا عبور با سپاه منصور نتوانست فرمود -
و آن طرف جیحون ۲ خرگاه سپهر پناه برپا بود و امیر الامرا نجیب الدوله
بهادر در رکاب شاهی سعادت حضور داشت - و بمحاذات قلعه شهر پناه
نواب معتمد الدوله یعقوب علیخان بهادر که با اشرف وزرا شاه ولیخان
و خان موصوف فیما بین سائله قرابت منوط و مربوط بود مامور گشت -
و نواب شجاع الدوله بهادر و حافظ رحمت خان بهادر و درندیخان بهادر

و دیگر سران و سرگردانهای افغانه با تبعاع حکم گینی مطاع در رکاب شهنشاه
جمهجهه نیز حاضر بودند و خیام فیروزی اعلام دران ایام بنابر تنبیه بعضی
مفاسید^۱ در کول و جالیسر برپا بود * داین فوج دکههیان بیخبو از
راه دیگر یعنی از راه ملک متعلقه سورجم جات که آن مقهور عین
نیز باین قوم بسبب موافقت دین متفق بود^۲ - و غازی الدین خان که سلسه
جنبان مواد فساد از راه عناد بود باینها رشته اتحاد نیز محکم داشت -
وقت رسیدن این افواج ملحق گشته ضمیمه بغي و طغیان گشت
و سورجم جات مذکور را تحریص و ترغیب نموده روگردان از اطاعت
پادشاهی نمود * و از آنجا که باطن آن قیره بخت از شورش و فساد
انحراف از اطاعت خمیر یافته بود وزیر^۳ بسخنان ابله فریب و کلامت مکر
و ریب از راه راست برگردانید و با گروه کافرین آن بیدین روان شد -
و بکوچهای متواتر گرد نواح دهلي رسیده به محمد الدله بهادر طرح
پیچش انگذند * بهادر سطور چون آن مقدور نداشت که عهده برا

Some of the Chiefs join the Maharatas and attack the city fort which was under the command of Mu'tamidu'd Dawla.

از آن مور و ملح تواند شد - در قلعه مبارک محتور گشت - و بنگهبانی
و انسداد ناکجات که اندرون قلعه بودند هر قدر که جمعیت موجود
داشت به پرداخت - که یکایک از قوم شوم آن ملاعین بغارت و تاراج شهر
دست دراز کردند - و در خانه‌های مردم باشند^۴ شهر در آمده از مال
و اسباب هرچه یافتد دست برد نمودند - داین گروه غارتگران را پندراره‌ها
نام کرده اند که نوکری آنها محض بغارتگری است و وجه ماهیانه مقرر
ندارند * بعد دست برد و غارت شهر و شهریان عقب قلعه مبارک از سمت

^۱ A mistake for مفسدین.

^۲ The verb گذشت is omitted in the MS.

^۳ omitted in the MS.

دریا این همه شیاطین بدان طرف هجوم آوردۀ کمند‌ها بر دیوار قلعه انداخته قریب دو سه صد کس از طرف برج اسد در قلعه آسمان رفت در آمدند - و شروع بغارت و تاراج سکنۀ قلعه نمودند - و شورشی عظیم پرپا کردند * بعد آگهی یافتن پرین ماجرا معتمد الدوّله بهادر برق اندازان و همراهان خود را برای تنبیه آن خیره‌ها فرستاد - و بالذکر زد و گیر اسیر کرد - و اکثری را تلخی زهر مرگ چشانید - و آنهاییکه پائین قلعه بودند این حالت دیده و شنیده مانند باد گریختند - و معتمد الدوّله بهادر از موقع این ماجرا بند و بست قلعه بوجه احسن بعمل آورد - و لوازم هشیاری و خودداری چنانچه بایست نمود « درین اثنا بهار بیدین معتمد الدوّله بهادر طرح آشتی افکند - و بمدارا و مواسا پیش آمده بند و بست خود در قلعه مبارک درخواست نمود » از آنجا که بهادر مذکور قلت جمیعت داشت و عهده برای خود از محصور شدن در قلعه بسبب عدم آذوقه و هم کمی آن که کفايت مدت دراز نمی توافست کرد و هم بیقین این معنی که از طغیانی آب دریا کومک از قشون شاهی غیر ممکن است - با این همه اندیشه‌ها رضامند صلح شد - و شرایط برآمدن خود معه اسباب خود و مردم همراهی بمبان آورد - همه شرایط آن کفار فجار قبول کردند - چنانچه با رفیقان و اساسه خود از قلعه بیرون آمده از راه دریا بر کشتهای سوار شده روانه بجانب لشکر و قشون شاهی گردید - و غذیم لذیم بر قلعه دست یافت - و مردم خود گذاشت داخل نمود *

شاہ جہان نامی که پیشتر مجملی از احوالش رقمده کلک حقایق گشته که وزیر بدفرجام بعد شهادت خلیفه چند ایام پنهان نام بادشاهی بر سر حکومت نشانیده بود - حالانکه لیاقت امر خلافت در اصل جیلت و فطرت خود نداشت و این خلعت

Mu'tamidu'd
Dawla sur-
renders, and
leaves the
fort in hands
of the ene-
mies.

The Wazir
installs Shâh
Jâhân an im-
postor to the
throne.

برقامدش نازیبا می نمود - مرهنه‌ها احوال او را دیده در فکر هزل او افتادند - و برگوته اندیشی و تبه رائی وزیر گمراه آگاه گشته از خواب غفلت چشم عبرت بین کشادند - و بمنافقت سورجمل مفصل مطلع شده بر دغا و دغل او اطلاع یافتند - بنابران تدبیر مقید نمودن وزیر سراپا تقصیر و اسیر نمودن سورجمل فتنه‌گر مصلحت اندیشیدند * چون این معنی بر آنها واضح و مکشوف گشت - غیر گریز سورجمل فتنه اندیز و وزیر باطل ستیز چاره نمیدند - آن هر در باطل شعار آواره دشت ادباء شده شب شب در حصن متین خود آن لعین وزیر ادباء قریب داشت ادبار شدند - چون سرخیل کفره بیدین مواد نخوت و استبداب دران قاعده مهیا داشت - و دست تصرف بغلبه با آن حصار از جمله محالات می انکاشت - سامان جنگی بران قلعه چیده استحکام آن حصار ذریعه امن و امان و وسیله حفاظت مال و جان دانست - و مطمئن خاطر شده عذر تقصیر از مرهنه‌ها که بدتر از گناه بود خواست * چون بهاؤ باطل آهندگ اراده جنگ با شاه داشت - و کارش و پیچش با او بالفعل ملاح حال نمی انکاشت اغماس و اعراض ازین گفتگوها نمونه باستعماله و مدارا و رفق و موسما پرداخت * هرگاه این خس و خار از آستانه دولت پایدار پاک شدند - سيف الدوّله سيف الدين محمد خان بهادر که نایبه احوالش بغزاره ندویت این سلطنت ابد مدت آراسته و پیشانی ارادت بگلگونه بندگی ملازمان حضرت قدر قدرت نورانی دارد - و تاج محمد خان خواص که دیرین بنده‌های بادشاهی و تربیت یافته متحف فردوس آرامکاه است - چنین وقت را که از تائیدات الهی بدست آمده غنیمت دانسته در حق شناسی بر روی بهاؤ باز ساخته راهنمای شاه راه مستقید شدند - و در باب نشانیدن برگرسی ولیعهدی مهین پور خلافت گوهر محیط سلطنت مرزا جوان بخت بهادر سعی

و ذلش نمودند - و بطبع انعام چند لک روپیه از عنبه خلافت و بنوید شمول اذواع مراحم و احسان و اقسام عواطف و الطاف بی پایان حضرت خدیو جهان در چندین خدمت نمایان امید وار و مستعمال ساختند - و آن روحشی خلقت را از وادی خلالت بر آورده بدام آوردند ، از نیروی اقبال بی زوال خدیو گیتی سلطان و از مددگاری طالع والای خسرو گیهان نقش مراد موافق آرزوی هواخواهان دولت ابد بنیاد مربع نشست - و شاهد مدعی از پرده خفا جلوه گشت - و بفوعی که در تصور دور بیدن نمی گذجید و بمیزان عقل هوشمندان نمی سفجید بظهور پیوست - و قفل مقصود از کلید توپیق رب المعبود گشايش پذیرفت * بعد قواریان این امر عظیم بهاری غنیم شاه جهان را کسان خود فرستاده از مقامی که برآمدۀ Installation of Mirzā Jahāndar Shah. بود بهمانجا باز داخل سلاطین نمود ^۱ - و گوهر درج عظمت و بختیاری و ملة برج رفعت و کامگاری بادشاهزاده میرزا جهاندار شاه بهادر را بمسند اپست و حشمت و چارباش دولت و حکومت ممکن ساخت - و پرده آرای هودج عظمت و نور افزای شبدستان حشمت مریم مرتبت بلقیس سیوت نواب زینت محل که بشرافت ذات از دردمان سیدادت و خاندان نجابت اند - و بخدمت خدیو زمان بشفقت مادری حقوق خدمتها از ایام طفویلت بیشتر دارند - و نیز تا این زمان مصروف بجهان و دل اند - آن تقدس نقاب را داخل محل اقبال ساختند - جهان و جهانیان ازین نوید قرین شادمانی گشت - و بافضل ایزد متعال امر عظیم انتظام مملکت سرانجام پذیرفت - شاهد ملک و ملت بزم افروز دولت شد - و معشوق مقصود از گلبن ایام گل امید چیده در آغوش خورشید پر کرد - سر رشته زمام ایام بقبضه اقتدار این سلطنت ابدی دوام در آمد - و کوکب رخشان

جاه و جلال و آفتاب عالم قاب سعادت و کمال از افق مکفت و اقبال ساطع
گشت . و اختر نکدت و بیال از حضیض برآمده باوج دولت و اجال
لامع گردید - نخل برومند آرزومندان در سرایستان خرمی بار نشاط و بیغمی
آورد - و گل مراد عقیدت مندان بگلستان انبساط گل گل شگفت . بالجمله
بساعت سعید صحن دیوان خلاص را آذین بسته فرمان رفت که هر که
حاضر وقت باشد بشرف ملازمت نبایه ریاض خلافت و مهر سپهر عزت
و عظمت ولیعهد بهادر مشرف گردد . چنانچه هر کسی که از خانه زیدان
بارگاه سپهر جاه حاضر بودند بملائمت کامیاب گشته فخریه اندوز سعادت
شدن - و سران و سرداران دکن بشرف زمین بوس کعبه آستان مرشدزاده
آفاق جبین عبودیت بر افراد خنہ بعطیات خلاع فاخره قامت مبارکات بلند
ساختند * غریب کوس شادی به پیش طاق نبایی رواق پیچید - وطنطنه عشرت
و مبارکبادی به سپهر بزین رسید - و از رافت و احسان مزرعه امید دکنیدان
سیراب گشت ، روز مذکور هفت دست خاعت با جواهر زواهر وجیغه های
مکلال بسرداران عمده نار و شنکر وغیرهم عذایت شد - و در صد دوشاله
دیگر همراهیان رودار آنها کامیاب مواهب و مورد مرحوم گشتند * سرداران
بعد یافتن خلاع از حضور مرشدزاده آفاق بمساکن خودها رفتند - و بهار را
از عواطف خسروانی نواختند - و از نوید دست حمایت خاقانی شاد کام
نمودند *

پس از چند روز که لشکر ش از رفع کوفت قطع منازل آسوده
گشت - باد نخوت در ایاغ دماغش جوش زد - و نشانه غرور و پندار آن
لا یعقل جاهل را از جا برد * هر چند تاج محمد خان خواص که گرم و سرد
زمانه را دیده و شور و شیرین روزگار چشیده بود راهنمونی بمصالحت کرد *
و از جنگ و پیکار بانوای شاهی که آثار رعیت الهی اذ ممانعت نمود

سود فکرد * سقف دیوان خاص که از سیم بنا کرده اعلیٰ حضرت حضرت
شاه جهان نور الله مرقده بود چشم طمع درخت - و بسماجت و منت
 در چادری خدمت آن غذیم نیست تصرف بر آرده ذخیره بدنامی ابدی
 آن تیره انجام اندوخت - و مال کروها بد بیست و دو لک روپیده فرخست *
 با رصفیکه شاه نصرت سپاه راه درر و دراز پیموده و سپاه و لشکریانش از
 رانچ تفگدستی نیاسوده بودند - لیکن بمقتضای همت بادشاهانه و سیرچشمی
 ملواکانه ازین سلوک در گذشته چشم قصد راعتنا بر مال دنیا نه انگند -
 و بذای اسلطین دولت سلطان نامدار و خواقین عالی مقدار از بینه و بن
 بر نکند * لائی این مدبر عذر پرور بحیله های چند در چند کار خود ساخت -
 و فی الحقیقت بغای قصر دولت خود را برباد داده خود را در ورطه
 هلاک انداخت * آن خلاالت پژوه بعد فراغ ازین کار با آستنکی افواج
 پرداخت - و با سپاه گران و لشکر بی پایان که از مور و ماض فراوان تر بود
 بطرف پانی پت در عرصه یک دنیم ماهه از ریز داخل شدن دار الخلانه
شاه جهان آباد روان شد - و عز و چرم آن گمره دین و دنیا را بربین داشت
 که تا لاهور تومن عزیمت تازد - و از غارت و قرار آن ممالک وسیعه را که
 بالفعل در قلمرو شاهی شمرده میشد خراب کند و برباد دهد * چنانچه
صد م خان بهادر که بحراست قلعه سهوند سر بلند از حضور شاه بود -
 و بذدوبیست آن ضلع از جانب شاه بعده اش تفویض یافته سد راه
 فوج بی سرو پایش قریب گنجپوره گشت و باهم جنگ عظیم پیوست *
 بعد زد و خورد بسیار و حرب و پیکار لشکر د کهندیان روی بغلبه آورد و اکثری
 در رفایان سر بچیب عدم در کشیدند - و بسیاری ازان معوکه جانستان خسته
 و نیم جان بدر رفتند * صد م خان از کثوت اعدا و قات جمعیت خویش
 ناندیشیده باز روی شجاعت بکوشش های مردانه بدفعیه آنها بر کشاد - و آخر

Bhāw with his large army proceeds to Panipat, and is opposed in the way by Samad Khan.
 Samad Khan is killed in the battle. The Emperor sends a large army under Najib ud Dawla with other distinguished Sardars to fight Marhattas.

نقد جان داد * چون این اخبار سامعه افروز شاه جمشید دستکاه گردید - عذان همت از جانب کول تافت - و اموریکه پیش نهاد از نزول آنجا بود موقوف گذاشت - و بسیعت تمامتر قطره زن بطرف لشکر بدشکال گشت - و امیر الامرها نجیب الدوّله بهادر را باسران و سپهداران افغانه مثل احمد خان بهادر عالی جنگ و حافظ الملک و درندیخان بهادر هراول لشکر فیروزی نموده و وزیر الممالک شجاع الدوّله ابهادر را بکومک این فوج ظفر موج تعیین فرمودند * و بسبب موسم برشكال آب دریا طغیانی آن چنان داشت که پل بستن دشوار بود - و عبور افواج پایاب متصور نمیشد - و تا النقضای آن موسم سعی و تردید محال بنظیر می آمد * درین اثنا گویند پندت که سردار عمد آن قوم بود - و بلده آنوا در کوره مع حدود دیگر باو تعلق داشت - با سپاه گران و سامان فراوان برای امداد و اعزالت دکهندیان ازان مکان روان شده با خزینه و رسدم رخت ادبی بجهای قرار دکهندیان بدکردار می کشید * هرگاه این اخبار بسامع جاه و جلال رسید - شلا چمچاه قشون دلاور باسران نامور چیاولی و یلغار برای تاخت و تاراج برسر غذیم لکیم مذکور متعین فرمودند * مبارزان اسلام و دلیران خون آشام شباشد بمانند تیر اجل برسر آن قوم بی خبر قبل از طلوع آفتاب جهانتاب رسیده نغیر قتل و غارت بلند آوازه گردانیدند - و دست بشمشیر بردۀ مانند خیار تر سرها بریدند و بسته بسته^۱ انداختند * گویند غفووه بخت چون از خواب غفلت دیده عبرت بین برکشاد بازار موت را گرم دید - هولناک برخاسته در فکر چاره خود افتاد - و با لشکر نکبت اثر خود خواست که ازین رستخیز فتنه انگیز بگریز جان را بسلامت برد - لیکن ازین اقبال عدو مال آن صید بدام آورده در اندک زد و گیر مبتلای بصر فنا گشت - فماز

۱ A mistake for پشته پشنه

نوج او دو سه هزار کس حباب وار سر بچیب فنا فرد بودند * غازیان
 نصرتمند و دلیوان ظفر پیوند بفتح و فیروزی مال و اموال و احوال و انتقال
 غنیمت آورده مراجعت پاردری شاهی نمودند * بعد انفراخ ازین مهم
 انعطاف عنان اقبال برای تنبیه بهار بدمال انسب متصور گشت و قشون
 نیروزی از تائیدات سماری باسانی تمام که در حومه توقع نمیگنجید عبور
 آن روز آب نمود * راوملهار که سردار آزموده کار بود از راه مصلحت اندیشه
 به بهار مشوره جنگ گزیز که عادت قدیم دکههایان است داده گفت - که
 عهده برائی از افواج قاهره بادشاهی که از ولایت کمر کین بسته بهندستان
 و ستم دلی تازه نموده اند خارج از عقل مینماید - و اطوار دیرین خود گذاشت
 آخر کار بقدامت خواهد کشید - و بعد ازین کف افسوس مالیدن فاید
 نخواهد بخشید * ایکن آن خود سرپلالت کیش گفته او را در حساب نیارد
 و بغرور و نور فوج و اسباب حرب از توپخانه بیشمار بمقالات هوش انزا گوش
 نمی گذاشت و از ملهار راو بسبب مواضع و گفتگوی صلاح انگیز او روز
 درهم کشید و بمعرض عتاب آمده خطاب کرده آن بذکردار را جواب داد -
 Malhār Rāw with a large army intrenches himself at Pānipat.
 * بیت *

که در من چه نرم آهني دیده * که پولاد او را پس فدیده
 اینقدر لشکر گران و جیشی بیکوان که اعظم افواج بی پایان دکهن در
 هندوستان و سران و سپهه اران فراهم اند و سرداران عمده جلادت نشان آن قلمرو
 و نامداران با ساز و سامان و فیلان کوه شکوه فلک توان و سایر اسباب گیوردار
 و ادوات رزم و پیکار مجتمع اند چه گنجایش دارد که افواج شاهی غالباً
 دست شوند و چه نام و نشان در ایران و توران خواهد ماند که بحرب خد
 جنگ نمایم و از مقابله و مقاتله رو بر قابم * اگر فتح می یابم عنوان ظفر نامهای
 باستانی از فتوحات آسمانی خواهد گشت - و از سر زمین کابل تا ایران کوس

لمن العلکی خواهم نواخت . و اگر سرباختم نام نامی از اوان ایام حکمرانی
و کامرانی تا قیام قیامت در جهان فانی خواهد ماند « این مقالات از آنین
سپاهگری و سوداری سروزی دور و بعید از عقل و شعور است - بلکه آبرو
و ناموس دکهن برخاک مذلت ریختن است » وبالجمله آن ناقص هیار
بفرزندی مواد دنیای بی اعتبار و ازدیاد اسباب حرب و پیکار و خزینه
وافر دیشمار مست باده غرور و پندار خود بود بدانش و آگهی کار نفرمود
و حرف مصلحت آمیز کسی نشفود - بنابران بصواب اندیشهی عقل تبدیله کار
خود قریب پانی پت سنگر است و لشکر گران دکه‌فیان بوزینه خو و گار رویان
گراز نیرو دراز سنگر فرد نمود - و به آلات و ادوات قویخانه مستحکم ساخته
ایمن نشست - و هر روز از جذگ تیر و تفذه و توب اندیزی بکمال جانبازی
هذاکمه آرا میگشت - و از قشون شاهی نیز مردان نامی و دلیران رزم آزمایی
پای جلادت فشرده دست جرأت می آزمودند و بازی پهلوانی میکشوندند -
د غازیان اسلام و بهادران هزیر النقام تبع از نیام دلاوری کشیده آن هندوان
بدفرجام را زده زده تا بسنگ میرسانیدند - و از چارسو کارچنگ بر آنها تذگ
ساخته بحمله های شیرانه و چپقلشهای مردانه رایت اقتدار کفار نابکار
نگونسار می ساختند - و اعلام اسلام را تا بشکر آن قوم ظلام می افراخند - لکن
بسیب استحکام سنگر که کوه آهنهای توان گفت و اخراج؟ چیده و کلان کلان
توب دکهن که چیده بودند به ثبات قدمی در جذگ بیخطره و هراس درمی
پیوستند - و لهذا نقش مدعا درست نمی نشست - و شاهد مقصود صورت نمی
گرفت « رفته رفته انفصال این قضیه ذا مرضیه تا انقضای برشکال که سعی و تردد
محال بود امتداد کشید - و تا عره ششمراه انجامید - و از تک و تاز عقده کار
نمیکشود - و هر روز بازار حرب و پیکار گرم بود - لکن چپاولان لشکر فیروزی آثار
و یکه تازان جیوش قهار هر بار از مخداعیل طعمه شمشیر خونخوار می نمودند - »

و بسیاری را بجهنم میفرستندند - و رسد و غله و کهی آنها را تاراخت^۱ و تاراج
میکردند تا اینکه دورستنکر حلقه بستند - و غلات و حبوبات از ترک و تاز و قتل
و غارت بالکلیه مسدود ساختند - و حالات آدم و دراب بی علف و آب و دانه
بکلاش رو آورد - و ازین معنی اختلال عظیم بحال آن گروه خسران پژوه راه
یافت - و اثار عسرت و نکبت ظاهر شدن گرفت * چون بالجی را و سرگروه
عمده آن تیره بختان ذاکار بود تندستی و بداحوالی اینها شدیده مبلغ پنج
لکه رویه بر نر گاران بازکرده نقد فوستاد - و نار شنکر که قلعه دار دارالخلافه بود
میخواست که این مبلغ خطییر با القوم اسیر پنجه تقدير رسد و باعث فلاج
آنها گردد - لیکن از خوف دست بود غازیان اسلام و یغمچیان فیروزی اعلام
متردد و متوقف بود * چون ضرورت شدید برسانیدن مبلغ بذایر قرنیه سپاه
آن گروه تباہ درپیش بود لاجرم مبلغ یک لک و پنجاه هزار رویه بdest
یکصد و پنجاه سوار صرہ هزار هزار رویه بهر یک حواله آنها نموده فوستاد -
و در شب تار که چون بخت سپاه آن تیره روزگار تاریکتر بود روانه ساخت -
که برسم یلغار بشکر نکبت اثر رسیده زورق شکسته آنها را از گرداب رنج
بیرون کشند - لیکن چون ناخداei تقدير لمنگر آنها شکسته و نهیگ بلا در
کمین نشسته بود از اتفاقات گذار آن غنوده بختان بجانب موکب ظفر
آثار شاهی افتاد - و مخدولان گستته عنان چون شتر بیمهار فرق از یار و اغیار
نموده باز^۲ ناقه ادبار قریب اشکر و بازار روھیله که هراول لشکر و قشون ظفر
اثر شاهی بودند کشاند و بهضمون *

* مصرع

صید را چون اجل آید سوی صیاد رود

در شب قار بخيال خام آن گروه تیره انجام بتصور لشکر بهار^۳ بدفرجام بارام

۱ Mistake for تاخت.

۲ Mistake for ایار

تمام درسایه اجل آرمیدند * چون صبح شاه خاور قیع از نیام کشید و زاغ شب
 از آشیانه ناریک خود پرید - آن کفره ملاعنه هدایی الله اکبر از اذان مسلمین
 و آواز حی علی الصلوٰة از اهل دین شنیدند هوش و هواس در باختند -
 و پیک اجل را شناختند * و افغانان همان زمان مانند اجل شتابان
 برسر آن و حشیان نیم بسم رسیده برج سر از قلعه تن افگنده جدا
 ساختند - و چون طایران بسم در خاک و خون طهان در آن شکارگاه انداختند -
 و لر نقد را بناراج آورده از فتوحات ریانی و تائید آسمانی اذکاشند * چون
 این گنج بی رنج بدست افغانان افتاد - و قوشش باز پرس واسترداد آن
 زردا منگیر هر برنا و پیر بود - و نیز شوق جدال و قتال با آن غازیان کشور اقبال
 با دشمنان بد سگال عنان صبر و تحمل می گسیخت - یکبار اعلام اسلام
 برداشته در تحصیل ثواب جهاد تعجیل نمودند - و بی اطلاع و مشورت بازی
 پیشستی در جنگ بشکست اعدا آزمودند * بقدر دو هزار پیاده جرار چون
 شیرغران و پیل دهان بر سرگر حمله آور گشته بر سر مقهوران ریختند - و مانند
 برق و باد چابکستی نموده و تیغها کشیده با نقوم آویختند * از کوشش
 و آویزش دایران مردان مرد آتش نبرد بر افروخته و از شعله حرب و قتال
 خرمن تن اعدا سوخته بین خبر از سورچال آن گروه بد مآل در گذشتند -
 و بسیار پرا اران مدبران بجهنم فرستاده درون توپخانه مردانه وار در آمدند -
 تا آنکه ترزل در ارکان لشکر و لشکریان افتاد - و عنان اختیار از دست رفت -
 و پای قرار و ثبات لغزید - چنانچه اکثر بکام ادباق فرار نمودند * لاین ابراهیم خان
 گاردنی؟ و مله‌هار و دیگر زامبید ازان که در شجاعت نامور و اعتماد بهاده برا آنها
 بیشتر بود پای مردی و مردانگی استوار کرده هر چهار سوی بهادران گرفتند -
 و بضرب تیر و تفنگ و حقه باروت و جعبه سنگ کار جنگ بر پلکان
 وغا تذگ کردند - دایران کمر جهاد بسته از انبوی آن گروه شقاوت پژوه بستوه

نیامندند - و بومول مراتب مسجاهدین و حصرل دولت شهادت که خاصه .
 بمسلمین است دل نهادند - و داد مردمی و مردادگی دادند . چون در کومنگ
 از هر چهار طرف مسدود بود - و شب پرده تاریکی بر روی عالم افگند - کفار
 فجارت حلقه وار گرداند گرفته و چندین هزار سوار و پیاده نابکار هجوم آورده
 بهادران دشمن شکن را بضرب بان و بندوق و شمشیر و تیر از با در آوردند -
 و یکسر همه پیل تنان را مورچگان بسبب اتفاق سورازن چدا کردند -
 چون دو هزار جوان چوار یکبار درین پیکار از تیغ آبدار شریعت شهادت
 چشید و از قوم چند سردار نامی و جوانان بکار بقدر چهار پنج هزار کس
 که مشهور بشهر و دیار دکون بودند کشته و خسته گردیدند و از این معنی
 بتارگی صدهم رعب و غلبه جنود مسعود در باطن آنقوم مددود جای
 گرفت و آثار سطوت و صولات یلان که چون پیل میست و پله یکده بیم محابا
 در آمدۀ زلزله در بنیاد هستی اعدا انداختند کارگر کشت در فکر و تدبیر
 خودها افتادند و چون از عدم رسیدن رسیدن غله و غیره بجهان آمدۀ بودند
 و دایره محاصره را برخود تنگ دیدند غیر از چنگ صف چاره ندیدند - لاجرم
 آن جیش ادبار که چون پیل در گل افتاده از کار رفته بودند یکبار آماده
 پیکار گشته با نوع اسلحه و آلات زم خود را آراسته صف کشیده با معاشر
 شاهی آویختند « امیر الامری بهادر و وزیر الممالک بهادر که هراول لشکر
 فتح پیکر بودند با حافظ الملک و درندیشان بهادر و احمد خان بهادر غالب
 چنگ معه بهادران رسنم نشان و چنگ آرمان جانفشان بدبدۀ شوکت
 و شان باقبال شهنشاه چهل درمیدان با لشکر گران و سپاه بی پایان روان
 شدند و از اخلاص راسخ و عقیده صادق بقوت و فیروزی عقایت الهی که
 همواره کارساز دین و دولت همایونست همت مصروف نبرد و حرب
 کردند و شاه جمیعه با افواج بصر امواج قزلباش و درانیان و غلامان زرین

کمر در قلب لشکر جا گرفت * نظم *

ازین سو قزلباش چون چشم یار
همه نیزه داران ابلق سوار
وزان سوزره پوش دکه‌نی تمام
چو زانی که پیچیده باشد بدام

و فتنه خواهدیده از بالین سرکشیده - ازدهای توپ مردم گزای شعاعه
فشن بر سر دشمنان در صحراه جانستان گشت و نیش زبورک جان
فوسا و بان تگرگ باران زلزله در زمین و زمان انگند و بندوق جان شکار چون
سیه مار کفچه زهر آب دار بر آورده افسون اجل در گوش هر یک میخواند -
عرس طبل جنگ و آواز کرنا پرده‌لانرا در دل تلاش پرخاش انداخت
و از دم نقارة شورش و هراس در نه طاق گردون گردان افتاده خون جوشان
برخاست - ناله نای رزمی تهیت اجل با صدای خلاص گفتن آغاز نهاد
و ملک الموت برای گرفتن جانهاش آمدہ راست باستاد - از هر دو
طرق تیغ جداهی افگن مانند مقراض جامه کفن بریده از سوزن نیزه بر
بن دلیران صف شکن میدوخت - و کثرت سنان جانستان مانند اینسان
با تیوباران گهر جان دشمنان در صدف تن می سفت - تیغ مغفر شکاف از
تارک تا بناف در گذشت و خانه زن از خون بهمنیان یکسر رنگینی
گشت * نظم *

تپر زین بفرق یلان گشته غرق * چو تاج خروسان جنگی بفرق
کچک در کف پیلهان می نمود * چو ماه نواز آسمان کبود
نورهای شیران و دلیران عرصه نمود در جگر گندم گردان پیچیده ترک
فلک را بر آسمان هراسان ساخت - و شهسوار آفتاب عالمتاب از آشوب و
هراس از اوج ذلک الافق در حضیض خاک سر بچیب تفهیم

ازداخت *

* نظم *

زرا پدرهنهن چاک شد چون کفن
 ز سر موجه تیغ پر خون گذشت
 مشبک شده سینه تیغ زن
 دلیرانه بردند چون ضرب دست
 نهندگان بهم در خروش آمدند
 دو شیر ژیان خون بهم ریختند
 گرفتند بردهنهیان راه تنگ
 ز دریای آهن بر آورده موج
 ز دریای آتش گرفته تفگ
 بزیر عالم هف کشیده بپائی
 برون جست از سنگ خارا شرار
 فلک دست و پا کرد از ترس گم
 بلرزش در آمد زمین و زمان
 گرفته هر یک گریبان بدست
 پدیدار صد کوه چون کوه قاف
 شده پاره پاره همه درع و قرگ
 بچوشید خون از خم قیره گون
 ز بیمن زمین را بدرید ناف
 برآورده چنگال دشمن شکن
 تو گوئی که چون برگ را برد باد
 بالجمله گردان گردون گرای و پهلوانان زور آزمای را نیروی رو داد که بهرام
 کیفه چو تیغ انتقام در نیام کرده تحسین و آفرین بر قوت دست و بازی

ز شمشیر شیران لشکر شکن
 تریگ کمانها ز گردون گذشت
 ز پیشگان تیری جداگانه فگن

ز گرزگران خود را سر شکست

دو دریای لشکر بچوش آمدند

دو پیل دمان باهم آویختند

ازین سو پلنگان کهسوار جذگ

و زانسو همه دکنهیان فوج فوج

هزبران درانیان چون نهندگ

همه لعل خفندان وزین قدمای

زطعن سفانه‌سای دشمن گذار

ز غریبدن کوس روکیده خم

خروشید توب ازدهای دمان

بهم حمله بردند چون پیل مست

شد از کشته‌ها پشته ازدر مصاف

ز باریان گوله‌ها چون تگرگ

بر آورده سرمار ناخج بروون

بشورید شیپور گرسدن شگاف

چو باز ولایت نزاع دکن

هزیمت بانواج دهنه‌ی فداد

بالجمله گردان گردون گرای و پهلوانان زور آزمای را نیروی رو داد که بهرام

کیفه چو تیغ انتقام در نیام کرده تحسین و آفرین بر قوت دست و بازی

Description
of the battle
in verse.

مبارزان نامجو نمود و شیر گردن بر دلایلی پر دلان احسنت گفت - از آنجا
که در معارک وغا و مهالک هیچجا فتح و نصرت بعون عنایت نصر من الله
وابسته است و از کثرت جاه و بسیاری سپاه هیچکار نمی کشاید در عین
پورش و کارزار سپهبدار بهاؤ و بسواس راو با چندین سرداران نامدار و بهادران
شهسوار و مبارزان بسیار و یکه تازان کهن سوار دکهن آماده پیکار بفهی
بود که دیده چرخ بیدار و گردون دوار ندیده و در هیچ معرکه و پیکار چنین
فوج چرار بجهوانگاه میدان سر نکشیده یکبار هدف گوله شربار گشت و
دفعه علم دکنهای نگوتسار گردید و نسایم نفع و فیروزی بر پرچم علم ظفر
* بیت *

توم وزید *

هریمت در افتاد بدخواه را * زمین بوس داد آسمان شاه را
غذایم فراوان از مال و اسباب نمایان بدمست لشکریان و افغانان افتاد و از
نقود موفر و گنجهای معمور ازان بهاؤ در سرکار شاهی داخل شد و نیز
جناس بسیار از زر و جواهر و لعل و گوهر که کاسه چشم حریصان ازان سیر
تواند شد بدمست صغیر و کبیر و غنی و فقیر از تالان و تاراج آمد و قریب
سه چهار کرور روپیه تخمیناً از امتعه و اشیا و زر نقد و جواهر بغارت رسید -
و از مقام پانی پت تا شهردهلی از تبع غازیان اعلام که جولانی نمودند
ده پانزده هزار کس از فوج دکنهای بیدین بقتل رسیدند * ناروشنکر که در
قلعه مبارک قیام داشت هرگاه اینواقعه شنید تاب مقاومت در خود
ندید و ننگ فرار اختیار کرده آواره دشت ادبی گردید *

عفت قباب ثریا احتجاب ملکه ملکی صفات تقدس انتساب نواب
زینت محل صاحبه از راه عنایت و مهربانی و نظر بر حقوق لوازم بندگی
و خدمتگذاری بهاؤ که در اوایل طلوع نیر خلافت ازان بظهور رسیده بود اغماص
از ذلات و جرایم او که مرتبه دویم از چهل و نادانی مصدر آن گشته بود فرموده

ناروشنگر را از آفت رسیدن فوج شاهی آگهی داده ارشاد فرمودند که بزرگی زرد
 بهر قسم که داند از متاع و نقود هرجه که برداشتن قواند همراه گرفته از شهر
 با قبایل بسوسواس راوبر آید تا پامال فوج شاهی نکردند * هرچند او باشان
 شهر جمع گشته بهب و غارت دست دراز کردند و آنهاییکه از پانی پت
 از سمت شهر فرار شده میرفند بسیار را غارت کردند و مال هزارها بدست
 هر کسی او فتاد و مرغه الحال محتاجان شهر شدند لیکن مجال تعرض
 ناروشنگر هیچکس نیافت * هرگاه ناروشنگر بموجب ارشاد حضرت بیگم صاحبه
 آمدگ برآمدن از قلعه شد - حبس خان که از غلامان درگاه آسمانچاه بود
 و دریغولا در قلعه داری ناروشنگر ملازم - مشارالیه با جماعت چند صد کس
 مع شده وبلوا برای تذخیر نموده چند هزار اشرفی از ناروشنگر مذکور گرفت *
 بهر حال مشارالیه از دست حمایت خسروانی با منعلقان از دارالخلافه
 برآمده رفت - و قریب سه لک و پنجاه هزار روپیه نقد و اجناس دکهن
 که از هر باب بود وقت رفتن با زر نقد پیشکش محفوظه عفت و طهارت
 نمود - و اجناس که در هر جا منتشر افتاده بود و از راه اهطرار نتوانست
 برداشت در ضبط ملازمان خورشید احتجاج در آمد * چون افواج نصرت
 پناه شاهی مانند باز بال همت کشاده بتعاقب آن وحشیان که از دام
 چسته بودند می پرداختند و شاه جمیعه نیز با قشون دلاور برای قلع و قمع
 فساد دکهیان بد نهاد و قطع ریشه آنقوم همت مصروف میداشتند و تهاؤن
 و تاخیر خلاف آئین تدبیر می انکاشتند - ناگهان بالضرور عجالة رسیدند
 و بقیه اموال از قیاس افزون و از تعداد بیرون بدست قشون در آمد و در
 تذخیر سپاه تقسیم یافت - و ابراهیم خان کاردی که از سردار عمدہ آن
 سرخیل بغي و عزاد رفده اسیر شده بود بموجب فرمان شاه جمیعه بقتل
 رسید و شفاقت کسی از درگذشتن قتل او پذیرا نشد - و از حبس خان

قریب ده هزار اشرفی مسترد شده در سرکار شاهی داخل گشت - و بیگم صاحبه نواب زینت محل معا مرشد زاده ولیعهد برس استقبال تا نیله نه مسافت دوازده کرونا از دارالخلافه دارد تشریف فرما شده نزدیک دریخانه شاه سرادق عزت زند و بمقاتل همدیگر تمہید قواعد خلت و وداد نموده بنیاد یکجهتی را استحکام دادند - و یک اکمه رویه نقد بطريق ضیافت مدارات شاه فرمودند و پنجاه هزار رویه بطريق انعام باشرف وزرا

Rāja Nāgar
Mal inter-
cedes on
behalf of
Sūraj Mal for
pardon.

شاه ولیخان عطا گشت * درین ولا راجه ناگرمل از طرف وزیر بی تدبیر و سورجهل برای عفو تصریح بهحضور شاهزاده رسیده . معذرت ها نمود و میخواست که باقول کاذبه پیش برد و دیگر بار فتنه خوابیده را از بحالی خدمت وزارت و مرتبه بلند امارت از پیشگاه جناب خلافت مآب بیدار سازد - بیگم صاحبه تقسیم نقاب خورشید احتجاج ازین امر ابا و انکار سخت فرمودند و بنوباده گلشن دولت شاهزاده تیمور شاه که باینخاندان سپهور نشان قرابت قربیه دارند فهمانیده اشرف انور را منع فرمودند و بانکار جواب سوال او دهانیدند * راجه ناگرمل چون جواب شفید و صورت قبول و اجابت بنوعی ندید مایوس و نا امید برگشته رفت *

بالجمله شاه در قلعه مبارک داخل شده در مکان ممتاز محل که خوابگاه از عهد اعلی حضرت است معا پرگیان عظمت و اجلال داخل شدند و مکان دیوان خاص را برای باریاب شدن سرداران و امرایان در مردانه گذاشتند - و جناب بیگم صاحبه معا خدمت محل و دیگر بوده نشیدن مشکوی اقبال بطرف برج اسد و دیگر امکنه سکونت اختیار نموده در لوازم مهمانداری و خاطر داری میرزا تیمور شاه آنچه بطرز خسروانه و ملوکانه پرداخته تالیف قلوب شاهزاده میفرمودند - چنانچه چند دست رخت هندوستانی تابستانی که بتکلف تمام تیار کناییده بودند با آن سر جوید - از سلطنت

عنایت نموده یکی ازان بر قامت والای آن شمشاد باع عظمت راست کردند و پوشانیدند - بسیار مرغوب طبع نازک پسندش افتاد - و بهمین هفوان در محفل خلد مغلل ازته دل ازین لباس فاخره زیب قامت نموده حاضر می شدند - ازان مجلس بنغمات دلکش که ارباب نشاط برسم مهمان نوازی دران مکان گرد آمده با ساز دلنواز نعمه سرا میشدند اکثر سرخوشی حاصل مینمودند - القصه چند ماه شاه جمیجه و شاهزاده تیمور شاه در درگاه سپهر اشتباه مهمان مانده و تعاق مهمات سلطنت در پیشگاه خلافت بطور امیر الامرا نجیب الدوله بهادر گذاشته و شجاع الدوله بهادر را بمرتبه وزارت خدیو گیلان نواخته و عهد و میثاق مجدد بر اطاعت خدیو دران محکم گردآیده وزیرالمالک و حافظ الملک و احمد خان بهادر غالباً جنگ و روسای هندوستان را رخصت فرموده خود: وطن مالوف هنان عزیمت مقعط ساخته از رایات خورشید تاب ماگ پنجاب را نورانی ساخت - و از آنجا بسر زمین ازم تزئین کابل اعلام فیرزی افراحت * شببدیز خامه که راه نوار شهرستان مضامین ضروری الارقام بود و از فسحت آباد سوانح نویسی حضور لام النور دور افتاده قدم کشیده داشت اکنون درین وادی چلوریز بیان میدارد و درین آوان میدمت اقران راجه پهلوانستگه از کعبه آستان فیض نشان رخصت انصراف بوطن مارف خود یافته عقل عزیمت بآنسو تافت و بعطای جامه ملبوس خاص کسوت مبارفات پوشید - و عبد الله بیگخان ملقب به جنی که بعضی آثار مغایبات بسبب تسخیر عالم غیب ازو بشهود میرسیدند بخدمت میر توژی ممتاز گشته مورد عنایت گردید - و ممتاز الدوله بهادر بنظامت بعضی محالات به طواز عنایت طره مقشی رو شناس محفل عز و امتنیاز گشته فرق افتخار باوج گردن رسائید - و اسد جنگ به نیابت بخشیگری سرافراز گردیده بخلعت نیمه

آستین زرباف گوی دولت از همگنان ریود و نقی علیخان بخدمت
 دیوانی سرفراز گشت و موسی لاس بمیر آتشی توپخانه احشام سرعت
 راحترام بلند ساخته بعطای نوبت و خلعت چهار پارچه و جامه ملبوس خاص
 تارک مباراک بر بام سپر فام افراحت . و میر غضنفر علی بخدمت
 بخشیدگری والا شاهی و بخلعت چهار پارچه و راجه شیوه است به تبرک
 سرپیچ مرصن مفتخر و مباراک شدند - و عذایت خان پسر حافظ الملک که
 باستان ملایک پاسبان حاضر شده بود بعذایت شال خوشحال گشت -
 و احمد خان متوفی گورک پور بخدمت والا رتبت بخشیدگری چهارم تارک
 عزت بر افراحت - و نظر بیگخان بخطاب شهسوار خان و بنصب سه هزاری
 ذات و سی صد سوار مورد الطاف بیکران شد - و شیواجی ملهار بعطای
 دوپنه زر اندوه دروش اعتبار دولت آمود - و قلعچه کالنجور که بعضی
 تمد منشان کوتاه بین دران حصن حصین سر شورش برداشته مصدر بغي
 و طغیان بودند و طرق بدستگاهی از راه بد مآلی می پیمودند از سرپنجه
 اقبال بی زوال جهانگانی دلیران رکاب سلطانی مفتح ساخته کلید فتح
 و فیروزی بدست اولیای دولت سپردند - و بقیاد سنگه زمیندار گرفتار سلاسل
 عقاب گشته دست بسته بدرگاه هلاطین پناه رو آورد - و کامگار خان بهادر
 باعث عفو تقصیرش شده از جفا خسرو کامبختش عذر پذیر گشته مبلغ
 بست هزار روپیه نقد و دو زنجیر فیل و چند راس اسپ برس پیشکش
 ازان مدیر خلاالت پرور گرفته بحضور انور گذرانید - و ازانجا چند منزل از
 غبار موکب مسعون غیر آمود گشت - درینولا بر لب دریایی جمن سرادق
 عزوجاه بروی گردید امارت هر قبیت بهادر علیخان میر سامان که روشی چراغان
 بر اب آن دریا به کمال خوبی و نظر فریبی زیب ترقیب داده بود طرب
 انلوی خاظر دریا مقاطر و حاضران بازگاه آسمان جاه گردید - و گرمی

هندگامه چراغان دلخروز چند ساعت مسرت اندوز طبع آسمان پیوند گشت *
 خامه حقایق نگار تتمه احوال بد مال جعفر علیخان که با قم
 نپذیرفته بود بنابر عبرت انگلیزی غفلت منشان که قدرت نمای ایزد متعال را
 به حوای اینکه *

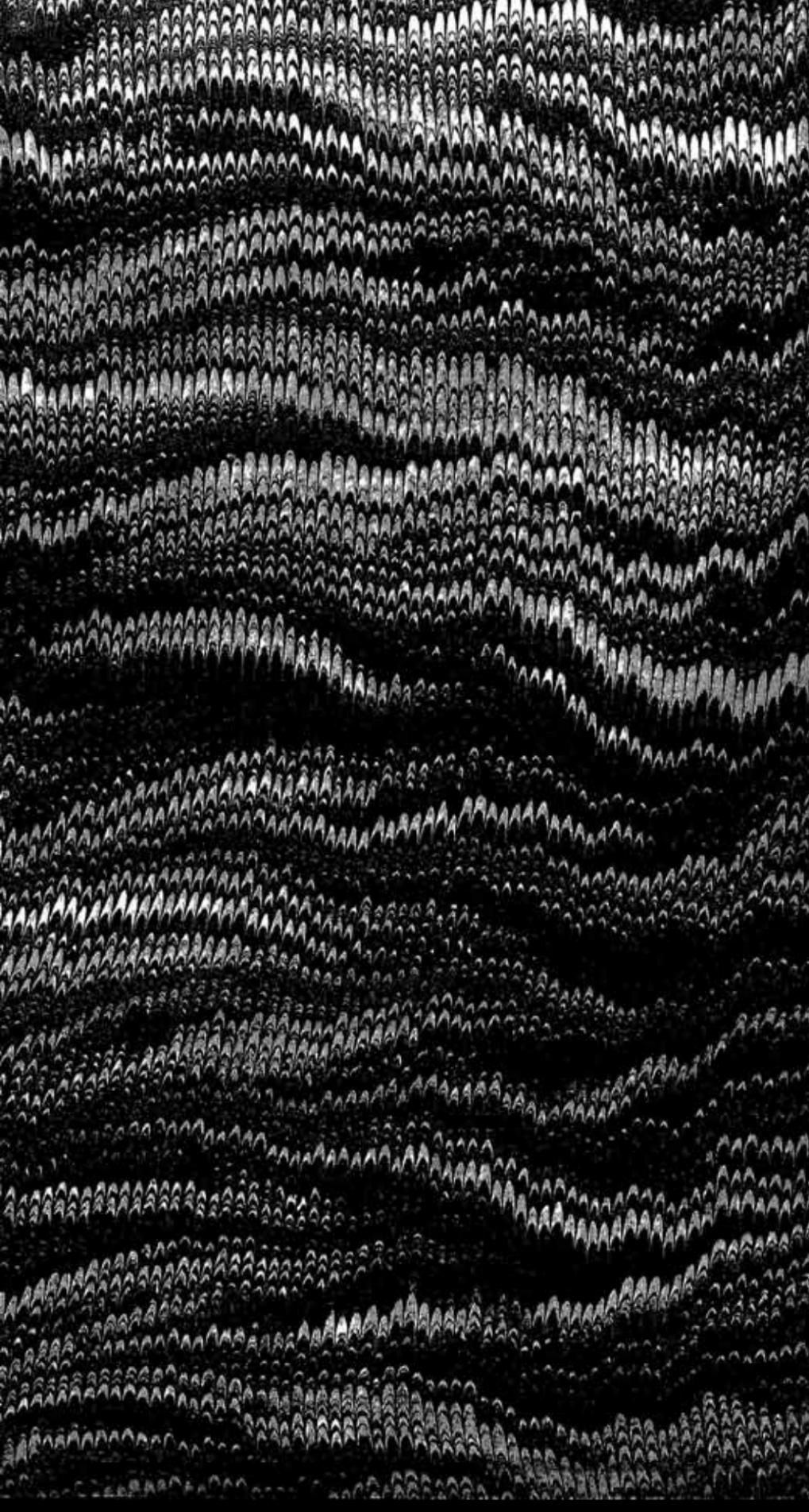
بیک لحظه بیکساعت بیکدم « دگرگون میشود احوال آدم
 بچشم فاعیرو یا اوی آلبصار ملاحظه نمایند و دیده عبرت بین کشایند رقم
 پذیر میگرداند - که چون خان مذکور از راه کور نمکی و کافر نعمتی خیال
 محال در سو داشت و محرك سلسه آن بوده اسباب و بال و زوال برای
 خود آماده و مهیا ساخته طرق بغي می پیمود و با خدیو عالم و خداوند
 بقی آدم ارثا و استحقاقا فرمان روانی مملک هندوستان - بنام نامیش
 مسلم است سوتاپی میگرد و خاک بیونائی بر فوق الدیار خود بیخته اطوار
 نا پسندیده بظهور می آورد - و آن مظہر الطاف الهی منبع حسنات نامتناهی
 عفو جوایم که از مقنضی مراسم جهانداری و لوازم مبارم قرماندهی و
 شهروباریست میفرمودند - لیکن غیرت حق که ملکوت و ناسوت ازان عبرت میگیرند
 متتحمل نگشته آن بد مست باد بیخردیرا از جا برد - و بمقام خرایی اعمال
 از دست نوکران وظیفه خوارش رسید - بل اقربایش با بند سلاسل و اغال
 نموده گرفتار کردند - یعنی قاسم علیخان داماد جعفر علیخان ناهنجار
 ناگزیر طرح سازش افکنده و زمام مهمات مملک و مال بتهضه افتادار آورد *
 باستقلال خود بر مسند ابهت و کامرانی بخشست و حکومت بفاله و
 دولت دیرساله او را بریاد داده بنظامیت آنجا علم حکومت و کامرانی
 افواشت * زهی عدالت چهان آفرین دخهی صبر و تحمل خسرو پاک دین
 که چنین دشمن صعب بدمامن بخت جهانکشا و طالع نصرت پیرا بنهجی
 که در حومه توقع اولیای دولت ابد مدت نمی گنجید - بی رزم و قدر

از اقبال عد و مال بخاک برابر گشته پامال گردید - و مردم امن را مان
بگوش عالم و عالمیان رسید * پیشگاه ابهت و اجلال بی غبار و گلشن آمای
و آمال بی خار شد - چشم فتنه خوابیده و خورشید آسودگی بروی ماک
و ملت تابید - ایند بی همدا ماهچه ظفر لوا را پیوسته همچشم خاور
و بافلات همسر دارد و گزند چشم بد باین دولت ابد بقیاد مرساد *



Cat
84/372





V.1 u1 A 384
Central Archaeological Library,

NEW DELHI.

37239.

Call No. 954.0237/Sher

Author—

D. B. Shaffer & J. D. G. S. Vol. 41

Title—

Shah Alam Name
Text

Borrower No.

Date of Issue

Date of Return

Approved 25-7-77 12-9-79

"A book that is shut is but a block"

CENTRAL ARCHAEOLOGICAL LIBRARY
GOVT. OF INDIA
Department of Archaeology
NEW DELHI.

Please help us to keep the book
clean and moving.